

# روزها کار گل،

## شب‌ها کار دل

عرفان و تاریخ، حالا چه در شکل اسطوره‌ای و اساطیری‌اش و چه در شکل وقایع‌نگاری و تمدن اسلامی به طور اخص و دین به طور اعم معطوف بوده است. می‌توانم بگویم که دو چیز است که با بشر زاده می‌شود: یکی خود دین است که آغازش به تولد بشر برمی‌گردد. یعنی آن روزی که بشر زندگی را آغاز کرد از همان روز متدین بود و نطقه عرفان هم از همان روز بسته شد و این انسان از آن روز تا به امروز، گاهی روی این بال بود و گاهی روی آن بال.

کیانفر: آقای جریزه‌دار، اجازه بدهید که برگردیم به ۴۱ سال قبل که اشاره کردید. از قصه‌نویسی و ... تا برسیم به کتابفروشی و به راه انداختن نشر در سال ۶۱، حداقل کتابفروشی تا نشر آیا وقفه‌ای وجود داشته است یا نه؟ اساطیر: بله...

کیانفر: اگر وجود داشته، چه بوده؟

اساطیر: ما در بروجرده کتابفروشی داشتیم. تقریباً این کتابفروشی و توزیع مطبوعات سه نسل در خانواده ما سابقه داشته است. پدر بزرگم، پدرم و من. در دهه ۵۰، ساواک با مزاحمت‌هایی که ایجاد می‌کرد، غیرمستقیم ما را ناچار به تعطیل کتابفروشی کرد. کتابفروشی را تعطیل کردیم و به شغل دیگری که تا سال ۵۷ ادامه یافت، روی آوردیم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فیلمان یاد هندوستان کرد و فکر کردیم برگردیم سر آن چیزی که مورد علاقه‌مان بوده، یعنی به کار دل بپردازیم و این بود که بعد از طی مراحل در سال ۶۱ از بروجرده به تهران نقل مکان کردیم و انتشارات اساطیر را به کمک دوستان دیگری که آنها هم اهل فرهنگ و عاشق این مرزوبوم بودند، تأسیس کردیم.

کیانفر: خوب، آقای جریزه‌دار، شما خیلی اصرار دارید که از گذشته به حال برسید و من هم یک مقداری پافشاری و تعصب دارم که به گذشته برگردم. چون معتقدم که به هر صورت گذشته است که زیربنای امروز است. برگردیم به حدود ۴۱ سال پیش. به این که حداقل بین کتابفروشی که به هر حال، ناگزیر شدید تعطیلش کنید. اینجا ۲ سؤال می‌خواهم مطرح کنم: اول، آیا کتابفروشی‌های دیگری هم همزمان با شما در بروجرده بود؟ و آنها هم تعطیل شدند یا نه؟ دوم، این فاصله زمانی به اصطلاح دهه ۵۰ را تا برسیم به دهه ۶۰، به چه کاری مشغول بودید؟

اساطیر: عرض کنم که کتابفروشی‌های دیگری هم بودند ولی آنها به اصطلاح کتابفروشی‌های بی‌آزار بودند. خیر، آنها تعطیل نشدند و به کارشان هم ادامه دادند. ولی چون ما کتابفروشی‌مان روی مفهوم می‌گشت، کتاب را می‌آوردیم، رویش کار می‌کردیم، معرفی می‌کردیم و... به همین دلایل باید تعطیل می‌شد.

کیانفر: در این فاصله به چه کاری مشغول بودید؟ آیا شما یا کتاب هم انس و الفتی داشتید در این فاصله، و دیگر این که اصلاً کاری جدا از کتاب و مسائل فرهنگی پیشه کردید؟

اساطیر: سئوالتان جالب است آقای کیانفر، بنده آن دوران را به تصادف، در زمینه لوازم خانگی فعالیت می‌کردم. ولی برای من جالب بود که همان موقع هم

تولید آثار مرجع از زبان مدیر عامل

انتشارات اساطیر

از آقای جریزه‌دار که با خوشرویی دعوت محله را پذیرفتند و صمیمانه در این گفت‌وگوی طولانی شرکت کردند، تشکر می‌کنیم.  
از آقای جمشید کیانفر کتابدار، مصحح و مورخ ارجمند نیز که زحمت اداره این گفت‌وگو را تقبل کردند و با طرح سؤال‌های خوبشان بر جذابیت گفت‌وگو افزودند، تشکر می‌کنیم.

همچنین از همکار خوبمان آقای فرامرز مسعودی که با قبول شرکت در این جمع صمیمی و فرهیخته، بر غنای مصاحبه افزودند، تشکر می‌شود.

\*\*\*

کتاب ماه کلیات در ادامه سلسله گفت‌وگوهای خود با دست‌اندرکاران نشر کتاب و اطلاعات، اینبار پای صحبت‌های آقای جریزه‌دار مدیر انتشارات اساطیر نشسته است. در این گفت‌وگوی نسبتاً طولانی، از همه چیز نشر صحبت به میان آمد و به سبب حرف‌های دلنشینی که در این گفت‌وگو شنیدیم، دریغمان آمد آن را کوتاه کنیم یا حتی در چند شماره به چاپ آن اقدام کنیم. بنابراین تصمیم گرفتیم همه گفته‌ها و شنیده‌ها را همان طور که بود به نظر خوانندگان گرامی برسانیم.

انتشارات اساطیر یکی از مهم‌ترین و صاحب‌نام‌ترین ناشران در حوزه انتشارات کتاب‌های مرجع، متون کهن ایران و اسلام و آثار پژوهشی ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی است.

### ● تهران فقط پایتخت

سیاسی نیست.

پایتخت فرهنگ و ادب فارسی و ادب اسلامی و

شیعه هم هست و تمام چشم‌ها

از نظر فرهنگی به تهران متوجه است.

کیانفر: به نام آن که جان را فکرت آموخت، با نام و یاد خداوند قادر متعال و ضمن تشکر از شما بزرگواران که موافقت خود را برای این گفت‌وگو اعلام فرمودید، جناب آقای مسعودی خواهش می‌کنم شروع بفرمائید.  
مسعودی: ضمن تشکر از شما که قبول دعوت فرمودید و این فرصت را در اختیار ما قرار دادید، خواهش می‌کنم که به عنوان اولین سؤال درباره سابقه خودتان توضیح بفرمائید.  
اساطیر: بسم‌الله الرحمن الرحیم. با سپاس از شما که اساطیر و بنده را مورد لطف خاص قرار دادید، این سابقه، یعنی سابقه بنده و کتاب به ۴۱ سال پیش برمی‌گردد. آنهم به سه نسل پیش، کتابخوانی، قصه‌نویسی و کتابفروشی تا اینجا. ولی انتشارات اساطیر در سال ۶۱ تأسیس شد و دقیقاً با این نیت تأسیس و راه‌اندازی شد که بتواند گامی هرچند کوچک در راه ترویج و توسعه معارف ایرانی و اسلامی بردارد. خصوصاً توجهش به

تمام فروشندگان لوازم خانگی و تجار از صبح تا غروب صحبت از مدت و زمان و چک و پول و بهره و تقسیط و تمديد و اين چيزها مي کردند.

بنده وقتی براي خريد مي رفتم، يک حالت خاصي پيش مي آمد، شعري براي شان مي خوانديم، داستان عارفانه اي مي گفتم و براي آنها که زير فشار تکرار يکنواخت کلمات خشک و فضاي ریاکارانه کاسبکارانه خسته خسته بودند، تنوعی بود، شاد می شدند، آنها هم به اصطلاح به من شاید بتوان گفت صله ای می دادند، جنسی می دادند و اینجوری برای آنها هم زنگ تفریح بود. به خاطر دارم که حتی زمانی من یخچال فیلکو می خواستم، کارخانه دیر فرستاده بود. بازار داغ بود و شهرستان ما هم زیاد مهم نبود. از آنجا تلگرافی برای مدیرعامل فیلکو فرستادم که:

تاکي ز فکر پلو ترک خو کنم

ترسم پلو نيايد و از غصه تو کنم  
فردای آن روز تلفن پیچ کردند که بابا چی می گی و سه میه مان را دوبار فرستادند. به این شرط که من ديگر نامه ای، تلگرافی، چیزی براي شان نفرستم و يک همچو بحثی هم، يک روزی با تشکيلات آن موقع، تهران الکتریک که شرکت مادر گروه «برخوردار» محسوب می شد، داشتيم. داستان از این قرار بود که بنده از آنها کرسی برقی توشیبا و پلویز ۱۲ نفره خريده بودم، کرسی زياد بازار نداشت اما بازار پلویز ۱۲ نفره داغ بود. آنها کرسی برقی را فرستادند و پلویز را نفرستادند. تلگرافی برای حاج برخوردار فرستادم به این مضمون که قصاب گوشت را با استخوان می فروشد، حاج برخوردار چطور؟ حاج برخوردار دستور رسیدگی فوری داد و خواهان نتیجه شده بود. فردای آن روز مدیران شرکت تهران الکتریک مرا به تهران خواستند و ضمن جلب رضایتم و گرفتن يک رضایت نامه کتبی از من باز به من گفتند هرچی می خواهی به تو می دهيم به شرطی که نامه و تلگراف نویسی. این دورانی که از عرصه کتاب بیرون بودم، البته به اصطلاح روزش به کار گل می گذشت، اما شبش، کار دل بود.

در مقدمه ای که بر تعبير عرفانی از زمان عطار نوشتم، گفتم که «برای من روز واقعی شب است که مظهر سیاهی است». به هر حال به اصطلاح قطع ارتباطی نبود، چون اگر قطع شده بود، نمی توانستيم برگرديم. ولی خوب، يک دوره هجرت ظاهری بود. خود من هم شاید فکری می کردم که من بریده ام. اما وقتی که زمان مساعد شد، دیدم که نه، نه تنها نبريدم، بلکه ديگر نمی توانم دقیقه ای این فراق را تحمل کنم.

مسعودی: ببخشيد آقای کيانفر، من در اینجا می خواهم از آقای جريزه دار بپرسم که فرموديد که برای فعاليت در واقع جديدتان که الان مشغول هستيد، از بروجرده به تهران تشریف آورديد و نمی توانستيد در شهرستان بروجرده به فعاليت انتشاراتی بپردازيد. يعنی الزامی بود که به تهران تشریف آورديد، الزام کاری يا اين که نه همین طوری...

کيانفر: ببخشيد، اجازه بدهيد پس من هم يک سنوال ديگر از آقای جريزه دار بکنم. ايا واقعاً به نيت نشر به تهران آمديد يا اين که قصد کرديد که اساساً نقل مکان کنيد و وقتی



به تهران آمديد، به فکر نشر افتاديد که در آن صورت جواب آقای مسعودی را بدهيد.

اساطیری: عرض کنم به حضورتان، این که شما به دوران قدیم و سابقه من برمی گردید، برای خودم هم جالب است. ببينيد آن موقع يعنی سال ۵۷ شرایط دگرگون شده بود. يادم هست شهريور ۵۷ آمده بودم تهران، اما در کار خودم گيج بودم، نمی دانستم چکار بايد بکنم. رفتم شرکت پارس الکتریک که تلویزیون گروندیک را توليد می کرد. وارد شرکت شدم، مدیرعامل شرکت حاج... که در ضمن امين حاج برخوردار بود و در تمام گروه کارخانجات و شرکتهای او بعد از حاج برخوردار حرف اول را می زد، مرا دید. گفت: آمدی تهران چکار کنی؟ گفتم: آمدم خريد کنم. گفت: برگرد به شهرت و برو بنشین خانه، گفتم: چرا؟ گفت: تو ديگر نمی توانی گاسبی کنی، بازار بهم ریخته و آن شرایطی که امثال تو می توانستند کار کنند، ديگر نیست. آخر من تقريباً نماينده گروه برخوردار در استان شده بودم. برگشتم بروجرده. از مهرماه ۵۷ که روند حوادث شدت گرفت و چرخ های انقلاب با سرعت بیشتری حرکت کرد، مغازه های بازار و خیابان ها بجز نانوايي و بقالی و سبزی فروشی و نفت فروشی تعطيل شد و هر روز راهپیمایی و تظاهرات و اعتراض بر رژیم بود و این تعطیلی ادامه داشت تا ۲۲ بهمن، بنده هم يک پايم تهران بود و يک پايم بروجرده و از حسن تصادف، بیشتر روزهای تاریخی را در تهران بودم. از جمله از نوزدهم تا بیست و سوم بهمن راه، به هر صورت در ۲۲ بهمن، انقلاب اسلامی به پیروزی نهایی رسيد و بعد از ۵ ماه مغازه ها و ادارات باز شدند و زندگی جديد در دوران جديد آغاز شد. بنده هم از ۲۸ بهمن، مغازه را باز کردم اما شرایط دگرگون شده بود و نمایندگی های انحصاری هم درهم شکسته شد. پس من از آن طرف به نوعی می شود گفت بازتسسته شدم و آمدم تهران، منتهی خوب، بيکاری دقیقاً يعنی مردن. آدم نمی تواند بيکار باشد. از طرفی

● انتشارات اساطير در سال ۱۳۶۱، دقیقاً با این نيت تأسيس و راه اندازی شد که بتواند گامی هر چند کوچک در راه ترویج و توسعه معارف ایرانی و اسلامی بردارد. خصوصاً توجهش به عرفان و تاریخ، چه در شکل اسطوره ای و اساطیری اش و چه در شکل وقایع نگاری و تمدن اسلامی به طور اخص و دین به طور اعم معطوف بوده است.

هم نمی خواستيم با این فضای جدیدی که بوجود آمده بود و به من این امکان را می داد که به کار مورد علاقه ام، يعنی نشر فرهنگ بپردازم، دوباره فروشنده لوازم خانگی را از سر گیرم، که به هر ترتیب با علائق من جور در نمی آمد. این بود که به نشر روی آوردم که تقريباً هم استمرار کار و پیشه دو نسل پيش من يعنی پدر و پدر بزرگم بود و هم عشق خودم. و اما چرا در بروجرده؟ ببينيد، اولین کتاب چاپی در ایران، در اصفهان چاپ شد و پس از آن در تبریز و بعد تهران. از همان زمان تا الان، در شهرستانها، کوشش های زيادی برای نشر انجام شده که عموماً نتوانستند موفق بشوند. برای این که تهران، فقط پایتخت سیاسی نیست، پایتخت فرهنگ و ادب فارسی و ادب اسلامی و شيعه هم هست و تمام چشمها از نظر فرهنگی به تهران متوجه است. در تهران مشکلات وجود دارد ولی به هر ترتیب کم و زياد، ارتباط برقرار می شود و کار ادامه می يابد و به جایی هم می رسد. ولی در شهرستان چون همین ارتباط نیم بند برقرار نمی شود، عملاً امکان نشر وجود ندارد. حال اگر کمی دور تر برويم، حتی در اروپا، يا امريکا، همین الان،



● کیانفر: اتفاقاً من می‌خواهم عکس قضیه را مطرح کنم. تمام امکاناتی که وزارت ارشاد یا وزارت بازرگانی دارند در اختیار ناشر است. در هیچ جا، یک مؤلف یا آثارش در هیچ نمایشگاهی شرکت نمی‌کند. ولی این ناشر است که با کل پدیده‌ها یا آثارش در یک نمایشگاه شرکت می‌کند.

ناشرینی هستند که کتاب فارسی چاپ می‌کنند و تألیفات جدید و خوبی درمی‌آورند. تعدادشان هم کم نیست. ولی همه آنها، به نوعی گم می‌شود و نمی‌تواند انعکاس مفیدی داشته باشد. همان کتاب‌ها، اگر در تهران چاپ یا افست شوند، به خوبی در همه جا منعکس می‌شوند. چون تمام چشم‌ها از تمام نقاط و تمام کسانی که خواهان تحقیقات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی هستند، متوجه اینجاست. که تهران جان جهان ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی است و همه چشم‌ها همیشه ایام متوجه جان بوده است. به این دلیل تا آنجایی که من اطلاع دارم، ناشر شهرستانی و حتی برون‌مرزی تا به حال موفق نبوده است.

کیانفر: می‌توانیم بگوییم که شما با یک نیت مشخص و کاملاً آگاهانه به تهران آمدید و اقدام به نشر کردید. می‌توانید بگویید با چه خصوصیاتی شروع به نشر کردید؟ نخستین کارهای شما از نظر بازار فرهنگی چگونه بود؟ و چقدر با استقبال مواجه شد؟ یا این که می‌دانستید که این کارهایتان ممکن است به زمان احتیاج داشته باشد؟

اساطیر: ببینید، من در آن دوران به اصطلاح هجرت که به تهران آمدم تصمیم به تکمیل کسری‌های کتابخانه‌ام داشتم. عمده کتاب‌های موردنظر و جست‌وجویم هم متون ایرانی و اسلامی در همان زمینه عام دین و تاریخ و ادبیات و عرفان بود. به کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه می‌رفتم، هم ناشرین مرا می‌شناختند و هم من آنها را از هرکدام سراغ کتاب‌های موردنظرم را می‌گرفتم، می‌گفتند نیست. می‌گفتم چرا تجدید چاپ نمی‌شود؟ می‌گفتند صرفه ندارد. یک کتاب چاپ کنیم ۱۰-۱۵ سال فروشش طول می‌کشد. یکی از کتاب‌هایی که ناقص داشتیم، ترجمه تاریخ طبری بود. جلد‌های پنجم و ششم و هفتم آن را نداشتیم. هرچه جست‌وجو کردم، بی‌فایده بود. به یکی از ناشرین عنوان کردم چرا تاریخ طبری را تجدید چاپ نمی‌کنید؟ گفت: اگر این را چاپ کنیم، ۱۷ جلد است، سرمایه‌ام می‌خوابد. به جای آن، ۱۷ عنوان کتاب چاپ می‌کنم که ۱۷ شانس برای فروش داشته باشم؟

پاسخ‌های مشابه با این مفهوم از ده‌دوازده جا به من گفته شد. تصمیم گرفتم انتشاراتی راه‌اندازی کنم و دقیقاً همین کتاب‌هایی را که صرفه اقتصادی ندارد و کسی نمی‌خرد و از نظر عقل معاش نمی‌تواند جوابگو باشد، چاپ کنم. چون پدران ما در این خاک خفته‌اند و فرزندان ما هم در این خاک خواهند خفت ما هم برآمده از این آب و خاکیم و ساخته و پرداخته این خاک پاک، و به آن بدهکاریم. این فرهنگ با عشق ساخته شده و اگر حسابگری‌های کاسبکارانه در کار بود، هرگز این نمی‌شد. همه چیز را خصوصاً ادب را به معنای گسترده آن، نمی‌شود با درم و دینار و ریال و دلار سنجید.

این بود که برای شروع، سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله و سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله را چاپ کردم. چاپ این دو کتاب، انعکاس تعجب‌آوری داشت. ناشر جدیدی به میدان آمده و با ۲ کتاب سنگین و حجیم که بعد مادی هم نمی‌تواند داشته باشد، کار را شروع کرده است! ... چند تائی از دوستان و همکاران

تصیحت هم کردند که کار را کمی سبک‌تر بگیر! پس از آن، تاریخ طبری و تاریخ سلاجقه افرانی را چاپ کردم. تاریخ طبری با استقبال مواجه شد، ولی تاریخ سلاجقه هنوز هم بعد از پانزده سال مانده است. و بعد سمط‌العلی، ترجمان‌البلاغه و دیوان سیدحسن غزنوی چاپ شد. عموماً کتاب‌هایی که چاپ کردیم تا امروز هیچ کدام توجیه مادی نداشته‌اند و هرکدام را اگر به یک کارشناس اقتصادی کتاب بدهید، جوابی ندارد. چون زمان برگشت سرمایه‌شان، میانگین ۶-۷ سال طول می‌کشد. ولی قصد ما فقط توجیه مادی نبوده، بلکه قصد، کار فرهنگی بوده، یعنی اساطیر، خودش را خادم فرهنگ ایرانی - اسلامی می‌داند و با این نیت به جلو می‌رود.

کیانفر: از ۲ اثری که به عنوان نخستین آثار نشر اساطیر نام بردید یعنی سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله و یا سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله تا آنجایی که حافظه‌ام یاری می‌کند، سفرنامه فرخ‌خان تجدید چاپی بود ولی گویا سفرنامه رضاقلی‌خان برای اولین بار چاپ شد. یعنی با آن تصایح، باز شما آمدید و حجم کار را بیشتر کردید.

اساطیر: نه، آن هم تجدید چاپ بود. پس از آن، ما شرح‌العرف لمذهب الصوف مستملی بخاری را چاپ کردیم. در تیراژ ۳۰۰۰ دوره که نخریدند و بعد از دوازده سیزده سال که از زمان چاپ آن می‌گذرد، هنوز هم نزدیک یک‌سوم نسخ آن مانده است. اما می‌دانید که بزرگترین و مهم‌ترین اثر عرفانی فارسی است که ما داریم و در جای خودش کمتر از تاریخ طبری نیست. ما چون به آن نصایح گوش نکردیم، چوبش را هم از نظر مادی خوردیم و می‌خوریم، اما نه تنها ناراضی نیستیم که خیلی هم راضی هستیم.

مسعودی: نکته‌ای که فرمودید، بسیار ارزشمند است که شما جنبه‌های فرهنگی قضیه را غالب می‌دانید. ولی به هرحال بقای عمر یک ناشر، این است که باید بتواند از درآمد محصولی که عرضه می‌کند، کار را تداوم بخشد، خوب، این مشکلی ایجاد نکرد؟

اساطیر: خودم دقیقاً فکر می‌کنم که ما با امدادهای غیبی سرپا ایستادیم، چون هرچوری که فکر می‌کنم، جواب نمی‌دهد. اما واقعیت این است که ما تا امروز چیزی برداشت نکردیم و دنبال این نبودیم که سودی از اینجا ببریم. خوب، به یک زندگی ساده شهرستانی عادت داریم. من و دوستان دیگر، هرکدام آب جوی پارک‌های داریم... اگر کتابی چاپ شده، اگر ۶-۷ سال طول کشیده تا فروش رفته، چون برداشتی به دنبال نداشته، آن سودی که می‌توانسته آنجا باشد، به نوعی از کتاب‌های دیگر بوده. بالاخره اینها به نوعی همدیگر را جفت‌وجور می‌کردند. بعد هم به مرور زمان، مردم به اساطیر، لطف پیدا کردند. در نمایشگاه که شرکت می‌کنیم، خیلی وقتها از لطفی که بازدیدکنندگان دارند یا خریدهایی که می‌کنند، اشک شوق به چشمم می‌آید. واقعیت این است که اساطیر را، مردم نگه داشتند. درست است که کم می‌خرند، ولی با همان خریدها و محبت‌هایشان ما را سرپا نگه داشتند. می‌توانم بگویم که تکیه اساطیر واقعاً به خوانندگان خودش بوده و الا



مؤسسات دولتی و کتابخانه‌های عمومی، خرید چندانی از اساطیر ندارند. ما هم دنبال فروش کاذب نیستیم. می‌دانید با قناعت و زندگی به اصطلاح طلبگی هم می‌شود گذران کرد.

**کیانفر:** گفتید که نخستین کارهای شما، تجدید چاپی و عمدتاً تاریخ بود. از کی امید کار را توسعه دادید؟ و تا به حال به کدام یک از شاخه‌های علوم پرداختید؟ نخستین آثار چاپی خودتان که به قول معروف از «بای» بسم‌الله شروع کردید، چه بود و چگونه ادامه دادید؟

**اساطیر:** عرض کنم که ما از همان ابتدا در این امید و اندیشه بودیم که اساساً در تمام مباحث علوم انسانی و تمام شاخه‌هایش فعال باشیم. گویا این که انتخاب اول ما تاریخ به طور اعم و ایران شناسی و اسلام‌شناسی به طور اخص و عرفان بوده و هست و همیشه حق تقدم خاص خودش را دارد. در رشته‌های علوم خاص، طبیعتاً هم علاقه‌اش را نداشتیم هم شناخت و دانشش را، ولی در زمینه رمان، رقتیم ولی باز هم، کلاسیک‌ها را انتخاب کردیم. می‌شود گفت این یک زنگ تقریبی هم برای اساطیر و هم برای خوانندگان اساطیر است. ضمن این که کار، دقیقاً در مقوله رمانهای کلاسیک شناخته شده است و خیلی از آنها به نوعی به تاریخ و عرفان برمی‌گردد.

می‌دانید، یاقتن رمان خانوادگی که چشم‌پسته به خانه بپرید و خاطر جمع بگویید که هرکسی خواست بخواند، مقداری مشکل است. اصلاً تلاش مسئولین ارشاد هم همین است. این امر در رمانهای ما وجود دارد. خواننده‌ای که اساطیر را می‌شناسد، می‌داند که رمانش هم در این وادی سیر می‌کند. البته اگر دست ما بود و اگر همان طوری که شما اشاره کردید، مسائل مادی نبود، شاید ما هیچ‌وقت رمان چاپ نمی‌کردیم، یا آئین دوست‌یابی را، ولی واقعیت این است که ۲ یا ۳ چاپ از آئین دوست‌یابی کردیم.

حاصل آن را دستمایه چاپ *تصره‌العوام* فی معرفه‌مقالات نام قرار دادیم با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه در سال ۶۴ که هنوز هم از نسخ آن مانده است. می‌دانید کتاب‌های داستان، و آنهایی که زبان ساده‌تری دارند بیشتر فروش می‌روند و همین‌طور کتب آموزشی و کمک‌آموزشی. ما اینها را چاپ می‌کنیم و با درآمد حاصله از فروششان هزینه کارهای سنگین و مرجع را تأمین می‌کنیم. اما آنها هم باز در راستای همین توسعه معارف انسانی است.

**مسعودی:** پس با این حساب می‌شود شما را یک ناشر تخصصی به حساب آورد.

**اساطیر:** بله، تقریباً می‌شود گفت تخصصی. چون ما کتاب‌هایی درمی‌آوریم که کند حرکت می‌کند و فروششان میانگین بیش از ۶ سال هم طول می‌کشد، طبیعی است که تولید ما هم کند بشود، توجه کنید عمده کارها و عمده نیرو و سرمایه ما، برای متون بکار رفته و همچنین کتاب‌های مرجع و مثلاً ما یک کتاب واژه‌یاب ۲۰۰۰ صفحه‌ای درآوردیم کتابی است درباره واژه‌های بیگانه در زبان فارسی که درمقالش واژه‌های سره پارسی را داده که کار کوچکی نبوده یا باز هم در همین

ردیف مراجع، کلک خیال‌انگیز را چاپ کردیم که واژه‌نامه‌ای بر دیوان حافظ است یا قاموس کتاب مقدس که باز هم واژه‌نامه عهد عتیق و عهد جدید و مرجع است. یا فرهنگ شاهنامه فریتس ولف. همین جا بگویم که فرهنگ دیگری هم در دست داریم به نام واژه‌نامه بسامدی حافظ، کاری که ما داریم به عنوان جامع حافظ می‌کنیم، این را حروف چینی کردیم و ۲۸۰۰ صفحه که حروف چینی دستی شده بود توسط مرحوم دبیریان - خدایا مرز دوش از بهترین حروفچین‌های مملکت بود - بعد ایشان مرحوم شد و کامپیوترها آمدند. در ادامه دیدیم حروف دوجور می‌شود. کل آن حروفچینی را دور ریختیم و از نو حروفچینی کردیم. کارهای دیگری را هم که در دست اقدام داریم، عموماً به همین ترتیب است. یعنی اگر بخواهیم بگوییم سرمایه ما عدد ۱۰۰ است، از این ۱۰۰، ۹۰-۹۵ درصد آن برای اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی صرف شده به طور اعم و ۵ درصدش برای رمان و ادبیات غربی، چون عشق و علاقه‌مان به فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی است.

**کیانفر:** سؤال من تقریباً بی‌جواب ماند. نخستین کاری که خودتان سفارش دادید یا پذیرفتید و به عنوان کار غیراقتی شروع کردید، چه بود؟

**اساطیر:** اولین کاری که خودمان سفارش دادیم، با دنبالش رقتیم و شاید بتوان گفت بهترین کار اساطیر تا امروز بوده است. به نظر من شرح‌التعرف مستملی بخارانی بود که از استاد محمد روشن خواهش کردیم و ایشان تصحیح کردند. این کتاب در ۵ جلد یعنی ۴ جلد متن و جلد پنجم تعلیقات بود که منتشر شد. پس از آن، چهل سال تاریخ ایران بود که استاد بزرگوار ایرج افشار کار کردند که جلد اول متن انتقادی همان الماثروالاثار اعتمادالسلطنه بود. جلد دوم تعلیقه مرحوم محبوبی اردکانی بود به این کتاب و جلد سوم فهرست‌های هفتگانه مدنیات است. کتاب‌های بعدی، تاریخ‌الکامل بود و بعد از آن، تفسیر کبیر امام فخررازی و ... بخش‌هایی را هم داریم کار می‌کنیم که هنوز بیرون نیامده و دیگر حضور ذهن ندارم.

**کیانفر:** سؤال بعدی ما درحقیقت، درباره مشکلات کاری است که در این مدت داشتید. این مشکلات را چگونه دیدید؟ و از کجا شروع شد؟ می‌توانید بگویید که شما سرمایه‌ای گذاشته بودید و نیت برداشت نداشتید. با توجه به این مسئله چه موانعی بر سر راه داشتید یا چگونه آنها را حل کردید؟

**اساطیر:** عمده‌ترین مشکل ما، عدم ثبات بازار بوده است. می‌دانید که هر کتابی که چاپ بشود، ناشر در چاپ اول، هزینه بالایی دارد و در چاپ دوم است که این هزینه‌ها کمتر و کار آسانتر است. روزهای اول که برنامه‌ریزی می‌کردیم، مثلاً می‌گفتیم که این کتاب اگر ۲ سال دیگر بخواهد دربیاید، هزینه‌اش ۵۰ درصد بالا می‌زند و این جوری جلو می‌رفتیم. ولی با این روند توری که بازار از سال ۶۱ تا امروز داشته، توجه کنید ما در سال ۶۲ یا ۶۳ کار چاپی هر فرم ۸ صفحه‌ای را ۱۲۰ تومان می‌دادیم و الان ۴۰۰۰ تومان. برای جلد کالینگور، آن موقع کلاً جلد و صحافی را ۱۵ تومان می‌دادیم و الان حدود ۳۰۰-۳۵۰ تومان. مشکل اصلی



● اولین کاری که خودمان سفارش دادیم یا دنبالش رفتیم و شاید بتوان گفت بهترین کار اساطیر تا امروز بوده است به نظر من «شرح‌التعرف» مستملی بخارانی بود که از استاد محمد روشن خواهش کردیم و ایشان تصحیح کردند.



● به یکی از ناشران گفتم چرا تاریخ طبری را تجدید چاپ نمی‌کنید؟ گفت: اگر این را چاپ کنم، ۱۷ جلد است، سرمایه‌ام می‌خواهد. به جای آن ۱۷ عنوان کتاب چاپ می‌کنم که ۱۷ شانس برای فروش داشته باشم.

تصمیم‌گیری‌هایی که ناشر می‌کند، در پیشبرد یا پسبرد فضای فرهنگی، نقشی بیشتر از آن که به تصور هر کس بیاید، دارد و عموم از این غافل هستند. یک نویسنده وقتی اثری را می‌خواهد بنویسد یا تحقیق کند، یا حتی یک رمان ساده را ترجمه کند یا از بین آنهایی که ناشر می‌دهد، باب ذوقش را انتخاب می‌کند. در برگردان یا تحقیق سعی می‌کند که کارش از نظر انشاء، آهنگ، وزن، محتوای علمی از هر حیث بهترین باشد.

در کار تحقیق، مترجم یا مؤلف ممکن است برای یک توضیح کوچک، ۶ ماه کارش بخوابد. همه این وسواس‌ها را انجام می‌دهد. ولی وقتی که می‌خواهد کار را به دست ناشر بسپارد، دیگر وسواس به خرج نمی‌دهد. می‌نشیند و می‌گوید حالا چه کسی می‌آید در خانه مرا بزند و به من یک مقدار به اصطلاح رشوه لفظی بدهد و کار مرا بگیرد و فکر می‌کند اگر به سراغ ناشری برود و بگوید کتاب مرا چاپ کن، برای او کسر شأن می‌آورد. به همین دلیل است که تابه حال مؤلف یا پدیدآورنده اثر، روی ناشر سرمایه‌گذاری نکرده و عمل بالعکس هم انجام شده است. یعنی ناشر هم به نویسندگانی یا پدیدآورنده اثری اعتماد نکرده چون معتقد بوده که او اگر کتابش هم گل کرد، ممکن است در مزایده، آن را به کس دیگری بدهد و این یکی از مهمترین مسائل است و از آن طرف جالب‌تر - که چندین و چند بار هم در ارشاد مطرح کردم، این است که کنگره‌های علمی بگزار می‌شود. به تناسب، سده‌بینی را به عنوان شرکت‌کننده یا نویسنده مقاله یا میهمان دعوت می‌کنند، اما ناشر در آنجا هم هیچ جایگاهی ندارد. یعنی هیچ گونه هویت علمی به ناشر داده‌اند و در چنین جایی و با غلبه فرهنگ مادی، ناشری که می‌تواند کارهایش سرنوشت‌ساز باشد، سوق می‌دهند به سویی که مقدار زیادی حساب‌های مادی و کاسبکارانه بکند و نتیجه آن هم کارنامه نشر است که می‌بینید. به جای این که کارهای یک ناشر را ببینند که چی و چندان چاپ کرده، دنبال آن هستند که چقدر تخفیف می‌دهد و مثلاً

مؤلفین رفتید؟ یعنی مؤلفین تان برگزیده خودتان بودند؟ مسعودی: یا به طور کلی پدیدآورندگان اثر مانند

مصصح، مترجم و...؟

اساطیر: تقریباً همه برگزیده و منتخب خود ما بودند. موضوع را هم ۹۰ درصد خودمان انتخاب می‌کردیم و دنبالش می‌رفتیم. حالا ممکن است که انتخابمان کمی ضعیف بوده یا جایی اشتباه کردیم. کسی که دیکته می‌نویسد، ممکن است غلط داشته باشد، دیکته بی‌غلط دیکته‌ای است که نوشته نشده است.

کیانفر: خوب، در این زمینه آیا موردی پیش آمده که پدیدآورنده اثری به شما مراجعه کند. یا توجه به روال کاری و مباحثی که شما چاپ می‌کنید، اثرش مورد پسند شما قرار گرفته یا غالباً مورد پسند قرار نگرفته؟

اساطیر: نه، ببینید، ما به خیلی از اساتید مراجعه کردیم ولی در همان مذاکرات اولیه دیدیم که نمی‌توانیم با هم کار کنیم و نتوانستیم. یعنی آنهایی که ما به آنها مراجعه کردیم، همین‌هایی نیستند که اسمشان جزء کارنامه اساطیر ثبت است. خیلی‌ها را نتوانستیم باهاشان کار کنیم.

کیانفر: نه، منظورم این است که آیا کسی بوده که کاری را تصحیح، ترجمه کرده یا نوشته یا تحقیق و پژوهش کرده و از این در بیاید تو و بگوید آقای جریزه‌دار، من این کار را انجام داده‌ام. با توجه به نوع کار شما که تا حالا چاپ شده، این به فرض در مقوله آثار شماست.

اساطیر: بله، مواردی داشتیم...

کیانفر: ولی خیلی کم...

اساطیر: اگر اینجوری پیش برویم و این سؤالها با ناشرین دیگری هم مطرح بشود (دقیقاً همین سؤالات)، دقیقاً روش‌نگر وضعیت حقیقی نشر است. مسائل دیگری هم هست که ظاهراً هیچ کس تابه حال به آن توجه نکرده ببینید، اولاً: ناشر، آن بها و جایگاه خود را پیدا نکرده. کتاب خوب یک قربی دارد. پذیرفته‌اند که از آن تقدیر و تجلیل کنند. نویسنده هم قربی دارد. اما نویسنده و کتاب را ناشر می‌سازد و این

ما، همواره عدم ثبات بازار بوده است و ورشکستگی طبقه کتابخوان، البته گاهی هم با ممیزی مشکل داشتیم. اما به سبب عدم ثبات بازار، برگشت سرمایه ما خیلی کند است و بالطبع حرکت‌مان کندتر. سابق براین، نشر متون و تحقیقات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی را مورد حمایت جدی قرار می‌دادند.

به طور مثال، انجمن آثار ملی سابق، قبلاً، هر کتابی که در زمینه ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی چاپ می‌شد که تازه تیراژ آن موقع ۱۵۰۰ نسخه بود و قیمت‌گذاری هم ضریب ۳ بود، ۵۰۰ نسخه آن را می‌خرید. به این ترتیب، تقریباً می‌توان گفت که سرمایه ناشر آزاد می‌شد. این کار را می‌کردند که ناشر تقویت و تشویق بشود تا در این زمینه‌ای که سود دهی مادی ندارد، کار بکند. اما امروز اینطور نیست و هیأت‌امناء عکس این را عمل می‌کنند. یعنی براساس فرمولی که دارند اگر کتاب، مرجع یا پایه باشد، حدود ۱۷۰ نسخه آن را می‌خرند، حالا به چه ترتیب، بماند. اگر کمی سطحش پایین‌تر از آن باشد، ۳۷۰ نسخه، و اگر از آن هم پایین‌تر بیاید، ۷۰۰ نسخه و اگر کتاب برای عوام نوشته شده باشد، یا حل المسائل و... باشد، ۱۲۰۰ نسخه. یعنی سیاست‌شان این است. حالا ببینید در چنین شرایطی، ما می‌خواهیم کار کنیم و ۴ سال زحمت می‌کشیم و مثلاً یادگار زریران را در می‌آوریم. خوب، حداقل متوقع هستیم که یک کسی بگوید آقا دستت درد نکند. در عوض فلان آقا هم در مقابل این کتابی که من ۲۰۰۰ نسخه چاپ کردم و ۱۰ سال هم فروشش طول می‌کشد، رفته ۲۰ عنوان کتاب ۱۲ صفحه‌ای کودکان درآورده، هر کدام ۳۰/۰۰۰ نسخه و فروخته و سود خوبی هم برده و تشویق هم شده است.

مسعودی: منظور تان هیأت‌امناء کتابخانه‌های عمومی است؟

اساطیر: بله، شیوه خریدشان به این شکل است. کیانفر: شما اشاره به دو مشکل کردید. ولی نگفتید که با مؤلفین هم هیچ‌گاه مشکلی داشتید؟ مؤلفین بیشتر به سراغ شما آمدند یا شما آثار را انتخاب کردید و خودتان به سراغ



● چهار سال زحمت می کشیم و مثلاً «یادگار زیران» را درمی آوریم. حداقل متوقع هستیم که یک کسی بگوید آقا دستت درد نکند! در عوض فلان آقا هم در مقابل این کتابی که من چاپ کردم و فروشش ده سال طول می کشد، رفته ۲۰ عنوان کتاب ۱۲ صفحه ای کودکان درآورده هر کدام ۳۰۰۰۰ نسخه و فروخته و سود خوبی هم برده، تشویق هم شده است.

● در عرض سال، کانالهای مختلف تلویزیون ده ها و صدها مصاحبه راجع به کتاب انجام می دهند یا میزگرد تشکیل می دهند با حضور اساتید ولی در تمام این جایگاهها و در تمام این مدت، جایی برای ناشر وجود ندارد.

می گویند بیچاره شدم، خوب، حقت است. یک مسئله دیگر هم این که یک ناشر خوشنام تر است یا گمنام تر. حالا اگر ناشر گمنام تر به مؤلف گفت من ۱۵ درصد حق التألیف می دهم و ناشر خوشنام تر گفت من ۱۴ درصد می دهم، مؤلف فوری می گوید به ناشر ۱۵ درصدی می رسد که چاپش کند. هیچ بهایی هم برای ناشر قائل نیست. این است رابطه ناشر و پدیدآورنده و نتیجه اش هم این می شود که عملاً من ندیده ام که تقریباً ناشری روی مؤلفی سرمایه گذاری کرده باشد و با خودش گفته که خوب، یک همچو آدمی یک روزی اثرش را از اینجا می برد، مگر این که اثر را خریده باشد. آن هم وقتی خریده باشد خوب، آثار بعدی را... پس ببینید دوباره می رسمیم به اصل قضیه که در اینجا جایگاه ناشر از نظر فرهنگی گم مانده. مثلاً در عرض سال، کانال های مختلف تلویزیون، ده ها، صدها مصاحبه راجع به کتاب انجام می دهند یا میزگرد تشکیل می دهند با حضور اساتید، ولی در تمام این جایگاه و در تمام این مدت، جایی برای ناشر وجود ندارد. اصلاً مثل اینکه همچو آدمی وجود ندارد و اصلاً نقشی در فرهنگ ندارد. همین جور در مطبوعات، همین جور در جاهای دیگر، یا خود وزارت ارشاد، من یا اولیاء و متولیان رده بالای آن بارها صحبت کردم و گفتم که آقا احترام مسجد به متولی آن است. والله اگر شما حتی در محاوره یک مقدار حتی از نظر لفظی هم به ناشرین بهایی بدهید و جایگاهی برای ناشر درست کنید، حداقل باعث می شوید که تولیدات بهتر فرهنگی درست شود. ببینید کار نشر، کار عشق است. کاری نیست که با برنامه و پول و میز و این چیزها درستش کنید. اگر یک بررسی و مقایسه درستی با توجه به شرایط و امکانات، بین هر ناشر خصوصی و دولتی انجام بدهید، می بینید ناشر خصوصی موفق تر است. کاری را که مثلاً یک ناشر دولتی یا ۱۰۰ میلیون تومان نتوانسته انجام بدهد، ناشر خصوصی با ۱۰-۲۰ میلیون تومان انجام می دهد. چون ناشر خصوصی، هر کدام در هر حرفه ای که هستند، در چارچوبی که هستند، عاشق اند. ولی این عاشق که حواسش کمی پرت هم هست، زیاد دنبال مادیات نیست. اگر کمی به او توجه کنند، تولیداتش از نظر کیفی ۱۰-۲۰ برابر بالا می رود.

کیانفر: اتفاقاً می خواستم عکس قضیه را مطرح کنم. تمام امکاناتی که سازمانهای دولتی یا به فرض ساده تر وزارت ارشاد یا وزارت بازرگانی دارد در اختیار ناشر است. در هیچ جا، یک مؤلف، یا آثارش در هیچ نمایشگاهی شرکت نمی کند ولی این ناشر است که با کل پدیده ها یا آثارش در یک نمایشگاه شرکت می کند. شما در نمایشگاه بین المللی شرکت می کنید، کارکنانتان هستند، خودتان هستید، همه آثارتان هم هست.

مسعودی: بعد هم به عنوان ناشر نمونه انتخاب می شوید.

کیانفر: بله به عنوان ناشر نمونه انتخاب می شوید. بله، برای مؤلف هم هست که پس از ۲۰-۳۰ سال یا با اولین کارش، به هر حال برنده کتاب سال می شود.

مسعودی: در کتاب سال هم، به نوعی باز ناشر سهیم

می گویند اگر تخفیف بدهی، از تو کتاب را می خریم و اگر تخفیف ندهی، نمی خریم. ببینید، مگر ما خشت می زنیم که تعداد مطرح باشد یا کوره آجرپزی داریم. یک ناشر ممکن است تمام هم خود را در ۲-۳ سال برای چاپ کردن یک عنوان کتاب که بار فرهنگی داشته باشد، بگذارد و یک ناشر هم ممکن است در سال، ۲۰۰ عنوان کتاب چاپ کند ولی باری ندانشه باشد. این مسئله باید واقعاً مورد توجه قرار بگیرد. خصوصاً ما در مسئله تمدن ایرانی - اسلامی، اساساً نگاهمان به ناشر باید از این دید باشد که کارنامه او در راستای پیشرفت و تعالی و نشر فرهنگ و معارف ایرانی و اسلامی چه بوده؟ اگر این امر مدنظر قرار بگیرد، خودبخود توسعه و پیشبرد معنوی نشر را به دنبال دارد و گرنه همان می شود که آقای محمدی اردهالی ۵-۶ سال پیش در یکی از مراسم کتاب سال گفت که: «آقا فاتحه کتاب خوانده شد». خوب، کتاب سه عنوان محتوا و بار فرهنگی که دارد، باید نگریسته شود و گرنه اگر هر چیزی که کاغذی باشد و جلدی روی آن کشیده شود، کتاب است که بحثش جداست.

کیانفر: شما اشاره کردید به سرمایه گذاری ناشر روی پدیدآورنده و همچنین سرمایه گذاری پدیدآورنده روی ناشر. این را بیشتر بشکافید. با بیان این مطلب، چه چیزی را می خواستید بیشتر مشخص کنید؟

اساطیر: شما بسته گریخته می شنوید که مؤلفی می گوید این ناشر مرا اذیت کرده یا فلان و بهمان کرده است. می خواهم بگویم که شما برای هر کارتان، مثلاً برای مدرسه بچه تان، می گردید و ۱۰-۲۰ مدرسه را زیرورو می کنید و تحقیق می کنید که کدام مدرسه بهتر است که این بچه را به آن بسپارم. بعد که تصمیم گرفتید، تازه می روید و شرایط آن مدرسه را می پذیرید و حتی خواهش می کنید. اگر هم بتوانید پول یا خدمات اضافی به آنها می دهید تا بتوانید بچه را ثبت نام کنید. چون معتقدید که جای مطمئنی است و باید بچه تان را به جای مطمئن بسپارید، ولی وقتی این بچه، بچه فرهنگی بود، دیگر نمی روید این تحقیقات را بکنید. اولین ناشری که آمد و اولین پیشنهادی که شد می دهید و بعد هم می گویند که... (نمی توانم زیاد تر از این بگویم) ولی دو تا مثال عینی بزنم:

با یکی از اساتید و اهل قلم یک روز در کنگره نظامی بودیم، گفت: آقا من ناراحتم. گفتم چی شده؟ گفت: کتابم رابه یک ناشری دادم که به او پروانه نداده اند، بیچاره شدم. دو سال است که کتابم... این مؤلف ۱۰-۲۰ کتاب داشت که ناشر یا سابقه دیگری چاپ کرده بود. گفتم مگر با ناشرت مسئله ای بهم زدی؟ گفت: نه. گفتم: از او راضی هستی؟ گفت: بله. گفتم: من آدم سراغ شما که اگر کتابی به ما بدهی چاپ می کنیم و خوشحال می شویم. گفت: بله. گفتم: به ما که کتاب ندادی. گفت: نه. گفتم: چگونه ممکن است ناشری را که ۱۰ سال است با او کار می کنی و از او راضی هستی، گذاشتی و کتابت را به یک آدمی دادی که از دید شما و جامعه فرهنگی ناشناخته بوده و تازه رفته پروانه نشر بگیرد، آیا پروانه نشر بگیرد، آیا نگیرد. بعد می آیی



کیانفر: دقیقاً، ناشر سهیم است. ببینید در اینجا قبل از این که مؤلف بخواهد سرمایه‌گذاری کند، چون حتی اگر سرمایه را از دید مادی قضیه نگاه کنیم، نه از بعد معنوی، که طبیعتاً این باید ملاک باشد، در اینجا باز ناشر است که هویت بیشتری دارد.

اساطیر: نه، ببینید!

کیانفر: در این باره، من می‌خواهم این را مطرح کنم که من پدیدآورنده اثر، اصلاً گم هستم و هویتی که به من داده می‌شود، به وسیله شمای ناشر داده می‌شود. البته ما با یک ناشر صرف اقتصادی طرف نیستیم. با ناشری روبرو هستیم که ۴۰ سال پیشینه فرهنگی دارد، ۴۰ سال کتابفروشی داشته، نسل‌اندر نسل، نمایندگی مطبوعاتی داشته و تا آنجایی که من اطلاع دارم، خودتان هم یک پدیدآورنده اثر هستید چون در بین انتشارات اساطیر، چند کتابی هم به نام آقای عبدالکریم جریزه‌دار، به عنوان پدیدآورنده و مصحح به چشم می‌خورد. شما آثار خودتان را هم منتشر کرده‌اید. ولی می‌خواهم بگویم که آقای عبدالکریم جریزه‌دار تا حالا مطرح نشده، ولی همیشه این اساطیر است که مطرح شده، اگر آقای جریزه‌داری هم بوده، باز این آقای جریزه‌دار در قالب اساطیر مطرح شده، نه به عنوان یک مصحح، و این امکانات در اختیار شمای ناشر بوده، نه در اختیار پدیدآورنده.

اضافه کنم که مثلاً وقتی ارشاد می‌خواهد کاغذ بدهد، به ناشر می‌دهد نه به مؤلف. شاید روزگاری می‌داد ولی امروز نمی‌دهد. حتی امروز، کشور ایران جزء معدود کشورهای است که در شرایط حاضر، مؤلف نمی‌تواند اثرش را منتشر کند و برای انتشار باید دست به دامان ناشر شود. خوب، این هویتی است که ناشر پیدا کرده است.

اساطیر: ببینید، این که ناشر با کتاب در نمایشگاه می‌رود یا ناشر کاغذ می‌گیرد، به دلیل این است که بار مادی اثر روی شانه ناشر است. مؤلف کتابی ندارد که برود نمایشگاه، مؤلف کتابش که چاپ شد، حالا یا اثرش را به ناشر واگذار کرده یا درصدی یا هرطور دیگر، به مجرد این که کتابش درآمد، به نوعی تصفیه حساب می‌کند و حق و حقوقش را می‌گیرد. ۱۰-۲۰ نسخه هم از کتاب می‌گیرد و به دوستانش هدیه می‌کند. او کتابی ندارد که برای فروش به نمایشگاه عرضه کند. یعنی فروشنده مادی نیست. کاغذی هم که ناشر می‌گیرد به همین ترتیب است. صحبت سر کاغذ و این جور چیزها نیست. مثلاً پس از بررسی ۲۰۰۰ عنوان کتاب، این کتاب، کتاب سال شد یا این نویسنده، نویسنده سال شد. این آدم از نظر فرهنگی، این جایگاه را دارد و این کتاب از نظر فرهنگی این جایگاه را دارد. ولی هیچ وقت نیامدیم بگوییم که این ناشر، از نظر فرهنگی این جایگاه را دارد.

مثال ساده‌تری بزنم. ببینید دانشجویی کنکور می‌دهد و وارد دانشگاه می‌شود، ۱۹۰ واحد درس، می‌گیرد که بعد از گذراندن این ۱۹۰ واحد، در رشته‌ای که تحصیل کرده دکتر می‌شود. حالا می‌خواهم از شما بپرسم اگر آدمی آمد و ۱۹۰ عنوان کتاب درباره معارف اسلامی یا در مورد تاریخ چاپ کرد، خوب، این آدم اگر

خیلی خیلی بدبین باشیم ۶۰۰ عنوان کتاب خوانده تا اینها را از توی آنها گزینش کرده. شما هیچ ناشری را پیدا نمی‌کنید که کتابی را نخوانده چاپ کرده باشد یا نداند چه چیزی را چاپ کرده است. شما به او چه می‌گویید؟ آیا او همان تصدیق کلاس شش را دارد؟ من می‌گویم: بله، او همان را دارد.

فرض کنید کنگره‌ای راجع به سعدی برگزار کنند. می‌گردند هر استادی را که کتابی یا مقاله‌ای راجع به سعدی نوشته یا احتمال می‌دهند در حال مطالعه و علاقه‌مند سعدی است، دعوتش می‌کنند. ولی ناشری را که کتابها و آثار سعدی را چاپ کرده، دعوتش نمی‌کنند. به هر حال، کتاب و مؤلف یک سر است و ناشر سر دیگر است. ناشر دقیقاً مثل کارخانه اتومبیل‌سازی است که موتور اصلی را خودش تولید می‌کند و بقیه ابزار را می‌دهد به این و آن. صنعت نشر به طور عموم به دست ناشر می‌چرخد. او باید اثر را انتخاب کند، کار را بگیرد، بدهد و پیرایش بشود و پس از آن به حروفچینی بدهد، بعد به لیتوگرافی، بعد چاپخانه‌ها و صحافی‌ها هستند. یعنی این موتور مادر اگر زمانی بخوابد، قشر عظیمی می‌خوابد.

کیانفر: خوب، این طبیعی است. به همین دلیل...

اساطیر: اما ناشر حتی از نظر اقتصادی جایگاه خودش را ندارد...

کیانفر: به همین دلیل است که وقتی اثری منتشر می‌شود، اسم دو نفر هم می‌آید یعنی هم پدیدآورنده اثر و هم ناشر. یعنی به قول معروف دو سرمایه‌گذار. دیگران عوامل خدماتی‌اند: چاپخانه، لیتوگراف، حروفچین حتی نمونه‌خوان ولی دوفنری که سرمایه‌گذار اصلی هستند، مؤلف است با سرمایه‌گذاری و دوم ناشر است که سرمایه‌اش مادی است.

اساطیر: درست است و نیست، چون مؤلف فقط سرمایه‌فکری می‌گذارد، اما ناشر در مواقعی اولین سرمایه‌گذار فکری هم هست.

کیانفر: و می‌بینیم که روی یک اثر چه کسانی منعکس می‌شوند، مؤلف و ناشر.

اساطیر: نه، نه، فقط مؤلف و موضوع...

کیانفر: من وقتی می‌خواهم کتاب بخرم، سراغ ناشر می‌روم.

اساطیر: خود شما وقتی می‌خواهید کتاب بخرید، می‌گویید تاریخ فلان را می‌خواهم یا نهایتاً رمان فلان را می‌خواهم، اثر فلان را می‌خواهم یا فلان نویسنده را می‌خواهم. نمی‌روید روی ناشر دست بگذارید.

کیانفر: چرا، البته در ایران کمتر پیش آمده، من اگر ببینم از یک عنوان ۲ ناشر با ۲ مترجم، کتاب درآورده‌اند، طبیعی است که اگر مترجم برایم شناخته شده باشد، خوب، مترجم را انتخاب می‌کنم. در جایی هم که مترجم و عنوان اثر را نمی‌شناسم، پدیدآورنده اثر را هم نمی‌شناسم ولی ناشر را می‌شناسم، خوب، ناشر را انتخاب می‌کنم و ارج و قرب ناشر برایم مهمتر است و روی اعتبار ناشر این کتاب را می‌خرم.

اساطیر: صحبتی که شما می‌کنید، استثناست در مورد شما. در تمام دنیا این ناشر است که اصلاً کتاب را

به خریدارش معرفی می‌کند، یعنی این که...

کیانفر: دقیقاً، من هم از اول می‌خواستم همین را بگویم ولی می‌خواستم از زبان خود شما گفته شود.

اساطیر: تخییر، اجازه بدهید. بسیاری از نویسندگان گمنام در اروپا و آمریکا، وقتی یک ناشر سرشناسی که پیشینه فرهنگی دارد، کتابشان را چاپ می‌کند، دیگر نمی‌گویند که این نویسنده ناشناس است یا موضوع برای ما ناشناخته است. بلکه می‌گویند چون این ناشر این کتاب را چاپ کرده، پس این کتاب در این حد ارزش دارد. ولی در ایران این طور نیست. مثال ساده‌ای بزنم که موضوع ملموس‌تر بشود. یک روز با یکی از ناشرین صحبت می‌کردیم. صحبت بر سر متون و تصحیح انتقادی دیوان و... بود. گفت که یک دیوان شعر مثلاً ۵۰۰۰ یا ۲۰۰۰ نسخه دربیاید، ۱۰۰-۱۵۰ نفر می‌گویند که این مصححش کیست یا کارش چیست؟ ۲۰۰ نفر بقیه چه می‌گویند؟ می‌گویند که ما این دیوان را می‌خواهیم. گفت: من آن ۲۰۰ نفر را نمی‌خواهم. پس من همین جوری چاپ می‌کنم و دلیلش هم این است. تا امروز و روی تجربه خودم باید بگویم یک ناشر یا کارنامه یک ناشر به طور عمومی از این دیدگاه اصلاً مورد توجه نبوده است. خود ما یک کتاب رمان عرفانی داریم از یک نویسنده آلمانی که چاپ کردیم. ترجمه دیگری هم از آن در بازار موجود است، من نمی‌خواهم بگویم که ترجمه ما بهتر است یا آن دیگری. می‌خواهم بگویم خوانندگانی که به سراغ ما می‌آیند، ۹۰ درصدشان، عنوان کتاب را می‌گویند و توجه به مترجم یا ناشر یا سایر عوامل ندارند. آنجایی که ناشر جایگاه خودش را به عنوان سرمایه‌گذار نهمه دوم نشر باز یکنند و خواننده دنبال این باشد که این ناشر کارش خوب است، یا آن ناشر کارش بد است. آن موقع است که رقابت کیفی به صورت مثبت بین ناشرین جا باز می‌کند، آن موقع است که هر ناشری سعی می‌کند در سال یکی دو سه تا کتاب به اصطلاح حیثیتی برای خودش چاپ بکند.

صبح که می‌آمدم، اتفاقاً آقای دکتر شادمان گفت که این فرهنگ ولف را که چاپ کردی، می‌خرند؟ گفتم: نه، گفت: پس چرا کتاب به این قطوری چاپ کردی؟ گفتم: خوب، لازم است. برای این که ۴ تا ۱۰ تا محقق می‌خواهند و نمی‌توانند تهیه کنند. تا آنجایی که من می‌دانم اگر هم بخواهند از خارج تهیه کنند، ۵۰۰-۶۰۰ مارک باید پول بدهند، آنجا هم نیست، بعد خود ایشان گفت: من در فرانسه بودم (اسم ناشرش را هم گفت که من توجه نکردم)، به ناشری که مجموعه آثار حلاج را در ۴ جلد خیلی زیبا چاپ کرده بود گفتم که آیا این کتابی را که چاپ کردی، می‌خرند؟ گفت: نه، ما در آمدمان از فروش رمان است که تیراژش ۱۰۰/۰۰۰ - ۱۵۰/۰۰۰ نسخه است. اینها را ۲۰۰۰ نسخه چاپ کنی، ۱۰-۱۵ سال طول می‌کشد. اما این به ما حیثیت می‌دهد. ببینید من همه‌اش بر سر این قضیه هستم که آن ناشر هم دید مادی دارد. ولی می‌گوید بخشی از کارم هم باید کار حیثیتی باشد. ولی در اینجا تا ناشر، آن جایگاه را پیدا نکرده، دنبال آن حیثیت نمی‌رود.

یک ناشر آمده کتابی، متنی را چاپ کرده، ۵ سال هم روی دستش مانده. همکاری به او می‌گوید: دوست عزیز من حل المسائل چهارم ابتدایی چاپ کردم، ظرف یک سال هم ۴ تا چاپ زدم، هر بار ۵/۰۰۰-۱۰/۰۰۰ نسخه، تو مگر دیوانه‌ای؟ خاطر من هست جلد اول تفسیر کبیر که درآمد، (خودم در نمازگاه شنیدم) یکی از ناشران و همکاران عزیز به طوری که من بشنوم ناسزا می‌گفت، که این فلان شده مثل این که مغز خر خورده که این کتاب را چاپ می‌کند و جلد دومش هم همینطور و سوم. و تا الان جز آن اقلیت خاصی که عاشق فرهنگ است، یکی از مؤسسات و ادارات و متولیان و بقیه، یک نفر به ما نگفت اقا دستت درد نکند. ما تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی در آورده‌ایم، آشنایی با علوم قرآنی در آورده‌ایم، انسان در اسلام و مکاتب غربی در آورده‌ایم، تاریخ علم کلام چاپ کردیم که از آنهایی است که خیلی خیلی زمینه تألیفش کم است، شاید ۳-۴ عنوان در این زمینه در زبان فارسی بیشتر نداریم. من ترجمه یازدهم شرح باب حادی عشر فاضل مقداد را، با علم به این که این یازدهمین ترجمه است، چاپ کردم. جالب است. چون می‌دانستم و یقین داشتم که این ترجمه یازدهم از تمام آن ۱۰ تا ترجمه بهتر و روشنتر است. خوب، دانشجویان و خوانندگان معمولی هم جواب دادند، ولی یکی نیامد به ما بگوید اقا دستت درد نکند. منظور از یکی، البته یکی از متولیان فرهنگی است.

**مسعودی:** نکته‌ای که شما می‌فرمایید (برای این که بحث حالت مناظره پیدا نکند، چون هدف، مصاحبه است) یک مقداری هم بگذاریم که خود خوانندگان در مورد این قضایا، قضاوت بکنند. ولی من فکر می‌کنم که این اعتبار ناشر را خود ناشر به وجود می‌آورد. البته شاید در مورد پدیدآورنده هم به همین شکل است. یعنی این مثالی که شما می‌فرمایید در مورد خود پدیدآورنده هم صادق است. ما افرادی را داریم که هیچ تعصبی راجع به کار خودشان یعنی راجع به اثری که می‌نویسند، ندارند. افرادی داشتیم و داریم که در حوزه‌های مختلف می‌نویسند. گردآوری می‌کنند، حالا مثلاً درباره اشپزی می‌نویسند یا درباره عرفان، تعبیر خواب و تاریخ... نمونه‌هایش را هم شما بهتر از من می‌دانید که از لحاظ مادی، شاید آدم‌های خیلی موفق هم بودند یا هستند. همین الان داستان‌های فارسی در ایران چاپ می‌شود که نویسندگانشان را اسم نمی‌برم. شاید ۳-۲ تا نویسنده هم هستند که اینها مشخص هستند و کتاب‌هایشان هم مخصوصاً دست نسل جوان می‌گردد. خوب، درآمد خوبی هم برای ناشر به وجود می‌آورد، هم برای نویسنده. اما در کنار آن هم باز نویسندگان و مترجمانی هستند که هم‌کاری و همکاری را انجام نمی‌دهند.

**اساطیر:** همین جا لطفاً تأمل کنید. همین جا یک مثال با اسم و رسم می‌زنم تا به نتیجه برسیم. ما کتابی از مؤلفی به نام دکتر محمدجواد شریعت چاپ کردیم به نام آیین نگارش. گمان من بر این است که این کتاب را چون بخش اولش در ۷۰ صفحه درباره چگونه نوشتن است، چگونه بنویسیم که درست بنویسیم و بخش دوم در توضیح بخش اول، نمونه‌ای از انواع نوشته‌های فارسی است. من فکر می‌کنم که آقای دکتر شریعت

برای تألیف این کتاب، شاید یک ماه هم وقت نگذاشته باشد. این کتاب به هر ترتیب یک کتاب گزیده نثر فارسی معاصر بود و می‌توان گفت هم متن کمک درسی بود و هم متن عامی بود از نظر علاقه‌مندان به ادبیات معاصر ایران. کتاب ۵-۶ بار چاپ شد و هر بار هم سود برد. در جوار این، همین مؤلف یعنی جناب دکتر محمدجواد شریعت کار دیگری کرده بود به نام فرهنگ بسامدی دیوان دقیقی و ۳-۴ سال روی آن زحمت کشیده، اولاً متن انتقادی دیوان را داده و بعد از آن، واژه‌نامه بسامدی. واژه‌نامه بسامدی در آوردن، کار واقعاً شاقی است. خوب، این کتاب، در ۲۰۰۰ نسخه چاپ شد و حدود ۶-۷ سال طول کشید. ببینید، صحبت برسر این است که مؤلف، یک کار بدون زحمت، سهل و ساده به من داده و سود خوبی برده. بعد نشسته ۳ سال کار کرده یک کتاب تألیف کرده. هر جور حساب کنی، هیچ جوری جواب نمی‌دهد. خوب، اگر یک چاره‌اندیشی نشود، آن انگیزه تحقیق‌های ۳ ساله از بین می‌رود. همین طور ناشر وقتی کتابی را چاپ می‌کند، بالاخره این کتاب باید چرخش اقتصادی داشته باشد، به قول شما آن ناشر باید نان بخورد، دستگاهش باید بچرخد. اگر الان ناشری کتاب‌های متوسط و بازاری و از این نوع با تیراژ خوب در بیاورد، بالاخره می‌چرخاند. ولی اگر ناشر دیگری یک کتاب یا ۴ تا کتاب تحقیقی متون در بیاورد، معلوم است که نابود می‌شود، ورشکست می‌شود. اصل صحبت من این است که من، نشر را به عنوان کار اقتصادی نگاه نمی‌کنم. می‌خواهم بگویم که ما نشر را یک کار فرهنگی باید نگاه کنیم و باید کاری کنیم که ناشر و نویسنده هم به آن سمت بروند. وقتی کسی رمانی می‌نویسد، نسل جوان استقبال می‌کند. ۵-۶-۱۰ تا چاپ می‌خورد و ۵۰-۶۰ هزار تیراژ به خودش می‌گیرد. در مقابل، یک کسی هم «دستور زبان پهلوی» را تألیف کرده؛ اولاً هیچ ناشری این را نمی‌گیرد چاپ کند. ثانیاً اگر هم چاپ کرد، مثلاً در ۱۰۰۰ نسخه، ۱۲ سال می‌ماند. خوب، اصل سؤال این است که ما فاتحه کارهای تحقیقی را در این مملکت باید بخوانیم؟ آیا فاتحه متون خواننده شده است؟ آیا همه نشر، همان طوری که نشان می‌دهند و دنبال آن می‌روند، است، آیا نشر، چاپ حل المسائل‌ها و گام‌به‌گام‌ها و از این قبیل است؟ صحبت بر سر این است که آن چیزی را که ما به عنوان فرهنگ ایرانی و اسلامی داریم، باید یک جوری، نگهش داشت و روی آن کار کرد. یک استاد برای یک مقاله تحقیقی، باید لااقل ۲ ماه وقت بگذارد. خوب، می‌گوید ۲ ماه را در دانشگاه آزاد روزی ۵ ساعت تدریس می‌کنم، اینقدر می‌دهند. ۲ ماه وقت بگذارم، مقاله بنویسم به شما بدهم که چه بشود؟

**کیانفر:** درست است و طبیعی که باید سودی وجود داشته باشد.

**اساطیر:** الان در آمریکا و اروپا تیراژ معمولی رمان‌هایشان حدود ۱۰۰/۰۰۰-۱۵۰/۰۰۰ نسخه است. ولی آنجا کتاب در تیراژ ۲۰۰ نسخه هم چاپ می‌شود. یک مقاله یا یک نظریه علمی را که حتی ممکن است یک جزوه ۱۰ صفحه‌ای بشود، چاپ می‌کنند. این را

مقایسه کنید با کتابی که با تیراژ بالا و طبیعتاً قیمت ارزان درمی‌آید. ببینید، این کتاب با تیراژ بالا، صفحه‌ای ۳ تومان خورده و این جزوه ۲۰۰ نسخه‌ای ممکن است صفحه‌ای ۳۰۰ تومان قیمت بخورد. تازه، ضمن این که صفحه‌ای ۳۰۰ تومان بخورد، از یک مؤسسه فرهنگی هم کمک می‌گیرند. می‌گویند آن مؤسسه فرهنگی چیزی به عنوان پاداش و حق الزحمه به محقق می‌دهد. جزوه یا کتاب هم که درمی‌آید، قیمتش حدود ۱۰-۱۵ برابر قیمت متعارف یک کتاب معمولی است که آن را هم مؤسسات علمی می‌خرند. بیشتر آنها اینطوری جواب کار را داده‌اند. مثلاً دائرةالمعارف اسلام چاپ لیدن، اگر می‌خواست از درصد فروش به مؤلفان حق الزحمه بدهد و به قولی هزینه کتاب را از فروش آن جبران کند، هرگز آن دائرةالمعارف چاپ نمی‌شد. آن هزینه‌ای که صرف تألیف آن شده و تک تک مقالاتی که گرفتند و آن سردبیری که آنجا کار کرده چون ۱۰-۱۵ سال آنها کار کردند و آن مؤسسه پول خرج کرد. وقتی که کتاب درآمد، چاپ اول و دوم و سوم شاید ۵ درصد هزینه‌اش را هم بپوشاند. خرج می‌کند تا تحقیق به اصطلاح نخواست و جریان داشته باشد. یا باز کتابی درمی‌آورند که برخلاف جریان روز کتاب‌های بازار است که مثلاً قیمتشان اگر دوتا کتاب ۱۰۰ صفحه‌ای در بیاید، یکی قیمتش ۱۰۰ تومان است به علت این که تیراژ بیشتری دارد و یکی به علت این که تیراژ کمتری دارد، ممکن است به جای ۱۰۰ تومان، ۲۰۰۰ تومان قیمت پیدا کند. خوب، آن مؤسسه‌های فرهنگی و دانشگاهی نسخه‌ها را می‌خرند که باب تحقیق و تفحص و نشر علمی باز بماند. اینجا وقتی کتابی درآمد، همان مؤسساتی که یکی دو نسخه برای کتابخانه‌هایشان می‌خواهند، اول سعی می‌کنند کتاب مجانی بگیرند، اگر نشد و خواستند بخرند، فوری می‌پرسند اقا چقدر تخفیف می‌دهی؟ یا چقدر گران می‌دهی یا ارزان نمی‌دهی؟ صحبت ما سر این است که ناشر را چگونه می‌شود به طرف پیشرفت سوق داد و یا مؤلفی را به طرف تحقیق، تشویق و ترغیب کرد. یک نفر می‌نشیند ۶ ماه کار می‌کند تا یک مقاله بنویسد که می‌شود ۲۰-۳۰ صفحه آخر او باید یک... در این ۶ ماه زنده بماند که آن تحقیق را انجام بدهد و آن ناشر هم که اگر در ایران باشد و بخواهد این را و چهارتا مانند این را چاپ کند که ورشکست می‌شود. پس باید راهی برای آنها پیدا کرد.

**مسعودی:** این که بحث سیاست‌های حمایتی است و اصلاً یک مقوله دیگری است و من می‌خواستم آن را در بحث اقتصاد کتاب مطرح کنم. ولی این نکته‌ای که فرمودید، مسئله واکنشی است که در برابر یک ناشری با این مشخصات در جامعه بوجود می‌آید. شما تقریباً از این که ناشری با زحمت فراوان این نوع کتاب‌ها را چاپ می‌کند، ولی تقریباً خود ناشر مطرح نیست و بیشتر این پدیدآورنده است که مطرح می‌شود. این موضوع، جزو سیاست‌های حمایتی نیست که دولت یا جامعه بپذیرد و گردن بگیرد. این مسئله در واقع همان مسئله جایگاه ناشر است که خودتان اشاره فرمودید. به گمان من، این خودناشر است که این اعتبار و اتوریته را بوجود می‌آورد.



اساطیر: نه، ببینید آن ناشر...

مسعودی: اجازه بفرمایید... شما به غرب اشاره کردید، اتفاقاً بنده هم عرض می‌کنم که مثلاً در زمینه کتاب‌های علمی، ما می‌خواهیم از آنها کتاب بخریم. ممکن است در غرب و یا آنجایی که این کتاب‌ها تولید می‌شود، راجع به نویسنده، ویراستار یا مترجم شناختی باشد. ولی برای ما این شناخت معمولاً وجود ندارد. مانویسنده را نمی‌شناسیم، ویراستار را نمی‌شناسیم، به خصوص در زمینه کتاب‌های علمی. ولی اگر کتابی جزء انتشارات مگ‌گرو هیل باشد، برای یک کتابخانه دانشگاهی که می‌خواهد کتاب علمی بخرد، ملاک می‌شود. اگر پرنسیس‌هال چاپ کرده باشد، برایش ملاک می‌شود و همین‌طور فوکال پرس. حالا موضوع هنر هم هست. اگر فوکال پرس چاپ کرده باشد، برایش مهم است، ممکن هم هست که نداند که نویسنده یا ویراستاری که این کتاب هنری را تألیف کرده یا پدید آورده کیست. اما این که فوکال پرس این کتاب را درآورده، برای آن کتابخانه اهمیت دارد.

حالا من عرضم این است که مگ‌گرو هیل چگونه مگ‌گرو هیل شده، یعنی چرا این اعتبار را در محافل دانشگاهی پیدا کرده یا پرنسیس‌هال چرا این اتوریته را در محافل دانشگاهی پیدا کرده. به نظر من این اتوریته را خود ناشر با کارهایش در این محافل به دست آورده است. همانطور که خودتان اشاره کردید، ناشر تخصصی در جامعه ما سابقه بسیار کمی دارد و طبعاً جامعه هم نسبت به این قضیه بیگانه است. یعنی مورد نداشتن است که بخواهد با آن برخورد کند. اگر مثلاً در میان ۱۵۰۰ ناشری که در ایران داریم، یک یا دو ناشر این کار را کردند. جافتادنش کمی مشکل است که ناشر هم دارای یک شخصیت علمی مانند پدیدآورنده است یا می‌تواند دارای چنین شخصیتی باشد. می‌خواهم بگویم که متأسفانه این قضیه و مشکل پذیرفتن چنین باوری، توسط خود ناشران یا عملکردهایشان بوجود آمده است. البته نمی‌خواهم به بحث درباره این که حق داشتند یا نداشتند، یا مجبور بودند و... بپردازم. به هر حال، عملکردشان به گونه‌ای بوده که بیشتر به عنوان سوداگر در جامعه مطرح شده‌اند.

اساطیر: اتفاقاً من دوست دارم روی تک‌تک‌شان دست بگذاریم. چون معتقدم همه کسانی که الان کار نشر می‌کنند، حتی بدترین‌شان، آدم‌های عاشقی هستند که اگر عشق را از آنها بگیرید، کار نمی‌کنند. شما پرونده یک ناشر را باز می‌کنید. می‌بینید که این ناشر خوب، در رشته ایرانشناسی یا متون کار کرده، ۳-۴ سال می‌گذرد، خوب کار می‌کند. مشکلات مادی برایش ایجاد می‌شود، کسی به او نمی‌گوید ممنون و خسته نباشی. خوب، خطش را یواشکی عوض می‌کند. چهار تا کتاب سبک چاپ می‌کند، یعنی کار روز بازاری که اقتصادی باشد. هم‌گره مشکلاتش باز می‌شود و هم باز هم کسی به او نمی‌گوید چه شد. صحبتیم برسر یک اتفاق ساده است. اگر به یک ناشر فرهنگی و متعهد خسته نباشید می‌گفتند، همراه با یک نامه خشک و خالی تقدیر، آن وقت هر ناشری تلاش می‌کرد که در سال یکی‌دوتا از این نامه‌های ارزشی را با چاپ یکی‌دوتا کتاب خوب در کارنامه خودش داشته باشد و در



● مسعودی: نکته‌ای که فرمودید بسیار ارزشمند است که شما جنبه‌های فرهنگی قضیه را غالب می‌دانید ولی به هر حال بقای عمر یک ناشر این است که باید بتواند از درآمد محصولی که عرضه می‌کند کار را تداوم بخشد.

اساطیر: کتاب‌های داستان و آنهایی که زبان ساده‌تری دارند بیشتر فروش می‌روند و همین‌طور کتابهای آموزشی و کمک‌آموزشی. ما اینها را چاپ می‌کنیم و با درآمد حاصله از فروششان هزینه کارهای سنگین و مرجع را تأمین می‌کنیم.

شرایط فعلی که نه کتابی از ناشر می‌خرند - اگر خوب باشد - نه تشویقی درکار است، معلوم است که چه می‌شود. این اوضاع باعث می‌شود که ناشران از سرمایه‌گذاری در کارهای سنگین تحقیقاتی در تمام رشته‌ها پرهیز کنند. همین مگ‌گرو هیل را که مثال زدید، در آنجا ناشر را به عنوان پدیدآورنده کار فرهنگی یعنی به عنوان کسی که رابط بین کتاب و مؤلف است، یعنی کسی که این کتاب را می‌سازد (بوجود می‌آورد) یا زایش فکری مؤلف را از قوه به فعل درمی‌آورد، می‌شناسند. با همان خسته نباشید و تقدیر و تشویق، به او بهای فرهنگی می‌دهند و جایگاهش را اعتبار می‌بخشند. ما هر سال، به آخر سال نرسیده به اصطلاح می‌بریم و عهد می‌کنیم که بهتر است جمع کنیم و برویم. تا می‌خواهد باورمان بشود، نمايشگاه بین‌المللی کتاب می‌آید. در نمايشگاه، بازدیدکنندگان واقعاً خالص و مخلص، آدم‌های ناشناسی که شاید من در تمام عمرم دوبار هم نبینم، ما را می‌بینند و خالصانه خسته نباشید و احوالپرسی‌های تلگرافی گذری، همانها یک تیروبی به ما می‌دهند که تا سال دیگر ادامه می‌دهیم و می‌گوییم بگذار ببینیم چه می‌شود، با آن حرکتی که آنجا ایجاد شده، چه می‌شود... باز تا می‌آیم پشیمان بشویم... جایگاه ناشر، به اعتقاد من بسیار مهم است. خود شما به عنوان یک آدم کتابخوان و اهل کتاب، یا کس دیگری، بگویید ما بررسی کردیم در این زمینه خاص خودمان، این ناشریتی که امسال بودند، در مجموع چند تا نشان کار کردند؟ و از این چند تا، چند تا کتاب داریم؟ یک ناشر ممکن است ۲۰ عنوان کتاب درآورده باشد که اگر هم در نمی‌آورد آسمان به زمین نمی‌رسید. ولی یک ناشر هم ممکن است فقط یک عنوان کتاب درآورده باشد و آن هم یک اثر عالی است. توجه کنید ناشر هرچقدر از مسائل مادی دورتر بشود، به فرهنگ نزدیک‌تر می‌شود. و هرچقدر به مسائل مادی یعنی به اقتصاد نشر نزدیک‌تر می‌شود از معنویتش دورتر می‌شود. البته خودش می‌خواهد به آن معنویت برسد ولی با وضعیت فعلی که برشمردم اگر نگوییم همه‌شان، یکی یکی بیشترشان به این سو کشیده می‌شوند. همان‌طور که اشاره شد جامعه فرهنگی و متولیان می‌توانند با ارج گذاشتن - همه‌اش صحبت بر سر گرفتن پول یا جایزه نیست - به شخصیت و جایگاه ناشر، این رفتن به سمت نشر مادی ساده دخل و خرج‌کن را کندتر کنند. شما در زمینه مطالعاتی که خاص نظر خودتان است، آمارش را هم دقیقاً دارید، ماهی چند تا کتاب درمی‌آورید؟

مسعودی: چند عنوان؟ یا جلد؟

اساطیر: چند عنوان؟

مسعودی: یک چیزی در حدود ۱۰۰۰ عنوان.

اساطیر: در رشته مورد توجه شما؟

مسعودی: نه، کلاً.

اساطیر: نه...نه، در رشته مورد توجه شما؟

مسعودی: در رشته ما یک چیزی حدود ۴-۵ عنوان در

بهترین حالت.

اساطیر: دو تا سه هزار پروانه نشر صادر شده. فکر

کنم این سؤال را ظرف ۷-۸ سال گذشته از مسئولین

رده بالا پرسیده‌ام که آقا، پروانه تشر را بگذاریم کنار، شما به صورت فعال، چند تا ناشر دارید. جواب می‌دادند حدود ۱۰۰ تا. یعنی وقتی صحبت کار به میان می‌آید یا صحبت کارنامه، ما ۱۰۰ ناشر نداریم. ما باید کاری کنیم که چهار تا بشود پنج تا، حالا نمی‌گوییم ۵۰ تا. دولت می‌تواند همه ناشرین را که نه، ولی ۶۰-۷۰ تا ایشان را به مؤسسات تحقیقاتی ناپ تبدیل کند که هر کدام به تنهایی بدون این که هیچ بار مادی برای دولت داشته باشند، در رشته‌های خودشان، کارهایی بکنند کارستان. این، جایگاه واقعی ناشر را می‌خواهد.

**کیانفر:** آقای جریزه‌دار، من قبلاً هم عرض کردم که ناشر و مؤلف به جای خود، ولی طبیعی است که موضوع کتاب اهمیت خود را دارد. یعنی ۳ عنصر اصلی تشکیل دهنده هویت یک کتاب موضوع کتاب، پدیدآورنده کتاب و ناشر کتاب است و این هر سه باید در بازار نشر مکمل هم باشند که در غیر این صورت، نواقصی را به وجود می‌آورند. شما اشاره کردید که بخش اعظمی از کار خودتان را با توجه به پشتوانه فرهنگی گذشته‌تان، خودتان یا شرکایان انجام می‌دهید. عناوین کتاب را هم خودتان انتخاب می‌کنید، روال کارتان هم این را نشان می‌دهد. مؤلفین یعنی پدیدآورندگان اثر خواه نویسند، خواه مترجم یا مصحح را خودتان برمی‌گزینید. سوال من در حقیقت درباره پیوند میان شما و پدیدآورنده اثر است، چیزی که شما روی آن تأکید داشتید و معتقدید که ناشر و پدیدآورنده نسبت به هم هیچ سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. شاید خیلی از ناشران اصلاً متوجه این نکته نیستند و همیشه فکر می‌کنند که باید از یک مؤلف سرشناس یک اثر بپروشان را چاپ کنند، طبیعتاً با سود بیشتر، خیل عظیمی از این ناشرین را در جامعه داریم. می‌خواهم این را به انتشارات اساطیر برگردانم. اساطیری که پشتوانه فرهنگی دارد و عناوین را نه به صرف اشتهار، بلکه براساس بار فرهنگی و محتوا و غنای آن‌ها انتخاب می‌کند و بالطبع کمی از بازار به دور است، زمان طولانی را صرف می‌کند تا بازار این را حل و هنضم کند. تا برسد به چاپ دوم و سوم که خوب، این نهایت آرزوی ناشر است. از مؤلفین‌تان تا چه حدی در کارهایتان کمک می‌گیرید؟ آیا خودتان توانسته‌اید این مانع و این معضل را حل کنید، یعنی شما هم بیایید و یک مقداری روی پدیدآورندگان‌تان سرمایه‌گذاری کنید. حالا این پدیدآورنده ممکن است حتی در مقام مشاور شما قرار بگیرد و بتوانید از فکر، دانش و پیشینه او بهره ببرید. چون در میان انتشارات شما، خیلی از مؤلفین یا مترجمین برای خود من ناشناخته است، درحالی که کتابدار هستم و سابقه دیرینه‌ای با کتاب دارم. چه عاملی شما را تشویق کرد که سراغ اینها بروید؟ آیا توصیه یکی از پدیدآورندگان‌تان بود؟ یا باز روی همان شناخت فرهنگی خودتان بوده؟

**اساطیر:** تا اندازه‌ای براساس شناخت فرهنگی خودمان بوده و تا حدی هم دوستان پدیدآورنده به ما کمک می‌کنند.

**کیانفر:** نقش اینها چقدر بوده؟ یعنی شما چقدر توانسته‌اید این پیوند را بین خودتان و پدیدآورندگان اثر به وجود بیاورید که صرفاً از آنها اثری چاپ نکرده باشید؟

**اساطیر:** ببینید، کار ما همیشه از بازار مادی دور بوده و در این دوران، ۱۵-۱۶ ساله تورمی، اساطیر همیشه، از

نظر مالی ضعیف بوده و «کمتر پول دادن» یکی از مشخصه‌های اساطیر شده است!

**مسعودی:** آقای جریزه‌دار به جای این که ما بگوییم مشکلاتتان با امکانات، بازار یا صادرات کتاب چگونه است. لطفاً خودتان دست‌بندی کنید و بگویید.

**کیانفر:** اجازه بدهید که به این صورت مطرح شود که نشر را از دید صنعت نگاه کنیم. موقعیت ناشر را به دست بیاوریم و براساس آن، موانع و مشکلات را در ضمن این بررسی کنیم. خوب، طبیعی است که اینجا اقتصاد نشر هم باید بررسی شود، مسئله ارشاد، بازار و صادرات کتاب و همه مسائل دیگر. به طور کلی، بفرمایید به عنوان فردی که در این صنعت کار می‌کنید، چه مشکلاتی دارید؟

**اساطیر:** به علاقه و باور خودم در عین حال که صنعت است، کار فرهنگی است. آن سودآوری صنعت را به عنوان صنعت صرف ندارم. در هر رشته صنعتی که چیزی تولید می‌شود، داستان به این ترتیب است که یک کسی طرح کارخانه‌ای را می‌ریزد، سرمایه اولیه را می‌گذارد و کارخانه ساخته می‌شود. ماشین‌آلات نصب می‌شود. او برای یک بار در تمام مدت حیات آن کارخانه، سرمایه‌گذاری ثابت می‌کند. بعد از این او سه نوع سرمایه دارد. یعنی سرمایه‌اش به سه قسمت تقسیم می‌شود: قسمت اول، مواد اولیه در راه است. قسمت دوم، کالای ساخته شده است و قسمت سوم، کالایی است که به بازار عرضه می‌شود. در نتیجه او همیشه یک کالای در راه، پول در راه، و جنس در راه دارد. خود دوره تولید همیشه یک زمان معین دارد. به عنوان مثال، کارگاهی که نان تولید می‌کند، یک دوره تولیدش حدوداً یک هفته طول می‌کشد. از آن لحظه‌ای که آرد می‌خرد تا آن موقتی که تبدیل به پول بشود، تا آرد دوم را بخرد، یک کارخانه‌ای که کالای صنعتی می‌سازد، دوره تولیدش ممکن است دو تا سه ماه طول بکشد. دوره فروش هم خیلی بشود، یک ماه می‌شود. یعنی اگر سرمایه ثابتی داشته باشد، این سرمایه، منهای سرمایه‌گذاری اولیه‌اش، هر سه تا چهار ماه کمتر یا بیشتر، یک دور چرخش می‌کند. حال آنکه در کتاب اینطور نیست. ناشر همیشه مجبور به سرمایه‌گذاری است. یعنی وقتی می‌خواهد شروع به چاپ کتابی بکند، همه کارهایش را از نو تکرار می‌کند. باید حروفچینی، فیلم، زینگ و چاپ کند و هر بار برای هر کتاب جدیدی باز همین مراحل را طی کند. یعنی مرتباً در حال سرمایه‌گذاری است تا بی‌نهایت. دوره تولید هم طولانی است و دوره فروش طولانی‌تر. اگر میانگین بگیریم، فکر نمی‌کنم متوسط فروش یک کتاب ۳۰۰۰ نسخه‌ای در ایران، زمانی زیر سه تا چهار سال باشد. پس ما ناچاریم باز به مسئله قیمت کتاب برگردیم. اگر این سرمایه به بانک سپرده شود، خود بانک ظرف این مدت، چیزی نزدیک به ۸۰ درصد، سود تضمین شده می‌دهد که از هرگونه عوارض و مالیات هم معاف است، یا برعکس، اگر این سرمایه از بانک گرفته شود، چیزی در حدود ۱۰۰ درصد سود تضمین شده باید به بانک پرداخته شود. حالا اگر شما با جدول قیمت‌گذاری کالاهای صنعتی بخواهید کتاب را قیمت‌گذاری کنید،

اصلاً نمی‌شود. فکر نمی‌کنم هیچ کتابی تا حالا در ایران اینطور قیمت‌گذاری شده باشد. صرفه اقتصادی ندارد. مشکلات اقتصادی را همه صتوف دارند. در اینجا چون یک بار فرهنگی هم دارد، مشکلاتش مضاعف است و اما راجع به مشکلات، دیگران زیاد صحبت کرده‌اند. مشکلاتی که در چاپ و نشر است. خود من می‌گویم که نه... ما در این نشست این را نگوئیم. بیاییم از عاشقانه‌هایش صحبت کنیم. این که واقعاً ناشرینی که الان کار می‌کنند، حتی بدترین‌شان، عاشق‌ترین هستند. چون اگر عاشق نباشند، اینجا نیستند. ولی خوب، اقتصاد نشر نیز وجود دارد و این واقعیتی است. وقتی می‌گوییم نشر، یک کلمه عام است. در واقع، همین جمع سه نفری ما وقتی می‌گوید، نشر، منظورش از نشر چیست؟ حالا نمی‌خواهم بگویم در سطح کلان و... آیا منظور از نشر، چاپ کتاب‌های کمک‌درسی است؟ آیا منظور از نشر، چاپ حل‌المسائل و اطلاعات عمومی است؟ آیا منظور از نشر، چاپ کتاب‌های عامه‌پسند است؟ ببینید، ما هرچه از آن محتوای بالا و تخصصی و فرهنگی نشر دور می‌شویم و به فرهنگ عوام یا به مسائل کمک‌درسی و شبه‌درسی نزدیک می‌شویم به همان نسبت، این کار هم سودآور می‌شود و هم مشکلاتش کمتر می‌شود. من فکر می‌کنم ما وقتی می‌گوییم نشر، ناخودآگاه منظورمان قسمت فرهنگی است که به فرهنگ دیرینه تمدن ایرانی - اسلامی برمی‌گردد و نظر ما عمدتاً متوجه معارف ایرانی و اسلامی است. نه چیزی دیگر. در زمینه رمان، می‌شود گفت که اقبال بیشتری است، مردم می‌خرند. ناشری که در خط رمان است، شاید بهتر سرپا بایستد، شاید سوددهی هم داشته باشد و بتواند به کارش ادامه بدهد. ولی کارهای تحقیقاتی یا به اصطلاح کارهای جدی که برای خواص است، تیراژ به ۱۰۰۰-۲۰۰۰ نسخه می‌رسد و فروش به سه تا چهار سال و بلکه بیشتر.

ناشر هر چقدر هم که قدرت داشته باشد، سالی یکی دو عنوان بیشتر نمی‌تواند دریاورد. اما فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی، بنایش همین‌هاست. تمدن کهن ما روی همین کتابها بنا شده، روی متون بنا شده. جادوی زبان فارسی و شعر فارسی، این اختران تابناکی که از حکیم فردوسی شروع می‌شود تا حافظ، اصلاً جادوی کلام اینها همین است که شما هزاران شاعر در شبه قاره و در تمام ایران بزرگ می‌بینید.

اینجا تبصره‌ای بگویم: باید توجه داشته باشیم که ایران سیاسی و مرزهای ایران سیاسی با ایران فرهنگی فرق می‌کند. ایران سیاسی همین مرزهایی است که داریم می‌بینیم، ولی پهنه ایران فرهنگی، عراق فعلی، قسمتی از ترکیه فعلی، قسمتی از سوریه، جمهوری آذربایجان فعلی، ارمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و قزاقستان، افغانستان، پاکستان، شبه‌قاره را و حتی به قول قدما تا ماچین می‌رود. اساساً اسلام از ایران و مرزهای ایران که عبور می‌کند، زبان دینی اسلام هم در ورای مرزهای ایران در شبه‌قاره و در چین که وارد می‌شود، زبان فارسی می‌شود. رهبر معظم انقلاب هم در زمان ریاست جمهوری که سفری به چین داشتند، منو



خاطراتشان از سفر چین به همین نکته اشاره فرموده بودند. غرض این است که ما دقیقاً وقتی می‌گوییم نشر، به آن جنبه نشر توجه داریم.

دقیقاً به همان عشق زیادی می‌رسیم که محققین، مؤلفین و مترجمین و دیگران دارند. باز همین عشق است که ناشرین دارند. ولی در کنار این حرکات عاشقانه‌ای که این دو تا انجام می‌دهند، قبلاً یک نیروی سومی بود که به عنوان بازوی این دو تا عمل می‌کرد و بلکه آنها را به شوق می‌آورد. و این باعث می‌شد که فرض کنید در بغل ناشرین لاله‌زاری و ناشرین دیگری که کتاب‌های پلیسی و امثال اینها چاپ می‌کردند، مرحوم طهوری می‌آمد و کشف‌المحجوب را چاپ می‌کرد یا انستیتوی تحقیقات فرانسه، مجموعه ایرانشناسی و انسان کامل و غیره را چاپ می‌کرد. آن قسمتی را که شما می‌خواهید بفرمایید از نظر تعالی فرهنگی درست همین جاست. اینجا درست سیاست وارونه شده است. یعنی اگر که کتابی دربیاید، اولاً کسی نمی‌گوید تو چه می‌خواهی؟ کسی کاری ندارد. هرچه هم سنگین تر، خوب، دندش نرم تر، فقط یک جایی است که کتاب می‌خرد برای کتابخانه‌ها و آن هیأت امناست.

علی‌الظاهر، اگر کتابی را پسندید، بعد از اگرها و مگرها و چراهایش، تازه این می‌رود توی یک فرمول ناب، اگر کتابی خیلی خاص و مرجع باشد، یا تفسیر، بحث کلامی باشد یا بحث قرآنی، بحث تاریخی ایرانی باشد یا اسلامی، یک کار خاص درجه یک باشد به قول امروزی‌ها، شاید ۱۷۰ نسخه‌اش را بخرد. استدلالش هم این است که ما ۱۷۰ کتابخانه داریم که قهمشان بالاست. اگر این کتاب یک پله آمد پایین از نظر محتوا، یعنی درجه ۲ بود، هیأت امنای ۳۷۰ نسخه‌اش را می‌خرد. اگر نزدیک به سلیقه عوام شد، ۷۰۰ نسخه‌اش را می‌خرد و اگر تماماً عوام‌زاده... مثلاً ایکویوسان بود یا حل المسائل، جزوات کنکور یا همین رمانهایی که همشهری فهرست کتاب‌های پرفروش را می‌دهد،

۱۲۰۰ نسخه‌اش را می‌خرد. حالا اصل سؤال این است که این ناشرینی که از نسل پیش ماندند یا این دوسه تایی که آمدند و تا اینجا خودشان را کشاندند، اولاً تا کجا دوام می‌آورند؟ و تا آنجایی که ما می‌بینیم جانشینی هم ندارند و - قصد نبود اسم کسی را ببرم - اشاره به انتشارات توس و کارنامه درخشانش در کارهای ایرانشناسی و اسلام‌شناسی بکنم، یا طهوری یا ابن سینا، ولی اینها جانشین ندارند. یعنی اگر قرار باشد جانشینی وجود داشته باشد، الان باید ناشر یا ناشرینی آمده باشند که گام‌هایی برداشته باشند ولی اینها تعدادشان اندک است و این اندک‌ها...

کیانفر: خوب، آقای جریزه‌دار، بگذارید اینجا با یک چه‌باید کرد، شروع کنیم و درحقیقت بگوییم که این صنعت نشر را چگونه می‌سود راه انداختن یا به عبارت دیگر توقع شما از متولیان این صنعت که در حقیقت، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است، چیست؟ فکر می‌کنید آنها چگونه می‌توانند در بهبودی این صنعت درحال احتضار، مؤثر باشند؟

اساطیر: ببینید، چیزی که هست، این است که این

صنعت، یک طرفش درحال احتضار است و یک طرفش نیست. آن بخش صنعتی اصلاً درحال احتضار نیست، منظور ما آن بخش فرهنگی است که درحال احتضار بسر می‌برد. وقتی آقای محمدی مدیر محترم انتشارات محمدی که آن موقع رییس اتحادیه ناشران بود، گفت که فاتحه کتاب را باید خواند. منظورش دقیقاً به بخش فرهنگی کتاب بود و دقیقاً نظرش به ایرانشناسی و اسلام‌شناسی و تمدن ایرانی - اسلامی بود، نه به بخش بازاری کتاب. بخش بازاری به عنوان یک صنعت، رو به کمال هم می‌رود و هیچ خطری هم تهدیدش نمی‌کند. بخش فرهنگی است که خطر تهدیدش می‌کند و چه باید کرد را برای آن باید مطرح کرد. کتاب دقیقاً هرچه به محتوا نزدیک تر می‌شود و از بازار عام دور تر می‌شود، حمایت بیشتری می‌خواهد و هرچه به بازار عام نزدیک تر می‌شود، این حمایت را کمتر می‌طلبد. خیلی ساده است، ناشر، هرچه کارهایش بازاری‌پسند تر است، به قول امروز روزآمد تر است، به قول امروزی‌ها صرفه اقتصادی و توجیه اقتصادی (اصطلاح مخربی که این روزها رواج پیدا کرده) دارد، باید کمتر مورد حمایت واقع شود و آنچه که توجیه اقتصادی ندارد، باید بیشتر حمایت بشود. این کل، دقیقاً آن شاه کلیدی است که جواب همه چیز را می‌دهد. یعنی این قضیه هم در مورد کتاب و هم در مورد ناشر و هم در مورد کتاب سال و ناشر سال صادق است. و جواب همه، در این کلید است (ببینید وسط دعوا نمی‌خواهم نرخ تعیین کنم). کاری را شروع کردیم، به نام ترجمه تفسیر کبیر امام فخر رازی - تفسیری ۳۲ جلدی - اگر مترجم شبانه‌روز در خانه بماند و تکان نخورد و بخواهد این را ترجمه کند، خروفچینی شود، غلط‌گیری شود و چاپ کند، حالا فرض کنید کاغذ و چاپ و انبار، همه اینها مهیاست، خود آن مترجم حداقل اگر خیلی خوشبین باشد، باید هرسال درخانه بنشیند، آیا کمتر می‌شود؟

کیانفر: خیلی خوب است.

اساطیر: مترجم ۵ سال برای ترجمه درخانه می‌نشیند و ما هم ۲۰۰۰ نسخه چاپ کنیم. هر عددی که به او بپردازیم، جواب خرج یک سال او را نخواهد داد. نه در اینجا، که در همه‌جای دنیا همینطور است. کسی که می‌خواهد این کار را بکند، الان جایی شاغل است. اولاً اگر از سرکارش بخواهد مرخصی بدون حقوق بگیرد، معلوم نیست که دیگر راهش بدهند، ممکن است ناشر قطع شود. پس هیچ وقت به ناشر اعتماد نمی‌کند که ۵ سال خانه بنشیند. همه جای دنیا وقتی یک پرونده تحقیقاتی فرهنگی داده می‌شود، یک نهاد یا بنیاد فرهنگی هزینه این طرح را می‌دهد و آن را به انجام می‌رساند، بعد هم ناشری چاپش می‌کند ولی این چاپ‌شدن به معنای این نیست که تمام هزینه‌ها را می‌دهد. بلکه برای هزینه چاپ هم آن بنیاد کمک می‌کند. مترجم جلد اول این کتاب را ترجمه کرد و ما چاپ کردیم. جلد اول را با سلام و صلوات و خوشحالی به هیأت امنای بردم، فکرمی‌کردم اگر این را ببینند، فوری برای ما کف می‌زنند و ... نگاهی کردند و گفتند این که ۳۲ جلد است. هر وقت ۳۲ جلدش درآمد، شاید بخیریم.

گفتم اگر اینطور بگویی، شاید هیچ وقت درنیاید. من باید سرمایه جلد اول را آزاد کنم، بعد به سراغ جلد‌های بعدی بروم، نه توانایی و نه جایش را دارم. این صحبت مال سال ۷۲ بود. ما ۳۰۰۰ نسخه از این کتاب چاپ کردیم. سال ۷۳ خودمان را گشتیم، جلد دومش را درآوردیم. باز هم این طرف و آن طرف، باز هم ای هیأت امنای جلد دوم را هم درآوردیم. گفتند: چون دوره است، ممکن است چاپ نشود. گفتم: من اگر این کار را در بنگلادش یا هند درمی‌آوردم، فوری می‌گفتند: همه کارهایت را تعطیل کن، همه هزینه و خرجت را می‌دهیم مترجم را هم پولی می‌دادند و خرجش را می‌دادند و خانه‌نشینی می‌کردند که باید همه کارهایت را تعطیل کنی و فقط به این بپردازی. طبیعی است که آدم دل‌سرد می‌شود، شما هم بودید همینطور می‌شدید. سال ۷۵ جلد سوم درآمد، باز هم آب از آب تکان نخورد! خوب، برای جلد چهارم، ما هم عجله‌ای نداریم! امیدوارم سال آینده دربیاید. ولی همان موقع که جلد اول درآمد، به تک تک عاشق‌هایی که می‌آمدند و می‌خریدند می‌گفتم ما هیچ تعهدی نداریم که جلد دوم را به شما بدهیم. جلد دوم هم درآمد همینطور. این چه باید کرد؟ را نمی‌دانم چطور، یعنی این کلمات را چطور باید بسازید، اداریش کنید، گزارشی کنید. ولی واقعیت این است که این کار وقتی درآمد، متن انتقادی نداشته، مترجم متن عربی را که ترجمه کرده، حاشیه‌هایی بر آن نوشته که الان برای آنها می‌که بر روی امام فخر و تفسیرش بخواهند کار کنند (تا اینجا می‌که این کتاب منتشر شده)، ترجمه فارسی به متن عربی ارجحیت دارد، چون هم حاشیه دارد و هم خود متن عربی، اگر جایی اشکال داشته، مترجم بدون هیچ ادعایی، متن عربی را با رجوع به منابع دست اول مورد استفاده امام فخر، خودش [مترجم] اصلاح کرده و در آنجا اضافه کرده، یعنی دقیقاً می‌شود گفت این چیزی مثل فهرست استوری است که ترجمه روسی‌اش که درآمد، اعتبارش از متن آلمانی‌اش بیشتر بود. به خاطر این که اطلاعات کتابشناسی خودشان را هم به آن اضافه کرده بودند و همان دو جلدی که در ایران ترجمه شد، باز اعتبار متن روسی را از بین برد، چون اطلاعات کتابشناسی که در ایران بود و آن دو تا به آن دسترسی نداشتند به آن افزوده شد و نتیجه‌اش این شد. هر کدام این کتابها، خودشان یک داستان دارد. شرح‌التعرف را درآوردیم. شرح‌تعارف در عرفان ایرانی و عرفان اسلامی، اهمیتش بیشتر از تاریخ طبری است در تاریخ اسلامی. ضمن این که خود این شرح، اهمیت زبان‌شناسی و اهمیت نثر کهن فارسی را هم جداگانه دارد. آقا، ما فکر کردیم وقتی این را چاپ کنیم، مجسمه‌مان را از طلا می‌سازند!!! و خیلی خوب است. این کتاب را ما در فاصله ۶۳-۶۵ در ۳۰۰۰ نسخه در ۵ جلد چاپ کردیم. یعنی ۳۰۰۰ دوره ۵ جلدی و الان که شما اینجا نشستید که نیمه ۱۲۷۷ است، این کتاب موجود است. کتاب دیگری چاپ کردیم به نام تبصرة العوام فی معرفة المقالات که راجع به علم کلام و فرقه‌های اسلامی است. از متن‌های کهن و از مراجع دست اول اسلام‌شناسی است. ۲۰۰۰ نسخه در ۱۳۶۴





چاپ شد. پس از گذشت سیزده سال، هنوز ۶۰-۷۰ نسخه‌اش موجود است. این هم که به این سرعت رفت، بعضی از اساتید، آن را در کلاس، درس می‌دادند.

ببینید شما، ما فرهنگمان با اینهاست. این هم، این خطر تهدیدش می‌کند در مقابل چطور بگویم تهاجم فرهنگی. تهاجم فرهنگی یعنی چه؟ یعنی این فرهنگی که در جامعه دیگری هست، می‌خواهد بیاید و خودش را بر ما تحمیل و ما را نابود کند.

غیر از این که نیست. آن فرهنگ برای خودش تجلیاتی دارد. موزیک خودش را، رمان خودش، انواع شعر خودش و انواع سینمای خودش را دارد. خوب، آن با همه چیز دارد می‌آید. وقتی می‌خواهیم با آن فرهنگ مقابله کنیم، همان فیلم‌های آنها را، یا رمان‌های آنها را، اسامی آنها را فارسی می‌کنیم و در همان حال و هوا و صدرجه ضعیف‌تر و از آن هم بی‌محتواتر. ما در دنیا با آثار کلاسیک‌مان شناخته شده‌ایم و جادوی کلام عرفان ما همه‌جا را فراگرفته و هرکس بوده و بویی از این به دماغش خورده، مجذوب شده، مگر گوته، بزرگترین شاعر آلمان و اروپا، شاهکارش، اصلاً زندگی‌ش که خودش می‌گوید بزرگترین شاهکار زندگی من، شناخت حافظ بود. تازه او حافظ را دست دوم شناخته و نتوانسته مستقیم بشناسد، بلکه با واسطه شناخته. هرمان هسه، بزرگترین نویسنده آلمان، که بویی از عرفان شرق به دماغش خورده، این رایحه را در رمان‌هایش آورده و اینجوری غوغا کرده. بعد ما خودمان اینجا نشستیم و کل عرفان و کل تمدن‌مان را به دست فراموشی سپردیم. ما دقیقاً در مقابله با آن تهاجم فرهنگی باید این مباحث یا متون‌مان را مراقبت کنیم که از گردونه، خارج نشویم و ضمناً همینجا بگویم که کار خیلی بدی که این اواخر شده، این است که اینها آمده‌اند ادبیات را به نجیب و نانجیب تقسیم کرده‌اند. ادبیات که نجیب و نانجیب ندارد! ببخشید که حاشیه می‌روم.

ببینید، یک آدمی بوده است به نام حکیم سعدی، این حکیم از ۸۰۰ سال پیش همان موقعی که زنده بود، مورد احترام و باعث افتخار تمام رجال سیاسی و مذهبی بود و همه‌جا به عنوان حکیم می‌شناختندش. آدم بی‌سوادی نبود. آدم عامی نبود. خوب، همه می‌دانیم شاهکارش گلستان و بوستان و کلیات سعدی که همه آثار او را برگردید، یک نقطه زیادی در آن نمی‌توانید پیدا کنید. در کنار بوستان و گلستان و غزلیات و بقیه، یک بخش کوچکی هم دارد به نام هزلیات، طنز. آقا شما می‌آیید این را کلاً از دیوان او حذف می‌کنید. حکیم سعدی آنقدر شعور نداشته که خودش بداند چه می‌گوید؟ تهاجم فرهنگی یعنی این، یعنی این که شما داری خودت را از خودت می‌برانی. و ارتباط خودت را با دنیای پیشینت قطع می‌کنی. تهاجم فرهنگی یعنی جدایی و دوری هرچه بیشتر زبان و فرهنگ و اندیشه ایرانی از مردم ایران، آن موقعی که وزارت ارشاد نبود، یعنی از پیش از یک‌هزار سال پیش، با این که این مملکت به دفعات مورد هجوم اجانب قرار گرفت، توانست خودش و فرهنگش را نگه دارد، و از آن بالاتر، مهاجم را فارسی‌گو و فارسی‌نویس و فارسی‌اندیش کند. این جادوی

### ● عموماً کتابهایی که چاپ کردم تا

امروز، هیچ کدام توجیه مادی نداشته‌اند و هرکدام را اگر به یک کارشناس اقتصادی کتاب بدهید جوابی ندارد، چون زمان برگشت سرمایه‌شان میانگین ۶ تا ۷ سال طول می‌کشد. ولی قصد ما فقط توجیه مادی نبوده است.

و بن نباید باشد یا بایستی واقعاً یک قوانین مشخص و مدونی باشد که در آن صورت، ما دچار خودسانسوری می‌شویم.

اساطیر: اگر گوش شنوایی باشد، خوشبختانه همین چند وقت پیش، یکی دو ماه پیش، رهبر انقلاب فرمودند که در مسائل سیاسی، اجتماعی، تاریخی و فلسفی و دینی تضارب آراء وجود دارد. کسی ممکن است کتابی بنویسد راجع به تاریخ و تحریف باشد، این باید بیاید و بعد باید نقد شود. این تضارب باید باشد، ولی یک جایی ببینید ما یک خط قرمز همه‌جا داریم و اینجا هم هست و متولی‌اش هم ارشاد است و شکی هم در آن نیست. مخصوصاً می‌خواهم فقط در جنبه اخلاقی مثال بزنم. یک زمانی ممکن است که محتوا و پیام کتابی مخل امنیت و عفت عمومی باشد. این را باید جلوگیری را گرفت. فکر می‌کنم همه هم این را قبول دارند. ولی از این که بگذریم نه. برگردیم به دوران شکوفایی به اصطلاح تاریخ نگاره‌ها، رنسانس اسلامی، ببینید، وقتی که اسلام آمد و نضح گرفت و مستقر شد، با یک به اصطلاح تهاجم فرهنگی گسترده‌ای مواجه شد از طرف فرهنگ ایرانی، فرهنگ یهودی، فرهنگ مسیحی، فرهنگ‌های بومی دور و بر خود و فرهنگ یونانی و همه اینها هجوم آوردند و ایستادند در مقابل اسلام. ببینید، اسلام وقتی دید که با این رقبا درگیر شد، به فکر چاره افتاد. چاره‌اش هم این بود که ببینید طرف چه می‌گوید، آنرا بگیرد، فهم کند، مقابله را بسازد و با آن، به دفاع و محافظت از خود

فرهنگ و زبان فارسی است.

حکیم فردوسی بدون هیچ انکابی، آمده خودش را نگه داشته، مولانا نگه داشته، حافظ نگه داشته و اینها و دیگر مفاخر ادب فارسی خودشان را که نگه داشتند هیچ، بلکه توانستند زبان فارسی و فرهنگ ایران اسلامی را تا چین و ماچین ببرند. هنوز شما دارید به زبان فردوسی و حافظ و سعدی سخن می‌گویید. هنوز همین الان، بچه‌ای که دوران دبستان را می‌گذرانید، شاهنامه یا گلستان را پیش روی او می‌گذارید، آن را خیلی خوب می‌فهمد. در صورتی که انگلیسی ۳۰۰ سال پیش را، انگلیسی‌ها نمی‌توانند بفهمند. این جادوی زبان فارسی است. حالا شما آن را نجیب و نانجیب می‌کنید.

کیانفر: اشاره به میزبانی کردید آقای جریزاده. ببینم که آیا به هر حال هر جامعه‌ای، هر فرهنگی یک قوانین ویژه‌ای دارد و به قول معروف یک استنباطاتی و به هر صورت ممکن است برخی از مسائلی که در کتاب یا غیره مطرح و عنوان می‌شود، منافی با قوانین عرف و شرع و حتی مدنی باشد و طبیعتاً متولی یا متولیان این امر هم مواظب این مسئله هستند یا تحت فشار هستند، یا به حکم اخلاق ناگزیرند بعضی از چیزها را رعایت کنند. علیرغم آنچه که شما فرمودید و بنده هم معتقدم که آنچه سعدی گفته و یا دیگران گفته‌اند و یا عبید زاکانی گفته، اقتضای زمان بوده و درک شرایط زمانش بوده و به قول معروف اصلاً خود این نوعی طغیان و بیانگر فرهنگ آن جامعه‌ای است که تا امروز تداوم دارد. در مورد سانسور، اساساً نظر تان چیست؟ تا چه حد آن را ساری و جاری می‌دانید و تا چه حد مضر؟ آیا از بیخ

بپردازد و چنین کرد و این علوم اسلامی شد، علم حدیث، علم کلام شد و علوم مختلف اسلامی و قرآنی. الان هم همان طور است فرقی نمی‌کند. بگذارید به قول شما، واضح‌تر صحبت کنیم. اعتقاد بر این است که الان یکی از کارهای مهمی که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دولت جمهوری اسلامی و در رأس آن شورای عالی انقلاب فرهنگی باید مصر به انجامش باشد، این است که تمامی کتاب‌هایی که ضد اسلام است و ضد اندیشه ایرانی است و علیه اسلام و ایران نوشته شده و مغرضانه نوشته شده، باید ترجمه و چاپ شود. بعد همه اینها یکی یکی نقد شوند، یکی یکی باطل بودنشان به اثبات برسد. اگر این کتاب‌هایی که با یک ظاهر آراسته، یک اندیشه خلاف واقع و غیرانسانی را دارند ترویج می‌کنند، ترجمه و نقد نکنیم و جواب ندهیم، اینجاست که اسلام ضربه می‌خورد، اینجاست که ایران ضربه می‌خورد و اینجاست که آنها در این تهاجم‌شان غالب می‌شوند. ما این تجربه تاریخی را در آن دوران داشتیم. آن موقع ما از طرف تمامی نخله‌های فکری تحت هجوم شدید بودیم ولی همان هجوم باعث شد که امام غزالی پیدا شود، امام فخر رازی پدید آید، ابوعلی و ملاصدرا پیدا شود. آن حوزه با آن باروری و با آن تمدن باشکوه، ما وقتی از تمدن ایرانی صحبت می‌کنیم، تا درون مرزهای چین می‌رویم و وقتی از تمدن اسلامی هم صحبت می‌کنیم به همین ترتیب. از این طرف تا چین می‌رویم و از آن طرف تا اروپا کل قاره آسیا و کل قاره آفریقا را دربر می‌گیریم. این ماندگاری و پیشرفتش در همین مقابله بود و باروری حوزه‌هایش هم در همان فضای آزاد بود. اگر سؤال نباشد، اندیشه به وجود نمی‌آید و اگر اندیشه نباشد، جواب و پیشرفتی وجود نخواهد داشت.

**کیانفر:** درحقیقت، سانسور در زمینه‌های مختلفی صورت می‌گیرد. یک جا مسئله عفت عمومی و اخلاق عمومی است، فی‌المثل رمانی را ترجمه می‌کنند که در یک فرهنگی نوشته شده که هیچ نوع مغایرتی با ساخت آن فرهنگ ندارد اما در یک فرهنگ ایرانی و اسلامی، ممکن است که مشکلاتی را در جامعه به وجود بیاورد. این یکی است، یک جا هم هست که...

**اساطیر:** اجازه بدهید، چون یاد می‌رود. این خوب بود که شما شکافتید و می‌گویید حالا رمان، بعد تاریخ، بعد... ولی روی همین رمان‌هاست. ببینید رمان، یک پیام برای خودش دارد و هر رمانی را نویسنده وقتی از ابتدا تا انتها نوشته، خواسته است که پیامی را برساند. برای رساندن این پیام، باید یک مقدار تأمل کرد. در همین رمانی که شما صحبت می‌کنید، بعضی وقت‌ها نویسنده مجبور است یعنی در مقابل قهرمان مثبتی که دارد، قهرمان منفی یا قهرمان سیاه دارد. او بعضی جاها می‌خواهد کثافت‌ها را نشان بدهد و بعضی جاها زیبایی‌ها را. در همین رمان که شما صحبت می‌کنید، دقیقاً باید به پیام توجه داشته باشیم. یعنی ببینیم که کسی که این کتاب را دستش می‌گیرد و می‌خواند، از ابتدا تا انتها پیام نویسنده چیست؟

**کیانفر:** برای ترک این پیام، فرهنگی هم لازم است و

فرهنگ ما با انجایی که این کتاب و این پیام را نوشته متفاوت است.

فرهنگ جهانی که وجود ندارد. ببینید یک فرهنگ منطقه‌ای است. در یک نقطه‌ای از دنیا، به اصطلاح از نظر اخلاقی بد مرحله‌ای رسیده‌اند که ما نمی‌خواهیم نه تأییدکننده آن باشیم، نه نقدکننده آن و می‌گوییم که فرهنگ آن منطقه است. او را نمی‌توانیم بیاوریم در فرهنگ ایرانی و اسلامی، یا توجه به سنت‌ها و قیودات مذهبی و اخلاقی‌مان. چگونه می‌توانیم آنها را همان طور و عیناً چاپ کنیم. این یک بحث است ولی یکجا هم هست که ما با تفکر و اندیشه سروکار داریم و این هم به قول معروف یک نوع سانسور است و اما یک مورد دیگری هم هست که خودتان هم اشاره کردید. ما یک فرهنگی داریم و یک عنای فرهنگی و یک سری متون که آن متون را هم داریم سانسور می‌کنیم.

**اساطیر:** من جواب این را به طور کلی داده بودم و این جواب را در سخنرانی که فکر می‌کنم حدود ۲ماه پیش از رهبر انقلاب به مناسبتی که الان به خاطر ندارم فرمودند و من در تلویزیون دیدم، دقیقاً همین موضوع بررسی کتاب بود، جواب این را داده بودند. ببینید همان فرهنگی را که برای رمان مثال زدید، دقیقاً یک نوع اندیشه‌ای ممکن است در یک فرهنگی جاافتاده باشد که آن فرهنگ از نظر عفت عمومی و تفکر اسلامی مخل است. خوب، ما باید جلوی او را بگیریم. اما مثلاً رمان‌های پلیسی معمولاً به این ترتیب طراحی شده که یک آدم بدکار، یک آدمی که در مقابل جامعه ایستاده و مخل امنیت عمومی است، از قدرت زیادی برخوردار است و از هوش زیادی برخوردار. او نقشه‌هایی طراحی می‌کند و در جهت منفی به جلو می‌رود. در مقابل او جامعه قانونی که یا پلیس است یا کارآگاه یا هرچیز، نه هوش او را دارد و نه قدرت او را و نه انعطاف‌پذیری او را. ولی در آخر هم اوست که برنده می‌شود. توجه کنید: این پیام این داستان‌هاست. حالا منتها ما یک کار می‌کردیم. ببینید این اصلاً ربط ندارد که قهرمان منفی در این داستان یا آن داستان چه کار می‌کند. مشکل ما دقیقاً این است که در این مدت سعی نکردیم که مفهوم رمان پلیسی را و مفهوم این که بیاید پیام داستان یا پیام فیلم را بگیریم. روی این، آن طوری که باید، کار نشده. ما مشکل‌مان این است. شما فرض کنید چون مشخص کردید روی رمان، خوب، بابا آدم هست. خداوند این آدم را تر خلق کرده، ماده خلق کرده، این آدم گوشت و خون و استخوان است، دوست می‌دارد، عشق می‌ورزد، متنفر می‌شود، نفرت می‌ورزد، اصولاً داستان این است. مثلاً هزارویکشب از سرمایه‌های فرهنگی ماست. در این داستان، عاشقی هست و بعد داستان عشق جسمانی هست.

**کیانفر:** ما مشکل چاپ داریم...

**اساطیر:** ولی نباید داشته باشید. امیراسلان هست، سمک عیار هم هست. ولی واقعیت این جور بود که این محصل، از رمان پلیسی شروع می‌کرد تا رمان‌های عشقی، بعد می‌آمد سراغ رمان‌های تاریخی و بعد یواش یواش می‌آمد سراغ رمان‌های کلاسیک و بعد از این که ۳ دوره را طی می‌کرد، یواش یواش می‌آمد دنبال

متون، یعنی می‌آمد سراغ کتاب‌های اساسی، مثنوی را باز کنید. صفحات اولیه‌اش داستان کنیزک و زرگر است. خوب، تمام آن داستان را مولانا باید بیاورد و بیاورد و بیاورد و تمام آن صحنه‌های شورانگیزش با آن قلم سحرارش بیاورد تا آخرش، بزند به قول معروف وسط هدف و بگوید:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت ننگی بود

حالا مولانا اگر همه مقدمات داستان را بیاورد، چون برای عوام می‌گوید، خوب، شما اگر بخواهید ادبیات را به نجیب و تانجیب تقسیم کنید، خلاصه کل عرفان ایرانی یعنی: آدم باش. همین. اما برای خود کلمه تصوف، عرفاً بیش از ۸۰۰ تعریف به ظاهر مختلف داده‌اند که این را تا حدودی خودم جمع کرده‌ام و اگر عمری بود، چاپ می‌کنم.

**مسعودی:** من فکر می‌کنم که اینجا باید دو نکته را از هم جدا کرد. یکی مسئله محتوای است که این محتوا در واقع ممکن است مغایر باشد با ویژگی‌های فرهنگی متون فرهنگی یک جامعه یا ممکن است نباشد. ممکن است که ما برداشت‌های مختلفی از این که این محتوا مخل است یا نیست، داشته باشیم. فکر می‌کنم که آن زمینه فرهنگی که ما از آن صحبت می‌کنیم و بعضی چیزها را در آن زمینه مغایر می‌دانیم، آن زمینه خیلی هم شاید اختصاص به ما ندارد. یعنی نمی‌شود خیلی هم فرهنگ جوامع را از هم جدا کرد. مثلاً بگوییم داستان‌های پورنو و بگوییم که این در جامعه اروپا هیچ قباحتی ندارد. ولی در جامعه ایران قباحت دارد. فکر می‌کنم در اینجا هم خیلی از چیزهایی را که ما مخل می‌دانیم، مخل می‌دانند. یک چیزهایی را هم ما در اینجا مخل می‌دانیم که آنجا مخل نمی‌دانند. بنابراین، این بحث برمی‌گردد به محتوا و نوع ارزیابی. ولی بحث دوم برمی‌گردد به شیوه برخورد. **کیانفر:** درحقیقت هدف اصلی من همین شیوه برخورد است. یعنی چگونه باید برخورد کنیم؟

**مسعودی:** ببینید مثلاً در غرب، یک فلسفه حکومتی، حاکم است. این را ما باید از جامعه آنجا جدا کنیم. مثلاً شما در مورد همین فیلم‌های پورنو، این طور نیست که خانواده‌ها و مردم هیچ مشکلی با آنها ندارند و دوست دارند که بچه‌هایشان این فیلم‌ها را ببینند. ولی ممکن است که سیاست‌های دولت‌ها و حکومت‌ها در برخورد با اینها، و در برداشت این که این فیلم‌ها مخل هست یا نیست، فرق داشته باشند. بنابراین مسئله فرهنگ و جوامع را که مطرح می‌کنیم، فکر می‌کنم که خیلی نباید این‌ها را از هم منفک کنیم، انفکاک قائل شویم و بگوییم بعضی چیزها هست که در آنجا اصلاً مسئله نیست. ولی در کشور ما مسئله است. نه، در آنجا هم مسئله است ولی برخورد‌هاست که فرق می‌کند.

**کیانفر:** توجه داشته باشیم، در آنجا دولت‌ها، سیاست‌هایی دارند درباره اعتبار فرهنگی و به قول معروف مشوق یا مانع اشاعه این است، ما این را که دیگر نمی‌توانیم منکر شویم، ما می‌گوییم در اینجا واقعاً وظیفه ارشاد چیست؟

**مسعودی:** نخیر، ما مسئله محدوده را باید مشخص کنیم. در همد جای دنیا، اگر شهروندی بخواهد عریان در ملا، عام بیاید، با او برخورد قانونی می‌کنند.



کیانفر: خوب، طبیعی است.

مسعودی: یعنی در همان امریکا یا اروپا هم شما نمی‌توانید وقتی در خیابان راه می‌روید، مثلاً به شکل عریان راه بروید. این نشان می‌دهد که پس، یک محدوده‌هایی برای همه‌جا هست. ما روی این محدوده‌ها مشکل داریم. یعنی وقتی می‌خواهیم تعریف کنیم که چه چیزی مغایرت فرهنگی دارد، یا چه چیزی مخل است به مبانی فرهنگی ما، در این برداشت‌ها، اختلاف نظر داریم.

کیانفر: این اصول است.

مسعودی: مثلاً فرض کنید که ایشان می‌گویند داستان‌های عاشقانه از نظر من هیچ مشکلی ندارد. گو این که پیام را مطرح می‌فرمایند منظورشان این است که یک داستانی نوشته شده برای این که اساساً مثلاً جنبه پورنو دارد.

ولی این داستان یک داستان عاشقانه است، آن را شما باید فرق بگذارید.

کیانفر: نخیر، اجازه بدهید - توضیح بیشتر بدهم.

مسعودی: صرف این که یک کلمه یا جمله‌ای در این کتاب گفته شده، این نباید باعث شود که ما فکر کنیم این مخل مبانی شده است.

کیانفر: این شیوه برخورد است.

مسعودی: نه، این برداشت است.

کیانفر: ببینید، یک چیزهایی است که جنبه اصولی دارد. این اصول اخلاقی در همه جای دنیا حاکم است. می‌خواهد جامعه چین باشد یا ایران باشد یا جامعه عربستان باشد یا سوئد.

مسعودی: یعنی هیچ جامعه‌ای، میل به ابتدال ندارد.

کیانفر: اما من می‌گویم که در یک جامعه‌ای، یک اثری اجازه انتشار می‌گیرد، بدون این که اداره سانسوری باشد. نظارتی باشد و همه چیز در حد معقول خودش، تولید می‌شود. ولی همان در کشور ما و در جاپ و نژر ما، با توجه به برداشت‌هایی که مسئولین می‌کنند، متولیان می‌کنند، آگاهانه یا ناآگاهانه‌اش، باز یک بحث جدایی است و یا قیوداتی است که تاگزیر پایبند به آن قیودات هستند و در اینجاست که سانسور به قول معروف یک معضل می‌شود.

اساطیر: ببینید، اصلاً معضل نیست.

کیانفر: خوب، حالا اگر بیاید و قانونمند بشود، من مؤلف و پدیدآورنده اثر، شمای ناسر، شمای پژوهشگر و محقق، می‌دانید چگونه باید برخورد کنید. طبیعتاً ما الان در بعضی مواقع، روی چیزهایی هم توافق می‌کنیم که ما هم مشکل داریم، ما هم فرزندان داریم و نمی‌خواهیم با این چیزها آشنا بشوند. ولی در جایی هم هست که می‌ایم، شعر، هزلیات به فرض سعدی را حذف می‌کنیم، عبید زاکانی را حذف می‌کنیم، اشعار قسانی را ننویسیم و خیلی مشکلات دیگر. و از آن گذشته خیلی جاها روی مسائل تاریخی، صرف این که اصلاً حتی محتوای جمله یا عبارت، دال بر نفی آن حرکت و آن عمل است. ولی صرفاً به خاطر دو واژه، به عنوان شیخ یا خلیفه، بلافاصله ما می‌گوییم نمی‌شود. شیخ این کار را نمی‌کند. توجه نداریم که اصلاً مقصود از این شیخ، شیخ عارف نیست. یک اسمی است که به یک فردی که جنبه ریش سفیدی دارد، جنبه به اصطلاح پیشگامی آن مسئله را دارد. شما این واژه شیخ را در همه جا بکار می‌برید و

می‌بینیم اینجا هم ما دچار استنباط غلط می‌شویم و می‌گوییم که این جمله و این عبارت باید تغییر پیدا کند و سانسورش می‌کنیم. من بحث بیشتر روی این است.

اساطیر: اگر شرط‌های اصلی را بگذاریم، اصلاً مشکل، حل است، خود آن آیین‌نامه‌ای که شورای انقلاب برای بررسی کتب نوشته و من خوانده‌ام، جامع است. ولی چون کمی کلی‌گویی کرده، اینجا با آن سلیقه‌ای، برخورد می‌کنند. ببینید، ما همه توافق داریم و این توافق نه فقط در ایران که در بیشتر جوامع است که کتاب‌هایی که به اخلاق عمومی و عفت عمومی صدمه می‌زند، نباید چاپ شود و این جداست. ولی از این که بگذریم، خیلی ساده، ما چرا می‌ایم روی کلمه می‌ایستیم، بنده می‌خواهم بگویم که کتاب‌های تاریخی را نباید نگاه کرد و فلسفه را همین‌طور. اصلاً آدمش را نداریم. وقتی که محقق می‌نشیند ۱۰ سال کار می‌کند و یک کتاب تاریخی می‌نویسد، یا آن دیگری، اصلاً امکان ندارد که هیچ وزارت ارشادی در هیچ کشوری، یک گروهی داشته باشد که بتوانند اینها را بخوانند. چون کسی که می‌خواهد اینها را بخواند، باید در سطح آنها باشد. ممکن است در یک کتاب تاریخی، یک چیزی باشد که خلاف واقع باشد. خوب، بله هست. اگر تمام اینها می‌خواست حرف اول و آخر را بزند، پس یک کتاب تاریخ پس بود! یا یک کتاب فلسفه پس بود. تضاد و تکثر اندیشه‌ها و گفته‌ها در اینها قلمی می‌شود. شما فرض کنید برای این که دوران مثلاً ناصرالدین شاه را بتوانید یک نمای کاملی از آن داشته باشید، باید ۵۰-۶۰ کتاب درباره دوران حکومت او بخوانید که از اینها ۳۰-۴۰ تایی را به فرغوده او نوشته‌اند و ۲۰-۳۰ تایی دیگر یک جور دیگر نوشته‌اند. چندتایی را خارجی‌ها با دیدهای دیگر نوشته‌اند. اینها همه را غربیل کنید، نوی زنبیل بریزید، سره کنید، تا از توی این، آن چیزی را که می‌خواهید دربیابید. روی همین مسئله قانونمند شدن هم می‌شود گفت که متون ادب فارسی بلااستثنا باید کامل منتشر شود، اصلاً واقعاً می‌شود کلیات سعدی را، کلیات حافظ یا مثنوی را بررسی کرد و به تبع او بقیه دیوانها؟

در مورد تاریخ، دین، عرفان و... اصلاً صحبت سر این است که بنده عرض می‌کنم جز مسائلی که به عفت عمومی برمی‌گردد، چیزی به نام سانسور و اداره‌ای به این نام نباید وجود داشته باشد. این تضارب آرا باید باشد. وقتی شما می‌گویید شیخ، این کلمه شیخ، در طول تاریخ و در زمان‌های مختلف و در مکان‌های مختلف، معانی گوناگونی به خود گرفته است، یک جا به معنی آقا است، یک جا به معنی باسواد است، یک جا به معنی میرزا است، میمیزی نمی‌داند که شیخ در اینجا به معنی آقا است. یعنی این که باز می‌پذیریم که او بیاید و بنشیند و متون تاریخی را هم بخواند، یک خاطره جالبی دارم. می‌خواستیم جلد دوم ترجمه تفسیر کبیر امام فخر رازی را چاپ کنیم، رفتیم ارشاد اجازه بگیریم، خوب، کار امام فخر، کار مشکلی است و خواندنش هم کار حواص است، فکر می‌کردم که بعضی از کتاب‌ها حداقل در زمینه علوم قرآنی به علت روشنی زیاده از حد که هیچ جور خط قرمز

بهبشان نمی‌چسبد. به هر جهت، بررسی نمی‌خواهد و مجوز صادر می‌شود. ولی کارمند اداره کتاب گفت که باشد، نگاه می‌کنیم! جا خوردم و تعجب کردم. یادم هست که گفتم آقا امروز برای من روز بسیار بزرگی است و باعث خوشحالی فراوان. آن بابا گفت که چرا؟ جواب دادم: وقتی که در اداره بررسی کتاب، جوان‌هایی پیدا شده که می‌توانند کتاب امام فخر را بخوانند که ببینند ایراد دارد یا نه، واقعاً معجزه بزرگ فرهنگی رخ داده و باید خوشحال بود. نه، اصلاً بحثی ندارد. چون کسی که بررسی می‌کند، بایستی مورخ باشد، منتقد باشد، فیلسوف و حکیم باشد، عارف باشد... خود یک کلمه چه در تاریخ، چه در عرفان و فلسفه، چه در شعر، چه در نثر، در هر سده یک مفهوم داشته است. یعنی چیزی که از شام شب هم برای ما واجب‌تر است. به اصطلاح فرهنگ تاریخی زبان فارسی است که ۹۰ درصد هم آن را نمی‌دانند. آن وقت آن بررس بیاید بگوید، این خوب است، یا بد است. در یکی از کتاب‌ها که اتفاقاً ترجمه هم بود و نویسنده فرانسوی از روی منابع دیگر نوشته بود، جمله‌ای بود: ... که شیخ فلان آمد و با حکومت ارباب و ترور (زمان صفویه، شاه عباس رومی گفت) در قزوین، آرامش برقرار کرد. بررس این را خوانده بود و دور شیخ را خط کشیده بود. همان چیزی که شما فرمودید. هرچه ما قسم می‌خوریم، والله به حضرت عباس، در زمان صفویه، شیخ یعنی آقا، الان شما می‌گویید جناب آقا، آن موقع می‌گفتند، شیخ یا ملا که به معنی آدمی است که سواد دارد. خوب، حالا به اصطلاح می‌شود گفت در این قضیه‌ای که می‌گویید سمبل همه اینها و در یک کلام، شما اگر بخواهید مسئله سانسور را از تمام ابعاد لغوی و سیاسی و تاریخی ببینید، کل اینها را در یک کتاب و در یک شخصیت می‌توانید ببینید و آن هم عبید زاکانی است. خوب، او آدم مجتهدی بوده، آدم عالمی بوده، زمان خودش هم به تصدیق همه، با احترام از او یاد می‌کردند و آدم آزاده‌ای بوده، چون در همان زمان که همه خود را به دربار متصل می‌کردند و با سرودن مدایح، معونه می‌کردند، عبید این کار را نکرد و یک مدح نگفته و از کسی هم مقرر و حقوقی نگرفته.

شاید ۲۰-۳۰ قطعه هم دارد که گفته به من قرض بدهید یا مناجات‌نامه‌هایی دارد که ضمن آن، از خدا خواسته که خدایا قرض قرض‌مندان ادا کن! و این نشان می‌دهد که این آدم همیشه مفلس بوده، ولی خوب، این آدم، هزلیاتی دارد.

کیانفر: قرض، قرض‌مندان ادا کن... بازار نشر هم از جمله مقولات قرض قرض‌مندان است.

اساطیر: او در رساله دلگشا که مخصوصاً شاهکارش است و در صد پند، تاریخ اجتماعی قرن هشتم دوره ملوک‌التوائی ایران را به تصویر کشیده است. وقتی در یکی از حکایات آن می‌گوید: طلحک یا تلحک، دلحک سلطان محمود، زنش حامله بود. سلطان به طلحک گفت: فکر می‌کنی زنت چه می‌آورد؟ جواب داد قبله عالم، زن من که ملکه نیست، آدم‌های بیچاره فقیر یا پسری می‌آورد یا دختری. خوب، ظاهرش خنده‌دار است. اگر باب نقد باز بود، نشان می‌داد او می‌خواست



منعکس می‌شود. این است که وقتی یک کتاب اینجا درمی‌آید که درباره مسائل ایرانشناسی و اسلام‌شناسی است، خواص عاشقان چه اشخاص دانشگاهی و چه کسانی که در اقصی نقاط دنیا هستند، دیر یا زود متوجه می‌شوند و به هر بدبختی این کتاب را تهیه می‌کنند. ولی واقعیت این است که برای این کار باید سازمانی، دفتری، دستکی ارتباط جمعی درست کنیم با ۴۰۰-۵۰۰ آدرس، تا هر کتابی درآمد به آنها اطلاع بدهیم. هرکدام ۱ نسخه یا ۲ نسخه می‌خواهند. ضمن این که این خودش یک حرفه‌ای است، از حوصله نشر یا آن مفهوم و آن اداره‌بازی‌ها خارج است.

مسعودی: البته آنها معمولاً از طریق دیگر عمل می‌کنند. یعنی کسی به عنوان توزیع‌کننده در نظر می‌گیرند که او هم ضمناً برای هر کس ۱ نسخه یا ۲ نسخه را می‌فرستد. من فکر می‌کنم در نسخ کتاب‌های شما، تا حدودی مثلاً در لبنان، بیروت و مصر عمدتاً و تعدادی هم در سوریه از این نوع کتاب‌هایی که شما چاپ می‌کنید، در آنجا فراوان چاپ می‌شود. یعنی متونی که در واقع متون اصیل اسلامی است در واقع، و اینها در کشور ما به راحتی می‌آید یا فروخته می‌شود. حالا یا نمایندگی دارند یا می‌روند آنجا می‌خرند و می‌آورند.

اساطیر: اولاً، ببینید وقتی می‌گوییم متون اسلامی یعنی باز به جهان اسلام و زبان عربی.

مسعودی: من بسیاری از مراجع اسلامی را دیده‌ام که یا چاپ بیروت است یا چاپ مصر.

اساطیر: اکثر آن که چاپ مصر است. یعنی مصر، کار تحقیقاتی‌اش را می‌کند مثل دانشگاه تهران در قدیم، لبنانی‌ها هم عین افسطی‌های ناصر خسرو سابق و لاله‌زار خودمان بودند. یعنی هرچه آنها زحمت می‌کشند، ۱۰-۲۰ سال کار می‌کنند و یک متن تحقیقی بیرون می‌دهند، اینها افسط می‌کنند. اما ۲ تا مسئله دارد بیروت یا کتاب‌های عربی: یکی این که جمعیت عرب، زیاد است. فرض کنید تاریخ طبری را، وقتی متن عربی‌اش چاپ می‌شود، حالا لایه کشورهای عربی هم یک هیأت امنای کتابخانه‌ها برای خودشان دارند که تعدادی از آنها خریداری می‌کنند. شما حساب کنید چند کشور عرب‌باند و چند تا می‌خرند و چه تعدادی می‌شود. ولی به اصطلاح جهان ادب فارسی ضمن همه گستردگی‌اش، از این نظر فقیر است. همان قدر که ناشرین لبنانی با همان افسط کتاب‌های عربی هم آنجا و هم اینجا ارشاد و دستگاه‌های دیگر دولتی از آنها خرید می‌کنند از ناشر ایرانی خرید نمی‌کنند به همان قدر و از فرهنگ ایرانی هم خرید نمی‌کنند. همان مفاخر عربی یا افسط‌های عربی را نگاه کنید. ۲۰-۳۰-۴۰ عنوان را انتخاب کنید، بعد بگردید واقعاً از هرکدام حداقل ۱۰۰۰ نسخه خریده باشند به عناوین مختلف و جاهای مختلف. یاد می‌آید در خود حوزه، سابق بر این رسم بود وقتی که یکی از آقایان علما، می‌خواستند رساله چاپ کنند، معمولاً ۲-۳ نفر پیدا می‌شدند. بانی خیر می‌شدند و پول چاپ این کتاب را می‌دادند. رساله چاپ می‌شد و بین آنامز، می‌دادند به عده‌ای که توزیع کنند. بعد پول را هم به عنوان حق الزحمه برای خودشان برمی‌داشتند.



● مثنوی را باز کنید، صفحات اولیه‌اش داستان کنیزک و زرگر است. تمام آن داستان را مولانا باید بیاورد و بیاورد و بیاورد و تمام آن صحنه‌های شورانگیزش را با آن قلم سحرارش بیاورد تا آخرش بگوید:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود،  
عشق نبود عاقبت ننگی بود.

اساطیر: تازه اینجا یک عیب جزئی دیگر پیدا می‌کند. شما نمی‌توانید بگویید که مثلاً برای فلان کس، ۲۰۰۰ نسخه می‌فرستم. مثلاً یک مؤسسه ایرانشناسی در آلمان می‌گوید ۲ نسخه می‌خواهم، جای دیگر یا کس دیگر می‌گوید: ۱ نسخه می‌خواهم و بعد هم می‌گوید: شماره حساب بانکی‌ات را بده تا پول را به آن حساب بریزم. شماره حساب معمولی که نمی‌شود. شماره حساب ارزی می‌خواهد. شماره حساب ارزی که بخواهی، می‌روی بانک و می‌گویی که من یک حساب ارزی می‌خواهم باز کنم، شماره بدهم که مثلاً از آلمان می‌خواهند ۱۵ دلار بهای یک کتاب را برای من بفرستند. می‌گوید خیلی خوب، شما فعلاً ۱۰۰۰ دلار بده تا برایت حساب ارزی باز کنیم. خوب، من اگر دلار داشتم که نمی‌رفتم دنبال فروش ۱۵ دلاری، من دلار ندارم. می‌گوید: خوب، برو از بازار آزاد تهیه کن. اما این که کتاب می‌رود یا نمی‌رود یک مسئله است و این که ما دنبال صادراتش هستیم یا نه، مسئله دوم. اولاً پیش‌تر هم عرض شد، اینجا قلب فرهنگ ایرانی است و طبیعتاً هرچه در اینجا باشد، در جهان ایرانی و جهان اسلامی

بگوید: آقایان، من در دوره‌های زندگی می‌کنم که این حکام و سلاطین ارباب جورند و بچه‌ای هم که از اینها به وجود می‌آید، یک مردم‌آزاری می‌شود که اسم انسان را نمی‌شود روی او گذاشت. خوب، این رایه این شکل گفته است. هرکدام یک معنی اجتماعی دارد. اما اگر شما این را ببوشانید و بگویید این کلمه نجس است، این کلمه خبیث است یا این کلمه بی‌ترتیب است، اینها را کنار بگذارید، اینها را باز نکنید و نقد نکنید، با بی‌توجهی فکر می‌کنید که چه شنیده‌اید و او چه‌ها نوشته است. دقیقاً ضعف ما همینجاست و این بحث‌های منهای عفت عمومی آن، به نظر من، کلش نباید باشد. چون وقتی که بود، آن وقت سلیقه هم به میان می‌آید، فهم آن آدم هم می‌آید. بالاخره هرچه باشد، سانسورچی باید یک ایرادی بگیرد. مگر می‌شود ایراد نگیرد؟

مسعودی: خوب، جناب جریزه‌دار، شما در مورد وضعیت اقتصاد نشر، به خارج از کشور پرداختید. چه فارسی‌زبان‌هایی که خارج از کشور هستند مثل تاجیکستان که اقوام فارسی زبان دارد، چه مؤسسات شرق‌شناسی، ایرانشناسی که در کشورهای دیگر وجود دارد، آیا کتاب‌های ما می‌تواند به دست آنها برسد؟ آیا می‌تواند در بازارهای آنها مطرح بشود؟ یعنی در واقع صادرات کتاب؟

اساطیر: ببینید، این سؤال شما یک کل دارد، یک جزء. کلش برمی‌گردد به خود آن مسئله صادرات به طور اعم که ما در صادرات خیلی ضعیف هستیم. علتش هم این است که اگر کسی امروز یا از ۲۰-۳۰ سال پیش، بخواهد چیزی را صادر کند، از هزارتو باید بگذرد، نمی‌توان از ارقام گفت. پدیری از او در چاله‌چوله‌های ادارات مختلف درمی‌آورند. همین امروز دوستی می‌گفت که یک صادرکننده در ایران برای این که بخواهد کالایی را صادر کند، با ۲۴ ارگان و نهاد و وزارتخانه باید طرف بشود. کتاب هم صادرات است، پس همه آن بساط را دارد، به اضافه یک اجازه از وزارت ارشاد. کیانفر: که تبدیل می‌شود به ۲۵ ارگان!

یادم است وقتی که رساله مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ علی محمد نجفی می‌خواست چاپ بشود، پدر بزرگم در آن نقش داشت. رفتند و پولش را از ۳-۴ نفر گرفتند و کتاب چاپ شد. اگر اشتباه نکنم در ۵۰۰ نسخه. هر ۴۰-۵۰ نسخه‌اش را دادند به آدم‌های آبرودار مستحقی که می‌شناختند و گفتند بین صف دو نماز این مسجد و آن مسجد بفروشید. یادم است که کتاب نسخه‌ای حدود ۲۰ تومان تمام شده بود که پولش را هم ۴-۵ نفر دادند. آن را نسخه‌ای ۵ تومان می‌فروختند و پولش را هم برای خودشان برداشتند. ببینید راهش هست، چاهش هست، همه چیزش هست. روزی در یکی از قسمت‌های ارشاد نشسته بودم. آقای معممی آمد کتابی که مجموعه احادیث را جمع‌آوری کرده بود. ظاهراً در ۱۶ جلد چاپ شده بود، ۱۶ جلد دیگر هم می‌خواست چاپ شود. این طور که معلوم شد، در قم، هم برای این که کمک بشود و هم تشویق که بقیه را چاپ کند، خریده بودند. وزیر محترم ارشاد هم دستور داده بود ۵۰۰ نسخه‌اش را بخرند، خودش می‌گفت ۵۰۰ نسخه را هم آیت‌الله سیستانی می‌خرد. ظاهراً ۱۵۰۰ نسخه. ببینید برای این که این تحقیق را بکنند، او چشم‌بسته ۵۰۰ نسخه می‌خواهد، این هم ۵۰۰ نسخه، تعدادی هم آقایان دیگر. چیزی در حدود ۱۵۰۰ نسخه‌اش این جوری فروش می‌رود، خودش می‌گفت ۲۰ سال است کار می‌کنم، ۱۰ سال دیگر هم باید کار کنم. حالا شما برگردید به زبان فارسی، روی کتاب‌های تحقیقاتی فارسی، نمونه زندگانش همین مسائل علم کلام اسلامی. ما اصلاً راجع به فرق، ۳-۴ تا کتاب بیشتر در تمام فرهنگ فارسی نداریم، یکی بیان‌الادیان است، یکی فرق شیعه نوبخشی است، یکی تبصرة العوام است. درمیان اینها، تبصرة العوام، مؤلفش شیعه است. دهه هزار و سیصد و بیست، حاج حسین آقای ملک خدایامرز هم پول چاپش را داده یعنی آن موقع، این طوری کتاب چاپ شده است. یعنی چاپ اول. ما سال ۶۴، ۲۰۰۰ نسخه، یعنی ۵۰ سال بعد چاپ کردیم. در اینجا، ما چندتا کلاس زبان و ادب فارسی داریم؟ چند تا کلاس معارف اسلامی داریم؟ چند تا حوزه دینی داریم. به اضافه کتابخانه‌های مساجد و ارگانه‌ها؟

مجموع اینها به عدد بیست هزار و سی هزار می‌رسد. ۲۰۰۰ نسخه چاپ شده ظرف ۱۳ سال گذشته، با همه خریدهای تصادفی و فرمایشی، ۱۹۰۰ نسخه‌اش فروش رفته. این یعنی متون! این یعنی فرهنگ ایرانی و اسلامی! و این یعنی عربی و فارسی! ولی خارجی‌هایی که می‌گویند، بله، عده‌زیادی از این ایرانی‌ها، در اروپا و آمریکا واقعاً می‌شود گفت که با زیباترین و چطور بگویم بهترین و والاترین شیوه، ارتزاق می‌کنند. یعنی این که کتاب فارسی از تهران می‌خرند، توسط قامیل و دوستان که این کتاب را برای ما بخرید و بفرستید. بعد اینها، کتاب را در اینجا می‌خرند و برایش پست می‌کنند و آنجا می‌فروشند. اینها به نظر من سربازان گمنام فرهنگ ایرانی - اسلامی هستند که در اروپا و آمریکا پراکنده‌اند، در آلمان و فرانسه و انگلیس فعال‌ترند. ولی این که شما بگویید منسجم‌تر

حرکت کنید. نه، این تشریفات اداری اجازه‌ای به کسی نمی‌دهد. مرکز نشر دانشگاهی هم گاهی از این کارها می‌کرد و ارتباطی هم دارد. ولی آن به اصطلاح بوروکراسی اداری و هزارتوی تشریفات که دارد، چنین اجازه‌ای نمی‌دهد و امان می‌برد.

**مسعودی:** جناب آقای جبرزده‌دار، در مورد در واقع متخصص، امم از مترجم یا کسانی که بتوانند کتاب‌های کلاسیک را تصحیح کنند یا بتوانند تالیف کنند در ایران، برنامه‌چطور است؟ کمبود یا مشکلی داریم؟ مترجم داریم یا نداریم؟

**اساطیر:** نداریم، چه طور بگویم مترجم عربی نداریم، ببینید برای کنگره نظامی به تبریز رفته بودم. فرصتی دست داد و سعادتی که به خدمت استاد بزرگوار دکتر مرتضوی برسم. خیلی دوست داشتم ایشان را ببینم. هم واقعاً به دستبوسی‌شان برسم و هم سؤالی بکنم که آقا چرا در حدود ۱۳۰۰، ما مرحوم قزوینی را داریم و نسل دوم: علامه قزوینی، عباس اقبال و سعید نفیسی و... که همه علمای ذویحیاتی هستند. یعنی اینها از یک طرف تحصیلات حوزوی را تا سطح خارج گذرانده‌اند و از آن طرف تحصیلات امروزی تا حد دکترا نه به عنوان مدرک، بلکه به عنوان عمل. چون علامه قزوینی یک سفر ۱۰ روزه‌ای به فرانسه رفته بود که حدود ۲۰ سال طول کشید. بعد هم هر وقت ادگار بلوشه کسالت داشت یا حوصله نداشت، او می‌رفت در سوربن تدریس می‌کرد. منتهای کنفرانس‌هایی که می‌داد و منتهای جلساتی که با علمای اسلام‌شناس و ایران‌شناس اروپایی داشت. ولی خود این آقای بلوشه چندین بار حتی به او گفت که بابا تو که اینجا هستی، بگذار ما تقاضا کنیم که به اصطلاح به استخدام دانشگاه سوربن درآیی و تدریس کنی و او هر بار می‌گفت: نه، می‌خواهم بروم. فقط آمده‌ام اینجا، قدری گنججوی علمی کنم. نسل دومش می‌شود عباس اقبال، نسل سومش هم می‌شود دکتر شهیدی، دکتر زرین‌کوب که باز دکتر زرین‌کوب را که می‌دانید اول درس خواند و معلم شد، در حین معلمی، فوق‌لیسانس گرفت و دکترا گرفت. یعنی از وقتی خودش را شناخت، در حال تحصیل بوده و هست. خدا زنده بداردش. به دکتر مرتضوی گفتیم: این نسلی که بود، چه شد؟ مثل این که تخم‌ش را ملخ خورده؟ گفت: بله، تخم‌ش را ملخ خورده، نه در ایران، در همه جا. یعنی همین ایران‌شناسانی که در ترکیه و آلمان و فرانسه بود، در انگلیس و روسیه بود، نیکلسون بود و... گفت: بابا وقتی که زندگی، ساندویچی و آپارتمانی شد، تفکر هم ساندویچی می‌شود، نوشتن هم ساندویچی می‌شود. بعضی چیزها اگر ۱۰۰ بار هم تکرار شود، کم است. جواب همه اینها را من در همان داستان چاپ کتاب امام فخر گفتیم. بابا آمده کتابی را همین جوری سمبل کرده، یک چیزی مثل جزوه درسی را، فکر کرده فروش می‌رود، حق‌التالیفی گرفته، دوباره هم گرفته، حالا یک کتابی را می‌خواهد تالیف کند، ۲-۳ سال بنشیند زحمت بکشد، حالا بیاید پیش من، من هم با ترس و لرز ۱۰۰۰ نسخه چاپ کنم. اصلاً هر میلیگی که من به او بدهم، یا زنده است. برای آن تحقیق، دولت

باید عمل کند و می‌تواند عمل کند. ولی کارهای تحقیقاتی سنگین که درمی‌آید، اینها باید وسط راه حمایت کنند. مثل همه جای دنیا، به محقق بگویند که هزینه تحقیق را ما می‌دهیم، شما بنشینید تحقیق کنید. اگر هم جایی، اداره‌ای سروکار دارد، بگویند ۴ سال به او مرخصی بدهید یا حقوق که با اسودگی، تحقیق کند. پولی هم به او بدهند تا آن شکوفایی تحقیق که شما می‌خواهید بوجود بیاید. ضمن این که از این نجیب و نانجیب بازی روی متون ایرانی هم باید دست برداریم. ببینید قبل از اینها، اگر کسی بخواهد یک مقاله تحقیقی بنویسد و شش دانگ حواسش را روی آن بگذارد، برای نوشتن یک مقاله ۱۰ صفحه‌ای، یک تحقیق درست و حسابی بکند، ۵-۶ ماه باید وقت بگذارد، اگر بروند دانشگاه آزاد تدریس بکنند، ساعتی چند به او می‌دهند؟

**مسعودی:** آقای کیان‌فر می‌داند!

**کیان‌فر:** حداقل ساعتی ۱۵۰۰ تومان.

**اساطیر:** ساعتی ۱۵۰۰ تومان. یعنی او اگر بخواهد تحقیق کند، یعنی باید روزی ۸ ساعت کار کند، ۶ ماه، روزی ۸ ساعت، تازه این مقاله برود در نشریه‌ای چاپ شود.

**مسعودی:** صفحه‌ای ۱۰۰۰ تومان به او می‌دهند.

**اساطیر:** بگو صفحه‌ای ۲۰۰۰ تومان، بیشتر از این که نمی‌دهند.

**کیان‌فر:** نخیر، اصلاً همچو چیزی پیدا نمی‌شود. مزد

عماه تحقیق ۲۰۰۰۰ تومان می‌شود.

**اساطیر:** متولیان فرهنگ باید به علت ارزش مقاله یا کار تحقیقی، به مؤلف پاداش بدهند، نه هیچ چیز دیگری. یعنی اگر قرار شود پاداشی به مؤلف داده شود، به خاطر خودش باید آن پاداش را بدهند. ولی پاداش فرهنگی را به کار فرهنگی بدهند. اگر پاداش فرهنگی، فقط و صرفاً به خاطر فرهنگ و کار فرهنگی داده شود، این خودش یک شکوفایی علمی می‌آورد. متولیان فرهنگ باید عین تمام نهادهای فرهنگی که در کشورهای دیگر کار می‌کنند، عمل کنند، مرسوم است که آنجا کسی که مثلاً می‌خواهد مقاله‌ای بنویسد، یا تحقیقی بکند، اعلام می‌کند. فلان بنیاد فرهنگی به او می‌گوید، چقدر طول می‌کشد جواب می‌دهد: پنج، شش ماه. با او قرارداد می‌بندند که در عرض ۶ ماه، این کار را بکند و این مبلغ هم پول بگیرد. شنیده‌ام که در ایران هم این مؤسسات هستند. قراردادها را هم می‌بندند و پول‌ها را هم خرج می‌کنند. ولی از چیزهای دیگرش اطلاع ندارم. ولی در آن کشورها، وقتی آن مقاله حاضر شد، پول را به آن بابا می‌دهند و آن مقاله را هم به نشریه‌های علمی که چاپ کنند. آن متخصصی که شما صحبت می‌کنید از ویرایشگر، نساخ، مترجم، مصحح و مؤلف، همه یک کل هستند و همه همین عیب را دارند. خود نشر هم همین عیب را دارد. باز ناچاریم که با اروپا مقایسه کنیم. در اروپا تیراژ رمان‌های عامیانه روی ۱۰۰/۰۰۰ تا است. معمولاً تیراژ کتاب بالاست. ولی در همین اروپایی که ما صحبت می‌کنیم، تیراژ ۱۰۰/۰۰۰ تا نیست. تیراژ از ۱۰۰ نسخه تا



۱۰۰/۰۰۰ تا است. این را توجه کنید که خیلی مهم است. هیچ کس به این ظریف توجه نکرده، بعضی رسالات خاص نوشته می شود که به حجم و قدوقواره اش نیست. بلکه به محتوایش است. یک رساله ممکن است ۸ صفحه باشد و یک رساله ۸۰۰ صفحه. که مخاطبین خاص دارد. ممکن است در تمام اروپا ۵۰-۱۰۰ تا مخاطب داشته باشد. ناشر این را چاپ می کند. حالا ناشرش یک بنیاد فرهنگی یا ناشر دولتی یا خصوصی است. در همان ۱۰۰ نسخه هم چاپ می کند.

به عنوان مثال، در یک روز معین، ۳ تا کتاب قطع رقمی روی کاغذ ایرانی درمی آید، هر کدام ۱۶۰ صفحه، تیراژ یکی ۵۰۰۰ تا است، تیراژ یکی ۱۰۰ تا است. آن ۵۰۰۰ تا ۱۶۰ صفحه ای قیمت می خورد ۴۵۰ تومان، این ۱۰۰ نسخه ۱۶۰ صفحه ای دقیقاً قیمت می خورد ۱۲/۰۰۰ تومان، بازار معمول و عادی نشر پول کتاب ۴۵۰ تومانی را می دهد. این ۱۲۰/۰۰۰ تومانی را پنجاه تا مؤسسه تحقیقاتی، فوری و بدون چانه، یک تادوتایش را می خردند. چرا؟ چون می بیند که این مشتری خاص دارد و اینها اگر آن را نخرند، ناشر دومی را نمی تواند دربیارد. یعنی همان مسئله تحقیقاتی که شما دارید می گویند. باز برمی گردیم به همان مسائل. می روی هیأت امانا می گوید کتابت را باید ۳۰ درصد تخفیف بدهی یا می روی کتابفروشی، می گوید این دوتا که هر دو ۱۲۰ صفحه هستند، مثل این که می خواهد انگور بکشد، می گذاردش در ترازو، این چرا اینقدر زده؟ یا با این کتاب سبک تر است و زودتر می رود. یا مثلاً دقیقاً کتابی که تیراژش ۵۰۰۰ تا باشد، با یک کتابی که تیراژش ۲۰۰۰ تا باشد، قیمت تمام شده اش فرق می کند. حتی دوتا کتاب ۲۰۰۰ تایی، اگر یکیش پیش بینی بشود که فرضاً دوساله فروش می رود تا آتی که پیش بینی می شود چهارساله فروش برود، بازار قیمتشان فرق می کند چون خواب سرمایه بیشتری دارد. اینها نه در افکار عمومی مردم و نه حتی در افکار دولتی هایمان، جا نیافتاده. خود نهادهای فرهنگی مان وقتی می خواهند کتاب بخرند، اولین حرفی که می زنند، این است که آقا ما پولمان کم است و می خواهیم تعداد زیادتر بخریم. در مورد مسائل ایران شناسی و اسلام شناسی، فهرست مقالاتی که در خارج ایران چاپ شده، آن مرد بزرگ، جناب دکتر ماهیار نوایی، فهرست مقالات ایران شناسی که در آورده، هم ارج و هم سطح و هم ارزش لغت نامه دехد است. کار کوچکی نیست. آقا ده جلد ۶۰۰-۷۰۰ صفحه ای کتاب در آورده، فهرست مقالات ایران شناسی که در اروپا و آمریکا و این طرف و آن طرف نوشته شده و اینها اکثراً جایی وجود ندارد. یعنی مقاله ای که در انگلستان نوشته شده، فرانسوی ها، ایران شناسی های فرانسوی از آن بی اطلاع هستند. اولاً خود آقا که این کتاب را یک عمر، ۳۰ سال کار کرده، از او بپرسید که به شما چه دادند؟ لایه هر کتابی که چاپ شده که ۱۰۰۰ نسخه هم چاپ شده، حتماً ۶۰۰ نسخه اش در انبار باد کرده، از پشت جلد، ۱۰-۱۵ درصد به او داده اند. یعنی هیچی، این جور که نمی شود کار تحقیقاتی کرد. بعد تازه همین را هم من، به علت

کنجکاوایی هایی که در مسائل فرهنگی دارم، می دانم و متوجه شده ام که دقیقاً این، یک آرزوی ۵۰ ساله است در میان خواص که در حد ممکن بشود یک جوری قدمی برداشت که این مقالات چاپ بشود جدا جدا یا یک جوری بیرون بیاید. تا حالا هم ظرف این مدت، ۲۰ بار خود ما خیزش برداشتیم که بیاییم قدم به قدم این کار را جلو بیاوریم، یعنی این را چاپ کنیم و به صورت جزء جزء بیرون بدهیم. هر بار نشستیم فکر کردیم که اینها را در ۵۰۰ نسخه مثلاً چاپ کنیم. خوب، شما حساب کنید ما کتابی یا یک جزوه ای را در قطع وزیری در ۲۰ صفحه چاپ کنیم، بعد این ۲۰ صفحه را چند قیمت بزنیم؟ بزنیم صفحه ای ۵۰ تومان، یعنی ۲۰۰۰ تومان، به شما بگوییم که برای این ۲۰ صفحه، ۲۰۰۰ تومان به ما بدهید. شما می دهید؟ البته که نمی دهید. فکر می کنید که دانشگاهها یا مؤسسات فلان و فلان، یا هیأت امانا می آیند و می خردند؟ اگر یک روزی آنها به این اندیشه رسیدند که این کتابهای ۱۰۰-۲۰۰ نسخه ای را احیا کنند و نه این که بروند پول پیش بدهند، نه که بروند فلان کنند، بگویند یا یک تضمین قابل قبول، فرضاً، خوب، اساطیر اگر تو جلد اول را در آوردی، ما این تعداد می گیریم و هر جلدی که در آوردی این قدر، و آن شکوفایی و آن جنب و جوش بوجود می آید. ولی این فضای حاکم امروز، همان است که فاتحه نشر را باید خواند. این را هم بدانید که این کار در هندوستان شده است، آنها تمامی مقالات راجع به تمدن هندی را جمع آوری و به عنوان دایرة المعارف بزرگ هندی چاپ کرده اند. گویا در مجموعه ای دو بیست و پنجاه جلدی.

کیانقر: آقای جریزه دار، معمولاً در اروپا یا کشورهای دیگر که ناگزیریم گاهی مقایسه کنیم و مثال از آنجاها بیاوریم، مؤلفین، مجموعه آثار دارند. یک زمانی به یک مرحله ای رسیدند که آثارشان را ناشران برمی دارند یکجا و متحدالشکل در مجلدات مختلف چاپ می کنند. در حالی که ما در ایران، مؤلف یا پدیدآورنده اثر کم نداریم که به هر حال بیش از ۳۰-۴۰ مجلد یا عنوان، کتاب دارند و اینها همه به صورت پراکنده در دست ناشران مختلف و هر موقع می خواهند چاپ می کنند و غیره. شاید یک مورد قبل از انقلاب داشتیم که یک فردی پیدا شد، به هر حال سرمایه ای گیرش آمد و مجموعه آثارش را چاپ کرد. ولی بعد از او تقریباً چنین موردی به چشم نخورده. ما کسان زیادی داریم خدا توفیق و طول عمر بدهد، مانند دکتر عبدالحسین نوانی، دکتر زرین کوب و تعداد اینها کم نیست و بی شمارند. ولی همیشه آثارشان، برخی نایاب است و برخی به فرض، آخرین تحقیقاتشان هم بیرون می آید، با همان حق التالیف هایی که خودتان فرمودید. عامل اصلی که به این قضیه توجه نمی شود، چیست؟ و چرا اینها یکجا چاپ نمی شود؟

اساطیر: ببینید، اینها همه برمی گردد به بحث قبلی مان که گفتیم مؤلف یا پدیدآورنده کتاب، همانقدر که روی اثرش سرمایه گذاری می کند باید روی ناشرش هم سرمایه گذاری کند. واقعیت این است که ما به آن مفهوم، ناشر مؤلف نداشتیم. یعنی الان نیست. تقریباً در ایران مصطلح و معمول نیست که یک مؤلفی بگوید که

ناشر من، فلانی است یا یک ناشری بگوید که فلانی، نویسنده مخصوص من است. این برمی گردد به همان مسائلی که مؤلفین روی ناشران سرمایه گذاری نکرده اند. این دلیل اول بود. دومین مسئله اش این است که مجموعه آثار یک نویسنده را اگر ما بگوییم فرضاً ۱۵ عنوان کتاب است، از این ۱۵ عنوان، ۵ عنوانش، خوب مصرف می شود، ۵ عنوانش مصرف متوسطی دارد و ۵ عنوانش مصرف نمی شود. یا به نوعی بگوییم ۵ عنوانش سودده است و ۵ عنوانش هزینه خودش را درمی آورد و ۵ عنوانش احتمالاً خواب سرمایه دارد. وقتی صحبت مجموعه آثار می شود، دقیقاً مؤلف باید یک امتیاز بدهد و یک امتیاز بگیرد. امتیازی که می دهد این است که از آن ترخی که در ذهنش برای تک تک کتابهایش متصور است، باید بگذرد. چون وقتی ناشر به مؤلف می گوید که این کتاب را به من بده، به هر ترتیب تصورش این است که این کتاب خاص، فروش می رود و به خاطر این خاص، یک حق التالیف هم می پردازد. حالا مانده به توافق شان. ولی وقتی مؤلف می گوید که این کتاب هم هست، ناشر باز حساب می کند که این کتاب فروش نمی رود و نمی تواند چاپش کند. حداقلش این است که مؤلف برای چاپ، این دوتا را بگذارد روی هم. یعنی آن ناشر به هر ترتیب، خواب سرمایه اش را بپذیرد. مؤلف هم باید از نصف حق التالیفش بگذرد. خیلی اخم هاشان توی هم می رود. می گویند برخوردار آقای جریزه دار کاسبکارانه بود، ولی اگر واقعیتش را بخواهید همین است. ناشر می گوید: من ۱۵ درصد می دهم و این کتاب را می گیرم، چون مسئولیت فروش را پذیرفته و حالا فروش می رود یا نمی رود، شانس خودش است. ولی کتاب دوم را می گوید فروش نمی رود. خوب، این نهایت این است که سرمایه اش را بگذارد رویش، بیشتر از این که دیگر نمی تواند و بعد می گوید که خیلی خوب، من سرمایه می دهم، تو چه می دهی؟ اینجاست که مؤلف نمی گوید، ببینید روز اولی که شروع کردیم، قصدمان این بود که مجموعه آثار چاپ کنیم. ضمن آرزوهای بزرگ دیگری که همه شان تقریباً سراب بود. چون با این اوضاع شدنی نیست. ولی در همین مسئله مجموعه آثاری که شما فرمودید، باور کنید وقتی می گفتیم اجازه بدهید مجموعه آثارتان را در بیاوریم، فوری پیش خودش یک ضرب و جمع می کرد و هیچ حساب عاشقی نمی خواست باز کند، هیچ حساب فرهنگی نمی خواست باز کند، فوری می گفت که لابد این، یک راهی، یک چاهی پل است که ما نمی دانیم و بعد حتی ترخ متعارفش را می خواست بکشاند بالا. یعنی اگر به کسی می گفتی که این کتابت را می خواهم چاپ کنم، می گفت مثلاً X تومان. ولی اگر می گفتی مثلاً شش تا از کتابهایت را بده، جواب می داد که X + ۲ می خواهم. این نتیجه مجموعه آثار است. حالا با چنین تفکری، مجموعه آثاری هم درمی آید؟

مسعودی: شما موردی داشتید یا دارید که خواسته باشید کار یا ترجمه یا تصحیح کنید و این مانده باشد به دلیل این که فرد مناسب را پیدا نکرده اید؟  
اساطیر: بله، زیاد داریم.....



مسعودی: کدامشان مهم است؟ که همیشه شما دلتان خواسته است که این کار بشود، ولی به همین دلیل مانده است؟

اساطیر: ببینید، دو تا سوال کردید و هر دو هم به اصطلاح چطور می‌گویم از جان جانان پرسیدید که یک مقدار برمی‌گشت به عشق‌ها و آرزوهای خود من. اولاً من حداقل در مورد اساطیر و با تفکر خودم می‌گویم. ما اینقدر به زندگی طلبگی عادت کرده بودیم که دنبال این نبودیم و یا موقعی که آمدیم، زیاد در بند این نبودیم که حالا این کتاب فروش برود. دوریال زیادتر گیرمان بیاید یا کمتر. در نتیجه، آمادگی این را داشتیم که فقط در زمینه متون ایرانشناسی و اسلام‌شناسی کار کنیم، یعنی یک خط بسته تری. ولی به علت این که آنها سرمایه بر است و خواب بسیار زیادی دارد، مجبور شدیم که تعدادی هم رمان و کتاب‌های دیگر که خوشبختانه باز هم در زمینه علوم انسانی است، چاپ کنیم. ولی عملاً ما بیائیم از این طرف یک چیزی برداریم که روی آن طرف بگذاریم تا ضررمان را جبران کنیم و بارمان را بکشیم. واقعاً دوست نداشتم که این جور بشود. دوست داشتم که ما هیچ وقت مجبور نشویم که رمان چاپ کنیم یا حداقل این بود که خواننده کتاب، همانطور که شما مثلاً به بقالی می‌روید و شاید ۴-۵-۱۰ بار خرید می‌کنید، بعد از مدتی می‌بینید آدم منصفی است یا در آن زمینه خاص، کارش تمیز است، به او می‌گویند خسته نباشی و در آن زمینه به او بهایی می‌دهید، ولی در نشر اینطور نیست. از آن روزی که اصلاً فکر اساطیر پیش آمد، امید و آرزویمان این بود که ما فقط روی منابع ایرانشناسی و اسلام‌شناسی کار کنیم که به علت به اصطلاح کم‌فروش بودن و سرمایه‌گذاری زیادی که می‌خواهد و دیر آزاد کردن پول، ناشران معمولی رغبت به چاپ و نشرش ندارند و این را ادای دینی به این آب و خاک می‌دانیم. چون که می‌دانیم استخوان پدرانمان در این خاک است و بچه‌های ما هم در اینجا خاک می‌شوند. ما هم پرورده همین آب و خاکیم و باید یک طوری، ادای دین بکنیم. ولی در عمل که می‌آیی، من باز نمی‌خواهم از مشکلات حرف بزنم، می‌خواهم حدیث عاشقانه‌مان را داشته باشیم، ولی نمی‌شود. اما تا اینجا ببینید ما مجموعه‌ای که در آورده‌یم، خود تاریخ طبری، یک کتاب ۱۶ جلدی است، بعد از آن، شرح‌التعرف را در آورده‌یم که ۱۵ جلد است و بعد تاریخ کامل را که ۷ جلدش در آمده، مقداری وقفه افتاده ولی باز راه می‌افتد. امام فخر را در آورده‌یم که ۳ جلد از ۳۲ جلد است. مجموعه اساطیر را در آورده‌یم که تا حالا ۷ جلد از ۱۸ جلد پیش‌بینی شده، به چاپ رسیده است. مقالات علامه قزوینی را در آورده‌یم که ۵ جلد از ۱۲ جلد پیش‌بینی شده، کلک خیال‌انگیز ۴ جلد است، حافظ خراباتی ۸ جلد است. بعضی کتاب‌های تکی در آورده‌یم که خود اینها به تنهایی به علت نرو بودن و تخصصی بودنشان، حکم یک مجموعه را دارند. مثل ترجمان البلاغه یا فرهنگ ولف یا قاموس کتاب مقدس. آن ایده‌آل است و جزء آرزوهای ما بوده و دنبالش هم هستیم. الان هم که اینجا نشستیم ۳-۴ تا کتاب بزرگ در دست داریم ولی کمی کند پیش می‌رود. یک



● **دائرةالمعارف اسلام چاپ لیدن اگر می‌خواست از درصد فروش به مؤلفان حق‌الزحمه بدهد و به قولی هزینه کتاب را از فروش آن جبران کند هرگز آن دائرةالمعارف چاپ نمی‌شد.**

● **معتقدم همه کسانی که الان کار نشر می‌کنند، حتی بدترین‌شان، آدم‌های عاشقی هستند که اگر عشق را از آنها بگیرد کار نمی‌کنند.**

مجموعه جامع حافظ داریم که اگر تمام شود، چیزی حدود ۱۲/۰۰۰ صفحه است. دیگر کتاب اسرارالعیوب است که خیلی کند پیش می‌رود و نفس‌بر است. ولی هرکدامشان که درمی‌آید، منتهای همه این توسری‌خوریها که از آن طرف ناشر را عذاب می‌دهد، ولی از این طرف، حکم فرزند تازه‌ای را برایش دارد. منتها چطور بگویم آن عشق هست، آن عشق‌بازی هست، اما این طرف هم مسئله نان و گوشت و اقتصادش هم هست. یکی از کتابفروشی‌های قدیمی در خاطر‌اتش نوشته بود که ما در بازار بودیم و بغل ما هم یک کتابفروشی بود چندشب حس می‌کردم وقتی در دکان را می‌بندد، صدای کتک‌زدن می‌شنیدم که کسی، کسی را با چوب می‌زند و می‌گوید تو مرا بدبخت کردی، تو مرا بیچاره کردی. دقت کردم، یک ماه گذشت. دیدم هرشب این صدا می‌آید. یک روز به او گفتم: حاج آقا این صدا چیست؟ گفت: هیچی، من دیوان مسعود سعدسلیمان را می‌زنم. برای این که من همه هستی‌م را گذاشتم روی این دیوان و آن را چاپ کردم ولی کسی این را نمی‌خرد و مثل بختک افتاده روی من و دارد مرا

ورشکست می‌کند. حالا قضیه ما و متون هم همین است. البته من واقعاً به سهم خودم نه توقع دارم که این نهاد یا آن مؤسسه چیزی بخزند، نه، به سراغ آنها رفته‌ام، ولی توقع یک خسته نباشی را از آنها داشته‌ام. در صورتی که هر وقت ما یک کتاب بزرگی در آورده‌یم، حتی همکاران و اطرافیان به ما بدویبراه گفته‌اند، که توی این بازار که همه کتاب برو چاپ می‌کنند و می‌خواهند پولشان را بگیرند، این بابا این کتاب را چاپ کرده که فروش نمی‌رود. بابا خب، این هم مثل چاه میرزا آقاسی می‌ماند. اگر برای من آب ندارد، هم برای آنها می‌ماند که در این صنعت هستند، مثل چاپچی و... و هم برای آنها می‌ماند که دنبال اعتلای فرهنگی‌اند، نان دارد. ولی دقیقاً ما هم عین همان میرزا آقاسی که سرچاه نشسته بود و صحبت‌های مقنی را می‌شنید و به روی خودش نمی‌آورد و باز هم می‌گفت: چاه بکن، ما همانطور هستیم.

کیانفر: یک سوال پیش می‌آید: شما بعضی کارهایتان واقعاً کلان است. مثل تفسیر امام فخر رازی ۳۲ جلد است و الکامل که حجم سنگینی دارد یا موارد دیگری که ما کم نداریم در منابع متونی‌مان، که حجیم و ثقیل است. چرا به فرض از چند مترجم یا چند مصحح استفاده نمی‌کنید؟

اساطیر: نمی‌شود.

کیانفر: که هم سرعت کار بیشتر شود و هم... چرا نمی‌شود؟ چرا نمی‌توانید؟ به فرض، مثلاً برای تفسیر، که به مرحال مترجمش بسیار شایسته و برجسته است. ولی یک تیم زیر نظر همان مترجم کار بکند و امکان حتی این باشد برای کسی که عربی دان است و زبان عربی می‌داند و در عنفوان جوانی است و شاید شما خیلی نتوانید روی کار او حساب کنید، ولی زیر نظر همان مترجم کار بکند چرا نه؟

اساطیر: فرض کنیم حتی خیلی خوشبینانه که ۳ تا مترجم هم عرض به یک کار بپردازند و ۳ جلد از یک کتاب ۳ جلدی را دست بگیرند. چون هرکدام از آنها نثر ویژه خودشان یا املا و انشای ویژه خودشان و سلیقه

نوشتاری خودشان را دارند. این کتاب ۳ دست درمی آید. کیانفر: نه، یک ویراستار می‌تواند این کار را بکند... اساطیر: حالا اگر بیایم یک ویراستاری بالای این بگذاریم، تازه این می‌شود سلیقه چهارم و تجربه... کیانفر: ببینید، این در خود ایران هم سابقه دارد. در مورد تاریخ تمدن ویل دورانت هر کتاب را به ۳ نفر دادند ترجمه کردند و بعد ویراستاری که در آن مؤسسه بود، کار را انجام داد.

اساطیر: در مورد تاریخ تمدن هم، البته آن موقع به اصطلاح مسئله اقتصاد نشر و مسئله تورم و فشار اقتصادی بر مؤسسات نشر، اینطوری نبود و با یک تأمینی انجام گرفت، اولاً مؤسسه فرانکلین این کار را می‌کرد. او تمام حقوق ترجمه را، یعنی با دست باز پول خرج می‌کرد. بعد کتاب را برای چاپ واگذار می‌کرد. فرض کنید مثلاً اگر کتابی را می‌خواست ترجمه کند و هزینه ترجمه‌اش ۵۰۰/۰۰۰ تومان می‌شد، می‌پرداخت. بعد هم آن را به یک ناشر می‌داد و می‌گفت: این را چاپ کن، ۱۵ درصدی به من بده که آن ۱۵ درصد ممکن است بشود ۵۰/۰۰۰ تومان. یعنی این ۵۰/۰۰۰ تومان، زیادی از جیبش گذاشته بود. آن امکانات مالی را داشت و جواب می‌داد و تازه همان هم آن کار را کرد حتی در تجدید نظر دوم، یک‌دست یک‌دست نشد و ضمن این که بعضی از مترجمین هم گله‌مند بودند. منتها کار به اصطلاح مقطعی گرفته بودند و قراردادی تحویل داده بودند، دستشان کوتاه بود و مؤسسه هر کار دلش خواسته بود کرده بود. هم اینطرف و هم آنطرف، مترجمین هم ناراضی بودند که آقا دست رفته توی کار ما و ما اینجا، این جمله را دوست داشتیم. «مثل» گذاشته بودیم «مانند» گذاشتند و دوست داشتیم «مانند» باشد «مثل» گذاشتند، چون خود انتخاب کلمه، یک کار ظریف است و مانند یک زرگری که نگین را در اینجا بگذارد. ببینید خود کلمه، در هر جایی برای خودش یک جایگاه خاصی دارد. نمی‌شود، حالا اگر خود آن مترجم یا سرویراستار بخواهد آنها را کنترل کند، باز همه برمی‌گردد به همان مسئله‌ای که گفتیم وزارت ارشاد و اولیای فرهنگی دقیقاً توجه‌شان را به این جلب کنند که کتاب هر چه از نظر بازار فروش، روزآمد و درآمدزایی دورتر بشود، باید بیشتر حمایت بشود و هر چه نزدیک‌تر بشود، کمتر حمایت بشود. اینها همه در همان بستر است. آن موقع مثلاً دایرةالمعارف مصاحب، خب، مؤسسه فرانکلین، خدایا مرز مصاحب را گذاشت، اعتبار را هم گذاشت، مرحوم مصاحب هر مدخلی را به یک نفر می‌داد. می‌دانید که چون این اصلش ترجمه بود. منتها در ترجمه، سعی می‌کردند در آن روز، اطلاعات دیگر را به آن اضافه کنند. اطلاع دقیق دارم که بعضی از مدخل‌های ایرانشناسی را مثلاً به نفر اول داده بود. گفته بود این را تحقیق کن. او هم نوشته بود و آورده بود، طبق قرار، قرار داده بود که مثلاً ۲۰/۰۰۰ تومان بگیرد. مصاحب هم به حسابداری دستور داده بود ۲۰/۰۰۰ تومان را به او بدهند. بعد مقاله را پاره کرده بود ریخته بود دور. به دومی گفته بود یا بلکه سومی... یعنی برای یک مدخل ایرانشناسی ۵-۶ بار پول پرداخت

کرده بود. علتش این بود که آن مؤسسه‌ای که سرمایه‌گذار این بوده، مشکل مالی برای اجرای علمی کار نداشته. ولی من به عنوان اساطیر، همیشه اینجا مشکل این را دارم که اگر من امروز پشت میز نباشم و چک و سفته‌ها را راست وریس نکنم، هفته دیگر سر از زندان درمی‌آورم. من این قرآن مترجم شرح دارم را که (نمی‌خواهم این را توضیح بدهم) ۱۰ سال است که نمی‌توانم پیاده‌اش کنم. هر وقت می‌خواهم شروع کنم، مسائل مالی به من اجازه نمی‌دهد. طرح‌های دیگر هم همینطور. همه می‌گویند که اساطیر، کارش طول می‌کشد و ... نه، طول نمی‌کشد. خب، پول ندارم. من باید از این فروش دریاورم و کار تحقیقاتی بکنم.

کیانفر: آقای جبرزده‌دار، صحبت از ترجمه شده و به هر حال ترجمه یک بخشی هم از زبان‌های دیگری است که نه فقط منابع متون، بلکه همین امروز در جایی نوشته می‌شود یا غیره. مثلاً آخرین تحقیقات ایرانشناسی و ... اینها در اینجا ترجمه می‌شود و توسط شما و ناشرین دیگر چاپ می‌شود. خب، یک بحثی از نظر عرف بین‌المللی است که آن حق مؤلف یا به اصطلاح فرنگی‌اش کپی‌رایت است. این روزها هم بازارش داغ است و موافق و مخالف هم زیاد دارد. با توجه به مسائل و مشکلات یا محدودیت تیراژ و بازاری که ما داریم. یک عده موافقت هستند و گروهی مخالف. حتی ممکن است گروهی در نفس عمل موافق باشند ولی در شرایط فعلی مخالف این قضیه هستند. نظرتان در این مورد چیست؟ آیا معتقد هستید که این باید باشد یا...

اساطیر: این حرف من نیست. تمام صاحب‌نظران در نشر، به آن معتقدند. بحث کپی‌رایت از سال ۵۰ شروع شده، یعنی الان یک عمر ۳۰ ساله دارد. کپی‌رایت در اروپا و آمریکا باید باشد. علتش هم این است که آنجا اگر یک حقی را ناشر و نویسنده آلمانی در زبان آلمانی برای خودش نگه می‌دارد، ناشر فرانسوی هم یک چیزی برای خودش دارد و اینها به نوعی این حقوق را رعایت می‌کنند یک تعادلی می‌شود ولی ما در اینجا تحت شرایطی به نظر من حتی در آینده ۳-۴ دهه آینده هم نمی‌توانیم تابع کپی‌رایت بشویم. چون اگر تابع کپی‌رایت بشویم، اجازه ترجمه را عملاً نمی‌توانیم بگیریم. چون وقتی بخواهیم ترجمه کنیم، باید یک حق ترجمه‌ای هم بپردازیم و این رقم به ظاهر هیچ، به باطن زیاد خواهد بود و ما هم توانش را نداریم.

مسعودی: راجع به اتحادیه ناشران، توضیحی دارید؟ رابطه خودتان را با آن بفرمایید.

اساطیر: اتحادیه ناشران فراز و فرودهای زیادی داشته و در تمام دوران‌ها می‌خواسته مفید واقع شود. من به عنوان این که قبلاً کتابفروش بودم و علائق فرهنگی داشتم، دوران قبل از این زمان هم می‌شناختم. گفتیم که همیشه دلش می‌خواسته مفید واقع شود ولی هیأت رئیسه جدیدی که آمده، خیلی بلندپرواز است و ایده‌های زیبایی را مطرح و اتحادیه را جانی بخشیده است. نمی‌خواهم بگویم که تمام کارهایشان شدنی است و آرزوهایشان به تحقق خواهد پیوست که آرزو می‌کنم که اینجوری بشود. ولی همین که مطرح کردند که اتحادیه باید از خودش یک نشریه داشته باشد، که

بتواند پیامش را به صورت مکتوب منتقل کند. این که می‌گوید که ما باید بتوانیم در سیاست‌های نشر، نقش داشته باشیم، این که می‌گوید ما باید بتوانیم در سیاست‌های اقتصاد نشر، حرف داشته باشیم، یا این که قانون نشر تهیه می‌کند و به ارشاد می‌دهد. می‌دانید کارهای زیبایی است. می‌توانم بگویم که ما یاز برمی‌گردیم به حدیث عشق. شما اساساً در کار کتاب از هر طرف که بروید به عشق می‌رسید و من دعا می‌کنم که اینها-گو اینکه تا اینجا به نظرم خیلی موفق بوده‌اند، گل بسی عیب، ذات احدیت است - تمام ایده‌ها و طرح‌هایی که دادند، به نوعی برای اولین بار است که مطرح می‌شود و چون تجربه جدیدی است، ممکن است در عمل دچار اشکالاتی بشود یا در عمل قابل پیاده شدن نباشند یا با نوساناتی پیاده بشود. ولی دیکته بی غلط دیکته نوشته است. اگر کسی بخواهد که خیس نشود، اصلاً نباید در آب برود. ولی کسی که در ریاست، کسی که در آب است، خب خیس می‌شود. می‌رود شنا می‌کند. یک غواص در آب می‌رود، یا مروارید درمی‌آورد، یا ممکن است گیریم یکنه و درتیباید و باز یک جور دیگر بگویم: «کسی که توی گوده، جای اشتیاق هم دارد» کسی هم که حرکت بکند، اشتیاق هم دارد. کسی از اشتیاق مصون است که حرکت نکند و آن که حرکت نکند، زنده نیست. به نظرم این است که اگر این جوانب را کلاً در نظر بگیریم، اتحادیه همین که توانسته یک شور و هیجانی بین ناشران ایجاد کند و آنها را دو مرتبه دور هم جمع کند، این بزرگترین موفقیت‌شان است و آرزو مندم پیش از این موفق باشند.

کیانفر: آیا اتحادیه در برنامه‌اش درباره توزیع و نحوه توزیع چه در سطح داخل و چه در سطح بین‌المللی، اساساً گامی برداشته در طول تاریخ حرکت و پیدایشش، و این هیأت‌مدیره جدید چه می‌کنند؟

اساطیر: چندبار این حرکت را کرده و نتوانسته به انجام برساند. خود داستان پخش، داستان جداگانه‌ای است و جداگانه باید به آن پرداخت. خیلی هم یعنی هم اتحادیه ناشران و هم یک زمان دستگاه‌های دولتی و هم بعضی از تشکلهای خصوصی ناشران می‌خواسته‌اند یک پخش فراگیر درست کنند. هر کدام از اینها باز به دلیلی با عدم موفقیت روبرو شدند و باز این آرزو زنده است و باز هم هرازگاهی گروهی می‌خواهند آن را از قوه به فعل برسانند و منتها چون اینها می‌آیند این کار را بکنند، به نظر من اگر الان بخواهند حرکت کنند، بایستی بنایشان را بر مطالعه علل عدم موفقیت پیشینیان بگذارند و حداقل این کاستی‌ها را پیدا کنند تا بتوانند جلو برونند. اتحادیه این کارها را چندبار انجام داده ولی هر بار با عدم موفقیت روبرو شده است. ولی اگر یک روزی بخواهد این کار را بکند، با توجه به تجربیات گذشتگان، اگر ضعفهای آنها را در بیاورد و علل شکست آنها را، من فکر می‌کنم که آن تشکلی یا نهاد یا نیرویی که بالقوه تواناترین است برای یک پخش فراگیر، همین اتحادیه ناشران خواهد بود.

کیانفر: اخیراً تشکیلاتی یا مرکز پخش بوجود آمده، مرکز پخش کتاب ایران یا مخفف آن پکا. تعدادی از افرادی



که در هیأت مدیره جدید اتحادیه ناشران هستند و شما هم آرزوی موفقیت برایشان کردید و درحقیقت قسمت اعظم خدمات آنها را ستایش کردید و معتقدید که شور و هیجان جدیدی بوجود آورده‌اند، آیا بوجود آمدن این تشکیلات، از همان فعالیت جدید اتحادیه نشأت می‌گیرد یا اساساً اینها از قبل، چنین فکری را داشتند و به مرحله عمل رسانند؟

اساطیر: عرض کنم این ایده پخش فراگیر را از ۶۰-۷۰ سال پیش، ناشرین در ذهن داشتند. هر از گاهی دنبال موقعیتی می‌گشتند که با ائتلافی بتوانند یک پخش فراگیر را بوجود بیاورند. به اصطلاح آرزوی کهنه‌ای است. ولی پکا بازم هم یکی از دستاوردهای هیأت مدیره جدید و فضای جدید حاکم بر اتحادیه است. چون فکر پکا از هسته اولیه مؤسسه و چندتا از ناشران محترم که جزء هیأت‌مدیره اتحادیه هستند بود. بعد هم از ناشران صاحب‌نام دیگری دعوت کردند و این فکر را با آنها درمیان گذاشتند و آنها هم با توجه به شخصیت فرهنگی پیشنهاد دهندگان و این که باز خودی هستند و همدیگر را می‌شناسند و به حسن نیت فرهنگی همدیگر، باور داشتند، استقبال کردند و در نتیجه موفقیت‌شان هم خوب بود. یعنی دست‌ها را در دست هم گذاشتند و نتیجه‌اش همین شد و تازه همین تشکل، باعث بوجود آمدن تشکل‌های دیگری شد. آن وقت شهر کتاب هم پخش راه انداخت. اینها همه شور و شوق‌های جدیدی است. امیدوارم که پکا موفق شود.

کیانفر: قریب به یک سال است که پکا رسماً فعالیت خود را شروع کرده، یعنی فعالیت عملی‌اش را، نه آنچه که در طرح و ذهن بوده تا آماده بشود، یا مکانی برایش در نظر گرفته شود. ولی یکسال است که فعالیت رسمی دارد. یعنی به بازار نشر آمده و توزیع کتاب را با همان شیوه‌ای که فرمودید، انجام داده. عملکرد این مدت قریب به یک سال چه بوده؟ و تا چه حد موفق بوده و چه کاستی‌هایی داشته از دید ناشری که دارید فعالیت می‌کنید

اساطیر: من در هسته راه‌اندازی پکا در جریان بودم. فکر بسیار خوبی بود. هم هیأت مؤسسی‌اش آن آدم‌های معقولی‌اند، هم فکر، فکر خوبی بود. هم اساسنامه‌ای که تنظیم شد و گزینش‌های خوبی بود. آنها هم که رفتند و دست در دست هم، پکا را بوجود آوردند، ناشران به نام و خوشنام و فعالی بودند و فرهنگی و فرهیخته بودند. ولی چون اساساً، ببینید ما زمانی با یک مؤسسه‌ای به هر دلیلی یا آن ارتباط داریم و از کم‌وکیفش یا اطلاع هستیم. یک زمانی هم هست که تقریباً ارتباط کاری با آن مؤسسه نداریم. اساطیر کتابی ندارد که سهل برود. کتاب خاص دارد و تیراژ خاص. هر کتابی هم چاپ کند، ۷-۸-۱۰ سال می‌ماند. این جور نیست که اگر ما کتابی درآوریم، پخش بگوید که ترا به خدا ۲۰۰ تا پیش را بده یا توی مزایده بگذاریم که هرکس پول بیشتری بدهد یا زودتر ببرد، به او می‌دهیم، چون کتب روز نیست. به همین دلیل می‌توانم بگویم که ما با اکثر پخش‌ها ارتباطی نداریم و اطلاع خیلی کمی داریم که از شنیده‌های دور است و این شامل پکا هم می‌شود. نمی‌دانم چکار کردند و چه کار می‌کنند؟ و چون نمی‌دانم نمی‌توانم در این مورد چیزی بگویم. ولی آنچه مسلم

است، اگر یک مؤسسه‌ای برای پخش بوجود می‌آید، باید به مسئله پخش فکر کند. یکی از بزرگترین دلایلی که هیچ پخش در ایران تا الان نتوانسته موفق باشد، همین است. اینها آمدند و به صورت پخش راه افتادند. اما وسط کار، مستقیم یا غیرمستقیم به تشر رو آوردند و این، آنها را از خط اصلی‌شان دور کرده. کما این که در صنوف دیگر هم همینطور است. پخش کننده با تولیدکننده فرق دارد. تولیدکننده یک چیز است، پخش کننده یک چیز دیگر است و شخصیت‌شان متفاوت است. دوم این که در تمام صنوف، معمولاً توزیع‌کننده در هر رده‌ای که باشد، سعی می‌کند جنسش را جور کند ولی در پخش کتاب، این جور نبوده. یعنی در پخش، مثلاً کتابی دربیاید و به مجموعه کارهای او بخورد، ولی ناشر می‌گوید که نه، من پول نقد می‌خواهم. پخش آن کتاب را نمی‌گیرد، چون می‌گوید: من پول نقد بدهم و کتاب را بگیرم و بگذارم آنجا؟ این، آنجور جنس و اعتبار فرهنگی را که به پخش می‌خواهد بدهد، از او سلب می‌کند و چون پخش، برای این که بتواند در میان مشتری‌هایش اعتبار فرهنگی پیدا کند و جنسش را جور کند، یک مقدار سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت نکرده، یعنی تاجروار برخورد نکرده، خیلی جاها یعنی اکثریت‌شان خیلی نزدیک‌بین بودند و راز عدم موفقیت‌شان در این بوده بیشترشان هر کتابی را که ارائه بدهی، بلافاصله می‌گویند: نه، این را نمی‌خرند. آخر از کجا می‌دانی نمی‌خرند؟ یک کتابی را یک پخش بگیرد و ۱۰/۰۰۰ نسخه از آن را ظرف ۲ ماه توزیع کند، یک کتابی را بگیرد، در عرض سال ۱۰۰۰ نسخه بیشتر نتواند توزیع کند، ولی اگر، ۱۰ تا ۱۰۰ تایی داشت، آن اعتبار می‌دهد که ۱۰/۰۰۰ تایی را بیشتر ببرند. ولی وقتی که این کتاب‌های نرو را به قول خودشان موجود نداشته باشند، آن کتابفروش‌های حرفه‌ای هم که به هر ترتیب در هر شهری یکی دو تا هست، می‌بیند مثلاً ۴ تا کتاب از اساطیر می‌خواهد، می‌بیند راهی ندارد جز آن که با اساطیر ارتباط پیدا کند، برای آن ۴ تا و ۳ تایی دیگر، معلوم می‌شود که نهایتاً اینها فقط ۴ تا جنس روز و روزآمد را می‌خواهند بگیرند. نخیر، نشر، اینطور نمی‌تواند موفق باشد.

کیانفر: آقای جریزه‌دار، قریب به یک سال است که جامعه فرهنگی ایران دچار تحول شده و متعاقب آن، بازار نشر روزنامه که صرف خوراک روزانه دارد یا مطبوعاتی که اساساً مصرف روزانه دارند، بالا گرفته و نضج گرفته. آیا این حرکت و این جنبشی که بوجود آمده، توانسته تأثیر مثبت در امر نشر و بازار نشر بگذارد یا برعکس، رشد مطبوعات سبب شده که بازار نشر از رکود بیشتری برخوردار بشود؟

اساطیر: ببینید، واقعیت این است که دوم خرداد واقعاً یک حماسه بود و یک حالت شکوفایی فرهنگی و جنب‌وجوش فرهنگی را بوجود آورده، فضای باز سیاسی، اجتماعی ایجاد شد. خوب، الان بحث سیاست خیلی داغ است ولی اولاً فکر می‌کنم (هرکس نظر خودش را البته باید بگوید) از دوم خرداد، بیشترین سود را فرهنگ برده است. یعنی یکی دو روز پیش دو مقاله از یکی از همکاران و یکی از صاحبان قلم می‌خواندم.

همکاران در هم‌شهری نوشته بود و اهل قلم در مجله مهر. با این که هر دوی این عزیزان را دوست دارم ولی هر دوی مقاله‌ها را قبول ندارم. چون بی‌انصافی است. دوم خرداد، اساساً یک رخداد فرهنگی بود و اینجا بیشترین بردش را قشر فرهنگی کرد. چون رئیس‌جمهور فرهنگی است، استاد دانشگاه، وزیر اسبق ارشاد و رئیس کتابخانه ملی، و این در دنیا سابقه ندارد که رئیس کتابخانه ملی یک کشور رئیس‌جمهور بشود و این رئیس‌جمهور دقیقاً وزیری که برای وزارت ارشاد انتخاب کرد، یک اهل قلم بود و این مهم است که برای اولین بار وزیری انتخاب شد که در یک حدی می‌داند که قلمرو وزارت چیست. این وزیر، یک قائم‌مقام انتخاب کرد که آن قائم‌مقام به کل حوزه نشر و مقوله فرهنگ در محدوده وزارت ارشاد، آشنا و صاحب‌نظر بود. آقای مسجدجامعی زمانی در وزارت ارشاد، معاونت مالی را داشته، زمانی معاونت فرهنگی، موقعی که در معاونت فرهنگی بود، شاهد این بودیم که با دادن طرح‌ها و ایده‌های نو به هر ترتیب در حد مقدور، در توسعه و ترویج فرهنگ والای اسلامی کوشید، بعد از آن مدتی معاون پژوهشی بوده است، اصلاً معاونت پژوهشی در ارشاد، یا در اکثر وزارتخانه‌ها، یعنی یک معاونت مرده، یعنی هیچ. این آقا آنجا هم که رفت آنجا هم پویا شد و آنجا هم ایده‌هایی داد. حالا این آقا قائم‌مقام وزیر ارشاد شده و به همه جا اشراف دارد. در مقوله نشر هم قبل از این، مدتی عضو هیأت مدیره امیرکبیر بوده. خوب، حالا این آدم آمده تشنه و مسائل نشر و مسائل مطبوعات و مسائل سینما... حساب کنید آدمی که در همه این چیزها بصیر است، وقتی بیاید، چند کار می‌کند. انتخاب‌هایی که کرده، معاون‌هایی که گذاشته، کارمندهایی که گذاشته، همه خوب بوده. این را توضیح بدهم و بگویم که اولاً در تمام این مدت، نه من نزد ایشان رفتم و نه رویش را داشتم که کمکی از ارشاد بخواهم و نه ارشاد کمکی به من کرده و نه حتی در موقعی که آقای مسجدجامعی معاونت فرهنگی را داشت، با همه وضع مالی بدی که داشتیم و داریم و خواهیم داشت (به علت نوع انتشاراتی که داریم) از ایشان درخواست کمک کردیم و نه ارشاد به صورت خاص کمکی کرده و نه در معاونت پژوهشی و نه در معاونت‌های دیگر. هیأت‌امناء هم ۴-۵ سال است که از من کتابی نمی‌خرند چون وقتی کتاب می‌بریم، می‌خواهند کتاب را وزن کنند. این مقدمه را به خاطر حرفی که می‌خواهم بزنم می‌گویم که ارج و قربش معلوم باشد. جز حمایت معنوی و دیدارهای تصادفی در مجمع‌های فرهنگی و به عنوان یک شخصیت فرهنگی و تقدیرش‌فاهی، چیز دیگری بین من و ایشان و آقای مهاجرانی و آقایان دیگر نبوده و تا الان که می‌بینید اساطیر هیچ وقت جزء ناشران منتخب و برگزیده نبوده است. این مقدمه را گفتیم که اگر می‌خواهم از آنها تعریف کنم، نه چیزی بوده و نه انتظار چیزی بوده، ولی یک حرکت بسیار جالب که در این دوره جدید بوده، این است که افراد را ارزش‌گذاری کردند، قبلاً رسم بود وقتی معاونی عوض می‌شد، یکسری مدیر کل از بیرون می‌آوردند. مثل این که آیه آمده بود که همه را





می‌سود.

اساطیر: بله، دقیقاً. ولی می‌گویند کاری نشده اما واقعاً خیلی کار شده.

کیانفر: ارشاد، سالی یکبار نمایشگاه بین‌المللی داتر می‌کند. از دید من، مهم نیست که آیا آنجا واقعاً نمایشگاه بین‌المللی است؟ بازار مکاره است یا کتابفروشی سالانه است. بحث جدایی است. ولی اساساً آنچه ما دیدیم در این چندسال، عرف نمایشگاه بین‌المللی این بوده که ناشر با آژانس شرکت کند، درحالی که ما مشاهده می‌کنیم ناشرین و مراکز پخش و کتابفروشی‌ها مراجعه می‌کنند. بسیاری از ناشرینی که به هر حال مراکز فروش و فروشگاه دارند، با موجودی فروشگاهشان، آنجا می‌آیند. طبیعی است که من به عنوان یک خواننده خریدار کتاب به آنجا می‌آیم. با دیدن حتی یک غرفه متوجه می‌شوم که چه کتابهایی را در بازار اینجا می‌توان پیدا کرد و این فرصت از من گرفته می‌شود که بتوانم سری به تمام ناشران بزنم نه کتابفروشی‌ها. یعنی همان امکاناتی که من در کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه می‌بینم، همان را برای ۱۰ روز در نمایشگاه بین‌المللی می‌بینم، آیا معایرتی با هدف اصلی نمایشگاه بین‌المللی ندارد؟ مضاف بر این که یک مورد دیگر هم در این نمایشگاه است. کودکان و ناشرین کتاب کودک هم در این نمایشگاه شرکت می‌کنند، خوب، شاید حق‌شان هم هست. ولی با توجه به فضای کوچکی که برای ناشران در نظر می‌گیرند و کتابفروش هم با امکانات مغازه‌شان می‌آیند، خود این معضلی است برای کسی که به نمایشگاه می‌آید که بازدید کند و ۴ عنوان کتاب مورد نظرش را دستچین و انتخاب کند. مسئله عملکرد نمایشگاه، بسیار مهم است که چگونه اجرا بشود. آیا نمی‌توانند ناشران کتاب کودک را به غرفه‌ای مستقل ببرند؟ یا حداقل ایام دیگری را برای آنها در نظر بگیرند؟ یا این که همین شیوه، بهتر است؟

اساطیر: نمایشگاه بین‌المللی، یک رخداد بزرگ فرهنگی است و تا اینجا هم دستشان درد نکند. ولی نقایصی هم دارد که باید رفع شود. می‌شود کتاب کودکان

● وقتی کسی رمانی می‌نویسد، نسل جوان استقبال می‌کند. ۵، ۶ و یا ۱۰ چاپ می‌خورد و ۵۰ تا ۶۰ هزار تیراژ پیدا می‌کند. در مقابل یک کسی هم «دستور زبان پهلوی» را تألیف کرده، اولاً هیچ ناشری این را نمی‌گیرد چاپ کند. اگر هم چاپ کرد مثلاً در ۱۰۰۰ نسخه، ۱۲ سال می‌ماند.

هم عقیده است و نظرات مرا دارد. اصلاً دعوا بر سر پوست پیاز بوده است. اما این که فرمودید کتاب رونق داشته یا نداشته، خوب، فعلاً بحث سیاست، داغ تر است. کتاب نه، چیز دیگری هم هست. در این یک سال اخیر، کتاب‌های زیادی منتشر شده است. فرض کنید بازار کشتش، ۱۰۰ کتاب در ماه را داشته، در دوره قبل، به علت مشکلاتی که به هر دلیل وجود داشته، کتاب کمتری درآمد و حدود ۱۰۰۰-۲۰۰۰ عنوان انبار شده بود. تا اندازه‌ای هم خود ناشرین چاپ نمی‌کردند و تمام اینها در این سال درآمد و با سرعت هم چاپ شده است. توان خرید هم محدود است و بازار سیاست هم داغ. اما واقعیت این است که کسانی که وارد خرید روزنامه و مطبوعات شده‌اند، رونق مطبوعات را سبب شده‌اند این رونق را در آینده نه چندان دور به کتاب منتقل می‌کنند. یعنی وقتی مردم عادت کردند که بحث‌های جدی بشنوند و روزنامه بخوانند و یاد گرفتند که ۲ تا روزنامه بخوانند، تا با دو دیدگاه آشنا شوند، همه اینها مشتری بالقوه ما هستند.

کیانفر: یعنی روزنامه‌خوان امروز کتابخوان فردا

عوض کنند و از بیرون بیاورند. این یعنی مردن آن ادارات، چرا؟ چون کارمندان آنجا می‌دیدند که سرنوشت محتوم‌شان این است که تا آخر عمر کارمند بمانند. مدیر جدیدی می‌آمد که چیزی نمی‌دانست و آنها سعی می‌کردند تربیتش کنند. تازه وقتی آشنا می‌شد و کار یاد می‌گرفت، عوضش می‌کردند. یکی از کارهای خوب در وزارت آقای مهاجرانی و قائم مقامی آقای مسجدجامعی این بود که افراد بصیر و با سابقه‌ای را که در ارشاد بودند چون آنها را می‌شناخت، آنها را سر جای خودشان گذاشت یا کارمندان لایق را ارتقا داد به سطح معاون اداره، یا معاون اداره را مدیر کل کرد.

کیانفر: تعدادی از آنها در سطح مدیریت شایستگی کاری داشتند.

اساطیر: ببینید، این یک کار عادی است و باید اینطور باشد. ولی در جامعه ما، ظرف ۲۰ سال گذشته به این شکل مرسوم بوده که همیشه مدیر از خارج می‌آمده، بی تجربه و خام، ولی مدیران فعلی را از بهترین‌ها در حد مقدر انتخاب کرده. ببینید گل بی عیب خداست، وقتی می‌گوییم بهترین‌ها همه چیز را در حد نسبی خودش باید در نظر بگیریم، مطلق نمی‌گوییم. نمی‌خواهم نام ببرم، گزینش‌ها همه براساس خرد و تجربه و مبتنی بر شناخت بود. البته شاخه‌ای که من با آنها ارتباط داشتم - آدم‌هایی که من با آنها سروکار داشتم، آدم‌های بصیر هستند.

دوم: مطبوعات، فضای باز شده، بحث‌هایی که الان می‌شود، اطلاعات و مناظرات الان، سطح شعور سیاسی و اجتماعی مردم در این یک سال بیش از بیست سال جلو رفته، صحبت بر سر چند روزنامه جدید نیست، ببینید، اطلاعاتی که امروز درمی‌آید، از نظر محتوایی غنی‌تر از اطلاعات دوره گذشته است. کیهانی که درمی‌آید خیلی خیلی غنی‌تر است. بقیه هم به همین شکل. می‌دانید وقتی یک تحول فرهنگی شروع می‌شود، این نیست که یکجا باشد و یکجا نباشد. خیلی‌ها می‌گویند روزی چندتا روزنامه می‌خرند. چرا؟ چون روزنامه‌ها تنوع دارند. حتی مثلاً در مورد افغانستان. هر روزنامه‌ای یک دیدگاه دارد و این جالب است. پس چهارتا روزنامه را می‌خرند و این تکثر فرهنگی و تنوع از دستاوردهای الان است. در قسمت نشر کتاب هم، اداره ممیزی الان با سعه صدر بیشتر و دید بازتری، عمل می‌کند و خیلی چیزهایی را که به هر دلیلی قبلاً می‌گفتند درنیاید - که بیشترش هم شاید فقط یک تصور بود - اجازه می‌دهند. مثلاً یک بررسی می‌گفت: به نظر من این کتاب نباید چاپ شود. ببینید وقتی کتابی چاپ می‌شود در ۳۰۰۰ نسخه، حتماً ۳۰۰ نفر این کتاب را دوست خواهد داشت و حتماً ۳۰۰ نفر از آن بدشان می‌آید. این قاعده نیست که هر کتابی ۳۰۰۰ نسخه درآمد، همه آن را بپسندند یا برعکس یا حتی خنثی باشد. پس هر کتابی حداقل مخالفان را برای خودش دارد و حداقل موافقان را همین‌طور. حالا فرض کنید الان با یک فرصت یا دید وسیع‌تر و روشن‌تری با کتاب برخورد می‌کنند. به ضرورتی با یکی از آقایان بررسی‌کننده اسم نمی‌برم، صحبت می‌کردم. دیدم که با من

هم در اینجا باشد ولی اخیراً سالن جدا می‌دهند. ولی بعضی جاها نمایشگاه کتاب کودک را در زمان دیگر و فضای اختصاصی تری برگزار کنند.

مسعودی: مثل روز جهانی کودک.

اساطیر: بله، روز جهانی کودک مناسب خوبی هم هست و مسئله‌ای هم پیش نمی‌آید. ولی نمایشگاه در کل، کمی ضعف دارد و آن هم مهم نیست، فقط کمی همت می‌خواهد و نه بودجه و پول.

اولاً دقیقاً در نمایشگاه دو دسته ناشر شرکت می‌کنند: دسته‌ای که جای بیشتر و امکانات بیشتری می‌خواهند که می‌توانند خوب کار کنند و تعدادشان هم کم است. دسته‌ای هم جای حداقلی می‌خواهند به خاطر همان فروش. سیاست اصلی باید بر این باشد که آنهایی که جای بیشتری می‌خواهند، مثلاً یک نفر می‌گوید من ۲۰۰ متر جا می‌خواهم، متری ۱۰/۰۰۰-۱۲/۰۰۰ تومان باید پول بدهد. او می‌خواهد یک نمایش فرهنگی دریاورد و توانایی‌اش را هم دارد و می‌خواهد سوبسید بپردازد. شما چرا جلوی او را می‌گیرید؟ به او ۲۰۰ متر بدهید. می‌خواهید بگویید از کجا بیاوریم؟ این «جا» وجود دارد. نمایشگاه اصلاً با کمبود جا مواجه نیست، در اینجا یک اشتباه یا سوء تفاهم شده از طرف مرکز توسعه صادرات. ببینید نمایشگاه که در ۳-۴ دوره پیش برگزار می‌شد، حداقل غرفه ۶ متری بود. یعنی فضای ۲ متر در ۳ متر. ۸۰ درصد، بلکه بیشتر متقاضیان هم همین حداقل جا را می‌خواهند. از ۳-۴ سال پیش، مرکز توسعه صادرات گفته که نمی‌توانیم پانل ببندیم و اینها هم کوتاه آمدند و یک حالت انفعالی در مقابل مرکز گرفتند. غرفه‌ها را ۹ متری می‌بندند. در نتیجه آنهایی که حداقل جا را می‌خواهند، مجبورند که حداقل ۹ متر بخواهند. حالا، آن غرفه‌های قدیم، ۱۰ تا حداقلش می‌شد ۶۰ متر، ۳۰ متر جا زیاد می‌آمد و اصلاً نمی‌توانستند جا را پرکنند. حالا این حداقلش می‌شود ۹۰ متر. اگر برگردد به همان غرفه‌های ۶ متری، مشکل جا حل می‌شود. حتی زیاد هم می‌آید. مثلاً اگر سروش بگوید من ۱۰۰ متر جا می‌خواهم، می‌گویند تو را به خدا ۲۰۰ متر بگیر. در این نمایشگاه که خود نمایشگاه، نمایشگاه مهمی است، شکی نیست. چون اجتماع ناشران است. شما نمی‌توانید نیازتان را جلوی دانشگاه برطرف کنید و بگویید همان است که در نمایشگاه است. نه، اولاً ناشران زیادی در شهرستان‌ها و وزارتخانه‌های دولتی هرکدام یک گوشه افتاده‌اند. سیستم پخش فراگیر هم که نداریم، اطلاع‌رسانی هم نداریم و شما دنبال کتابی هستید و فکر می‌کنید که نایاب است. ۴ سال است که به دنبال آن بوده‌اید و خبر ندارید که این کتاب را فلان مؤسسه یا فلان نهاد درآورده است. مثلاً انتشارات کتابخانه ملی یا انتشارات مرکز مطالعات و یا دانشگاه‌ها و ادارات مختلف. اینها همه در نمایشگاه کتاب جمع‌اند، یعنی شما در این ۱۰ روز، کل انتشارات موجود در ایران را در این غرفه‌ها جلوی چشمتان دارید. حالا آن ناشرین به عنوان کتابفروش هستند، چه کار دارید! ناشران باید جلویشان قاطع بایستند. کاری ندارد، فقط فکرش مشکل است.

● سابق بر این نشر متون و تحقیقات ایرانشناسی و اسلام‌شناسی را مورد حمایت جدی قرار می‌دادند. مثلاً انجمن آثار ملی، هرکتابی که در زمینه ایرانشناسی و اسلام‌شناسی چاپ می‌شد، ۵۰۰ نسخه آن را می‌خرید. به این ترتیب، تقریباً سرمایه ناشر آزاد می‌شد.

● دولت می‌تواند اگر نه همه ناشران را ولی ۷۰،۶۰ تایشان را به مؤسسات تحقیقاتی ناب تبدیل کند که هرکدام به تنهایی بدون این که هیچ بار مادی برای دولت داشته باشند، در رشته‌های خودشان کارهایی بکنند کارستان.

● کتابی چاپ کردیم به نام «تبصرة العوام فی معرفة المقالات» که راجع به علم کلام و فرقه‌های اسلامی است و از متون کهن و از مراجع دست اول اسلام‌شناسی است. دو هزار نسخه در سال ۶۴ چاپ شد. پس از گذشت سیزده سال هنوز ۷۰،۶۰ نسخه‌اش موجود است.

کیانفر: وقتی صحبت از نمایشگاه بین‌المللی کتاب می‌شود، واقعیت این است که ناشر باید بتوان خودش بیاید، نه با توان دیگری.

اساطیر: یعنی اصلاً صحبت از توان دیگری نیست، ببینید پخش اصلاً جایی است که ناشر نباشد، یعنی هر جا من نتوانم حضور پیدا کنم، سعی می‌کنم کتابم را توسط پخش به آنجا برسانم، حالا وقتی من در نمایشگاه بین‌المللی حضور دارم، دلیلی ندارد که کتاب مرا، پخش به آنجا ببرد. ثانیاً وقتی که یک ناشر، کتاب ۴ نفر دیگر را ببرد و بفروشد، ممکن است فروش خوبی هم بکند. ولی در درآمدت هم خودش بازنده است و هم فروشش بی‌ثمر. چون در آن ۱۰ روز نمایشگاه، هدف ناشر و وزارت ارشاد و برگزارکنندگان نمایشگاه این است که ناشرین را به همدیگر و به جامعه کتابخوان و مراکز فرهنگی بشناسانند. یعنی بگویند اساطیر یعنی این، امیرکبیر یعنی این و... عملاً شاید ناشرین و کتابخانه‌های دولتی، در بخش خصوصی ۱۰-۲۰ ناشر هستند که با کتابهای خودشان می‌آیند و یک عنوان هم کتاب متفرقه نمی‌گذارند. بقیه، آنجا رای به حالت دکه‌های کتابفروشی درمی‌آورند و این از جهتی نمایشگاه را تا اندازه‌ای بی‌ثمر می‌کند. چون اگر بازدیدکننده بیاید و ببیند هر غرفه‌ای، فقط آثار خودش را عرضه می‌کند، او کنجکاو می‌شود و تمام غرفه‌ها را می‌بیند تا یک نمای کلی از فرهنگ مکتوب و ارباب قلم داشته باشد و به عظمت کاری که در طول سال در این مملکت می‌شود، پی می‌برد. ولی وقتی از جلوی ۶ تا غرفه رد می‌شود و می‌بیند هرکدام عنوانین ۱۰-۲۰ تا ناشر را به صورت مخلوط به حالت دکه‌های کتابفروشی دارند، فکر می‌کند که کل مجموعه همین جور است و از یک سالن بازدید می‌کند و می‌رود.

مسعودی: ما می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که ناشران با امکانات خودشان بیایند. احتمالاً ۲-۳ ناشر هم که محدودیت عنوان دارند، می‌توانند انضام بکنند.

اساطیر: یک چیز دیگر هم اینجاست و قدم اولش امسال برداشته شد، ضمناً به خاطر همان حرمت نمایشگاه، نباید طوری باشد که بگویند هر کسی دلش می‌خواهد بیاید نمایشگاه، غرفه بگیرد. شما هر جا بخواهید بروید، یک آدابی دارد. هر چیزی زیادی مفت شد، خوار می‌شود. باید حداقل شرایطی برای ورود به نمایشگاه وجود داشته باشد. نمایشگاه به عنوان یک رخداد فرهنگی بزرگ است. شرکت در نمایشگاه باید یک امتیاز محسوب شود. به همین دلیل، به طور مثال، باید بگویند که کسی که می‌خواهد در نمایشگاه شرکت کند، یک حداقل عنوان چاپی داشته باشد.

کیانفر: در سال؟

اساطیر: بله، در سال و این حداقل باید رو به گسترش باشد. امسال خوشبختانه سنگ بنای اولیه‌اش را آقای مسجدجامعی گذاشتند و گفتند که هر ناشری که می‌خواهد شرکت کند یا هر کسی، باید ۵ عنوان چاپی تا امروز داشته باشد. ولی سال دیگر نباید بگویند ۱۰ تا، بلکه باید بگویند ۱۲ تا، یعنی ۲ تا بیشتر. یعنی به زبان بی‌زبانی بگویند اگر کسی می‌خواهد شرکت کند، امسال



ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

وجود داشته باشد. ممکن است ناشری ۲ ماه باشد که پروانه گرفته باشد، باید صبر کند. نه این که به صرف ۴ ماهه بودنش و این که در این زمان، مثلاً فرصت نبوده و تنها یک عنوان کتاب درآورده، باید شرکت کند. این جاده را دیگران کوبیدند و باید حق تقدم آنها را نگهداشت.

**کیانفر:** آقای جریزه دار، امسال متوجه شدیم که ارشاد یک مرکز موضوعی کتاب، انهم برای فروش، جدای از ناشرین در نظر گرفته بود. آیا این به ناشر و موقعیت ناشر در نمایشگاه، لطمه ای نمی زند؟

**اساطیر:** این قضیه پارسال بود. نمایشگاه موضوعی کتاب را اگر ارشاد در یک سالن متمرکز بکند، از این نظر که کتابها به صورت موضوعی یکجا جمع بشوند و باز به صورت کلان نگاه کنند، بسیار عالی است. چون خیلی از بازدیدکنندگان و اهل علم واقعاً نمی توانند این ۱۰-۱۵ سالن را بگردند.

**مسعودی:** مخصوصاً کتابخانه ها وقتی بپایند سالن موضوعی را ببینند، برای خریدشان خوب است.

**اساطیر:** ولی آن عده خاص که به آنجا می رود، می داند به کجا و به چه کسی مراجعه کند.

**کیانفر:** ببینید ارشاد نمایشگاهی دارد که عناوین انتشاراتی ناشران را در سال گذشته در آنجا معرفی می کند.

**اساطیر:** این را قبول ندارم. به نظر من بهتر است که با توجه به فهرستی که از کتابهای ناشرین قبل از نمایشگاه از آنها می گیرند که ببینند کدام کتابها ایشان را در نمایشگاه عرضه می کنند، در هر سال، به اصطلاح

نمایشگاه موضوعی را از موجودی ناشران بدهد که حتی اگر به عنوان کتابهای موجود در این سال، فهرست شود، کار بسیار مفیدی است. ولی اساساً در نمایشگاه،

فروش برای ناشرین یک امر حیاتی است. اما خود ناشر وقتی پشت غرفه ایستاده، مردم را جلب می کند و آنها را تشویق می کند که به جای یک کتاب، ۲ کتاب بخرند.

این بسیار مهم است.

**کیانفر:** پس مرکز موضوعی در نمایشگاه، به نوعی از آن تعالی فرهنگی و رویارویی بین ناشر و خریدار یا به اصطلاح

مخاطب ناشر، جلوگیری می کند. یعنی بهتر است که وزارت ارشاد این کار را نکند.

**اساطیر:** این تجربه ای بود و حذف کردند. نمایشگاه استانی به صورت فراگیرتری خودش را نشان داد.

نمایشگاه استانی که ارشاد برگزار می کرد، حدود ۱۰۰-۲۰۰ تا از ناشرین قدیمی را با یک حجم عظیمی از کتاب و تجهیزات می برد و همراه در شهرستانی چیزی

شبه به نمایشگاه بین المللی تهران با شرکت ناشران داخلی برگزار می کرد، خیلی هم موفق بودند. بعد گفتند

که به صورت موضوعی، خودمان برویم و از این لشکر کم کنیم و هزینه را کم کنیم. نتیجه معکوس داد. چون این

لشکری که می برند، یک لشکر فرهنگی است. اینها وقتی در آن غرفه ها نشستند، هر کدامشان یک مبلغ فرهنگی اند. همه دارند کار می کنند مثلاً ۲۰/۰۰۰ نفر

بازدیدکننده در نمایشگاه می آیند ۱۰ تا جلوی این غرفه، ۱۰ تا آن غرفه. ولی وقتی نمایشگاه موضوعی

بگذارند، کسی نیست که روی آنها کار فرهنگی بکند.

باید ۷ عنوان چاپی یا تجدید چاپ داشته باشد. یعنی ناشری حق شرکت دارد که در دوران فعالیتش تا امروز

۱۲ عنوان چاپی داشته باشد. پس از این ناشری که فرضاً ظرف این چندسال ۵-۶ یا ۱۰ عنوان چاپ کرده،

می داند که برای رسیدن به آنجا به عنوان یک ارزش، باید خودش را به عدد ۱۲ برساند و سال دیگر به جای

۸، ۷ تا بگذارد. یعنی بگویند تو باید جلو بروی، یعنی غیرمستقیم این ارزش گذاری به این شکل، گره کور

دیگری را جای دیگری باز می کند. اگر اشتباه نکنم، ظاهراً تا امروز ۳۶۰۰ پروانه نشر صادر شده، یعنی ما

۳۶۰۰ ناشر داریم که رقم زیادی است.

من فکر نمی کنم که در قاره اروپا هم این تعداد را داشته باشیم ولی از این ۳۶۰۰ ناشر، حدود ۱۰۰ تایی

آنها، اگر میانگین بگیریم سالی ۵۰ عنوان کتاب که در می آورند، می شود ۵۰۰۰ عنوان. اگر تیراژ کتاب را

۱۰۰۰۰ عنوان در سال بگیریم، یعنی جزوه ها و امثال اینها را بگذاریم کنار که فکر نمی کنم بیش از اینها باشد

یا بگوییم ۱۲۰۰۰ تا، این ۵۰۰۰ عنوان را اگر کنار بگذاریم، عدد ۷۰۰۰ تا می ماند با ۳۵۰۰ ناشر یعنی ما

۳۵۰۰ ناشر داریم که در سال یک یا دو عنوان کتاب چاپ می کنند.

**مسعودی:** یعنی درحقیقت، هر ناشر یک عنوان...  
**اساطیر:** هر ناشری ۲ عنوان، البته بگوییم آن ۱۰۰

ناشر، میانگینشان از ۵۰ تا بیشتر است و این ۳۵۰۰ تا از ۲ عنوان کمتر می شود. ولی واقعیت این است که ناشری

که پروانه می گیرد، یک باری برای وزارت ارشاد و مملکت دارد. ببینید، در مطبوعات قانون خوبی داریم.

کسی که امتیاز نشر می گیرد، از روزی که امتیاز می گیرد، باید ظرف مدت مشخصی کارش را شروع کند اگر نکند،

جوازش لغو می شود و دوباره روز از نو، روزی از نو، و اگر تازه کارش را شروع کند و هفته نامه یا ماهنامه یا

روزنامه اگر یک جایی قطع کند و این قطع شدن از زمانی که قانون در آیین نامه هاشان مشخص کرده،

بیشتر بشود، خود بخود امتیازش لغو می شود. اینجا اینطور نیست، وقتی جوازش را گرفت، ناشر است. حتی اگر

کتاب هم چاپ نکند، یا سالی یک عنوان چاپ کند و این هم یک زیانهای است که سر بار است برای ارشاد و

متولیان فرهنگی. بالاخره سرویس دهی های معمول را از آنجا می خواهد. وزارتخانه هم وقتی می خواهد

سرویس دهی و برنامه ریزی بکند، برای جواب دادن، وقتی فکر می کند که ارباب رجوعش ۳۶۰۰ نفر است یا

۳۰۰۰ نفر است، دیدگاهش توفیر می کند.

بعد خود این مسئله نشر و ارتباط آنها با چاپخانه ها ناشری که سالی ۵۰ تا، ۵ تا یا ۱۰ تا کتاب چاپ می کند،

فرق دارد با ناشری که یک عنوان چاپ می کند، مهم نیست که احتمالاً درصد بیشتری می دهد یا کمتر، خود

او به عنوان ناشر بین مؤلفین تشتت ایجاد می کند. مثلاً چون کار ندارد، به در خانه ۴ تا مؤلف می رود، حالا یک چیزی هم زیادتر می گوید. اینها، زبان هایش در نشر

بسیار زیاد است.

برای شرکت در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران به عنوان یک شرط، داشتن تعداد حداقل آثار چاپی باید

**مسعودی:** درحقیقت، کسی که می خواهد به عنوان مسئول آنجا باشد، تعهدی هم برای کارکردن ندارد.

**اساطیر:** اما خود این نمایشگاهها ضعف های کوچکی دارند. با این که کار کلانی است. اشکالات

جزئی که به موضوع اجرا برمی گردد و نه پول و هزینه و نه اعتبار جدید می خواهد. هم در نمایشگاه، هم ارشاد،

هم در کل نظام، واقعیت این است که باید در تثبیت مدیران سعی شود تا از تجربیاتشان استفاده کرد. از آن

همه تجربیات گذشتگان بهره گرفت. مثلاً یک مدیر آمده نمایشگاهی برگزار کرده، به ضعف هایی برخورد

شده و یادداشت شده، سال دیگر مدیر جدیدی که آمده، اصلاً به آنها نگاهی نمی کند. خوب، آیا پیشرفتی

حاصل می کند؟

قبل از برگزاری نمایشگاه، نظرات ناشران را گرفتند، قبل از نمایشگاه ۴-۵ جلسه معاونت فرهنگی

این کار را کرد. ولی اگر قبل و بعد نمایشگاه ببیند و روی حرف های تک تک ناشران کار کنند، که البته ممکن

است مقداری از آنها احساسی باشد و شدنی نباشد به علت این که ناشران در کار اجرایی نیستند و نمی دانند.

ولی ممکن است یکی از نظریاتشان، کارگشا باشد و به پیشبرد نمایشگاه کمک کند. مثلاً سال اول برگزاری

نمایشگاه متوجه شدیم که ساعت نمایشگاه، ساعت خوبی نیست. مسئله ظریفی است. ۹ صبح تا ۵-۶

بعدازظهر. گفتیم که بشود ۹-۱۰ صبح تا ۱۰ شب. چون بخش فرهنگی و کارمند ساعت ۴ بعدازظهر تازه از اداره

بیرون می آید تا به خانه برود و دست و رویی بشوید، نمازی بخواند و نفسی تازه کند و بخواهد بیاید.

نمایشگاه تعطیل است. بیشتر آدم های کتابخوان هم، آدم های بیکاری که نیستند و شاید هم نتوانند مرخصی

بگیرند. گفتند: سال دیگر اجرا می کنیم. سال دیگر هم نشد و نشده و بعد در این گیرودار، یک نمایشگاه

ایرانگردی برگزار شد که آن نمایشگاه دقیقاً ساعت کارش از ۵ بعدازظهر تا ۱۲ شب بود. ما این را باز هم در

نمایشگاه سوم و چهارم مطرح کردیم، گفتند: مرکز می گوید امکانش نیست. گفتیم وقتی نمایشگاه

ایرانگردی را تا ۱۲ شب بازنگه می دارد، نمایشگاه پوشاک یا تاییدفروشی را که مربوط به خودش است،

می تواند تا ساعت ۱ نیمه شب مفتوح نگاه دارد، چگونه این را نمی تواند؟ مخصوصاً روزهای تعطیل، اولیای

وزارت ارشاد که به ضرورت از نمایشگاه های خارجی به سبب شرکت فعال ایران در آنها دیدن کرده اند، می دانند

که تمام نمایشگاهها در روزهای تعطیل، ساعت کارشان ۳-۴ ساعت اضافه می شود ولی در اینجا جمعه

با ۵ شنبه یا شنبه فرقی نمی کند. ولی امسال، خوب بود، چون تا ساعت ۷ کشانده بودند. البته با توجه به تغییر و

جلو کشاندن ساعت، در اصل ساعت ۶ بود. یعنی ۹ صبح تا ۶ بعدازظهر. یعنی وقتی هوا خوب می شود و فرصتی

است برای دیدن نمایشگاه، می بینی درها بسته است. **کیانفر:** در باره ناشر نمونه سال نظر تان چیست؟

**اساطیر:** برای انتخاب ناشر سال، در مقابل یک ناشر تهرانی، یک ناشر شهرستانی، و در مقابل یک

ناشر دولتی، یک ناشر خصوصی انتخاب می کنند. البته



من معتقد نیستم که ناشر بخش دولتی جایزه بگیرد. چون ناشر دولتی کاری نمی‌کند. اگر امکانات بخش دولتی را با بخش خصوصی مقایسه کنید، آن وقت می‌بینید که هر ناشر خصوصی - در هر سالی که مایلید انتخاب کنید - عملکردش ۱۰ برابر ناشر دولتی بوده است. ناشر دولتی یا امکانات بی‌نهایتی که دارد، مشکل پول، فروش، اقبال، قیمت و چاپ را ندارد. از تعرفه دولتی استفاده می‌کند، کتاب هم که چاپ کرد، فروش رفت، رفت، نرفت هم نرفت، کاری به این کارها ندارد.

**کیانفر:** نخیر، این امکانات دیگر نیست. تعرفه دولتی برداشته شده و تمام ناشران دولتی هم باید مثل بخش خصوصی عمل کنند.

**اساطیر:** شاید به تازگی این طوری شده است.

**کیانفر:** بیشتر ناشران دولتی همین مشکل اقبال را دارند.

**اساطیر:** وقتی ناشر دولتی می‌گوید که مشکل اقبال دارد، مثلاً فروش یا علمی و فرهنگی یا آموزش انقلاب اسلامی، در نهایت، وزارت علوم (به طور مثال) می‌گوید از این سالن ۵۰۰۰ متری استفاده کنید.

**کیانفر:** نخیر، بعضی از آنها که دیگر شرکت شدند، یعنی با تولید خودشان باید بگردند.

**اساطیر:** یا چی؟ کجا شرکت شدند؟ بحث جالبی شد آقا. دقیقاً در مقطعی که انبارشان پرروبیمن بوده، مثلاً فروش، وقتی که به یک توانایی‌های بالقوه‌ای رسیده، گفتند که از اینجا دیگر چیزی به تو نمی‌دهیم. از این ۲۰۰-۳۰۰ عنوان موجودی که داری، یا این تیراژ انبوه، هرچه فروش کردی، چاپ کن و به جای آنها بگذار. این ساختمان و این چاپخانه هم مال تو. یک دهم همه اینها رابه بخش خصوصی بدهند و ده برابرش را بازده بخواهند. نتیجه را می‌بینند.

**کیانفر:** مشابهش را داریم که اسم نمی‌برم. ناشوری را داریم که انبارهایش پر بوده، به بخشی واگذار شده و از آن حالت خصوصی درآمده. گرچه به عنوان ناشر خصوصی فعالیت می‌کند، ولی به همان صورت شرکت می‌کند و عملاً می‌بینیم که...

**اساطیر:** خوب، دولتی است، خصوصی نیست. من هم می‌گویم که این ناشر دولتی که به صورت شرکت درآمده و امکانات بالقوه فراوان دولتی را گرفته ولی استفاده نمی‌کند، ولی شما خودتان و وزارت ارشاد را مجبور می‌کنید که سالانه یک نفر را از بین ناشران دولتی تهرانی، حتماً برگزینید.

**مسعودی:** این امکانات را ۴-۵ ناشر دولتی دارند. نه همه آنها.

**اساطیر:** بیشترشان دارند، ۳-۴ تا که هم من و هم شما هم جامعه را می‌شناسند. مثلاً مرکز آمار ایران مرکز آمار بودجه‌ای برای چاپ یک کتاب می‌گیرد. اگر کتاب را فروخت، پولش را به حساب خزانه می‌ریزد.

**کیانفر:** نه، خیلی‌ها الان به این شیوه عمل نمی‌کنند. یعنی درآمد اختصاصی است و برمی‌گردد به مجوزهای داده شده و به عنوان عملکردشان در اختیار رئیس سازمان برای توسعه قرار می‌گیرد. به همان اندازه آمده از اعتبارات قبلی و امکاناتش کم کرده.

**اساطیر:** قبول است. گفته آقا تو الان ۱۰-۲۰ تا کتاب داری. این‌ها را بفروش و از اینها تولید را شروع کن. یک جایی هم از روز اول به او داده، یک هویتی هم داده، ۴ تا کارمند هم به او داده، خوب، من همه اینها را نداشتم و ندارم.

**کیانفر:** این را قبول دارم که شما هیچ‌کدام این امکانات را نداشتید و سرمایه‌گذاری کردید تا به این مرحله رسیدید. امروز هم شاید از نظر تعداد پرسنل و حقوق‌بگیر و غیره مثل بخش دولتی نباشید.

**اساطیر:** نمی‌خواهم نام ببرم. اما یک ناشر دولتی در سال ۵۹ یا ۶۰ با امکانات بالقوه زیادی در ۳-۴ ساختمان بوجود آمد. تا امروز حدود ۹۰۰ عنوان کتاب چاپ کرده که تقریباً ۹۰ درصدش کتاب‌هایی بوده که مشتری، بنا به ضرورت باید می‌خریده و ۱۰ درصدش متون بوده که خریدار مخیر بوده بخرد یا نخرد. در مقابل این، همین انتشارات اساطیر، را در نظر بگیریم. در شهریور ۶۱ تأسیس شده و تا امروز ۲۵۰ عنوان کتاب چاپ کرده و از این ۲۵۰ فقط ۶-۷ عنوان کتاب داشته که سالی یک چاپ خورده‌اند. یعنی ۹۰ درصد کتاب‌هایش، کتاب‌هایی بوده‌است که میانگین توقف هر چاپش، یعنی دوره فروشش ۴-۱۴ سال بوده است. این دو ناشر را مقایسه کنید. آن یکی ۳۰۰ نفر کارمند دارد این یکی ۶ نفر، او ۱۰۰ اتاقی دارد. این یکی ۴ تا، او ۲۰ ماشین دارد، این یکی... این دو و امکاناتشان و کارکردشان را مقایسه کنید. این یکی ۲۰ ژوئن اولی کار کرده است.

**کیانفر:** من منکر این نیستم. چند ناشر دولتی از این امکانات برخوردارند نه همه، و در این که از ناشر دولتی به آن شیوه‌ای که از ناشر بخش خصوصی تقدیر می‌شود، نشود، من هم مخالفی ندارم. ولی مطلبی که شما می‌گویید که حتماً یک ناشر بخش دولتی باشد و حتماً یک ناشر بخش خصوصی، اصلاً در آن تراز جور در نمی‌آید.

**اساطیر:** ارشاد الان این جوری عمل می‌کند.

**کیانفر:** ولی من هم موافقم که آن ناشر دولتی هم بیاید در کنار همان بخش خصوصی، اگر در آن سال خوب فعالیت کرده، نمونه شود و اگر نه هیچ دلیلی ندارد از میان ۵۰ ناشر دولتی انتخاب شود. چون طبیعی است که هر ۳-۴ سال بالاخره نوبت ۲-۳ ناشر می‌شود.

**اساطیر:** ببینید ۵۰ تا ناشر دولتی است در مقابل ۳۶۰۰ ناشر خصوصی.

**کیانفر:** نخیر، او هم به این جمع اضافه شود. چون او هم از ارشاد مجوز گرفته است.

**اساطیر:** مضافاً که او از امکانات عمومی مملکت به هر ترتیب استفاده می‌کند.

**کیانفر:** او هم باید به همین چشم دیده شود. من هم این تافته جداافتاده بودن را قبول ندارم. او هم باید به عنوان یک ناشر سنجیده شود. مثلاً ۳ تا ناشر برگزیده انتخاب کنیم. یک ناشر سال باشد، یک ناشر نمایشگاه و غیره ممکن است این ناشر دولتی باشد یا خصوصی. تهرانی باشد یا شهرستانی، فرق نمی‌کند. تفکیک نباید باشد.

**اساطیر:** و اما این که ملاک انتخاب چیست؟ کار ما که خشت مالی نیست! که بگویند این ناشر ۴۰ عنوان

چاپ کرده و حق تقدم دارد بر ناشری که ۲۰ عنوان چاپ کرده، باز برمی‌گردیم به همان فرمول ساده، که هرچه ناشر کارش از بازار دورتر بوده و به تعالی فرهنگی و گسترش فرهنگ و معارف ایرانی - اسلامی نزدیک‌تر بوده، شانس کمتری دارد.

**کیانفر:** می‌تواند شرط‌های متفاوت بگذارند که یکی از آنها به فرض تعداد عناوین باشد.

**اساطیر:** نخیر، اصلاً تعداد عناوین نمی‌توانند ملاک باشد. یک ناشر مثلاً ۵۰ تا کتاب کودکان درآورده است.

**کیانفر:** نه، نه او اصلاً باید جداگانه مورد ارزیابی قرار گیرد. مثلاً در سالروز جهانی کودک یا مراسم دیگر.

**اساطیر:** نخیر، او هم می‌آید. جایزه ناشر سال را که می‌دهند، نمی‌گویند که یک ناشر انتخاب می‌کنیم به خاطر فعالیت‌های ایرانی‌شناسی یا...

**کیانفر:** ببینید، مثلاً ایرانی‌شناسی یک امتیاز باشد، محتوا یک امتیاز باشد، قیمت یک امتیاز و چند شرط دیگر.

**اساطیر:** بله، دقیقاً ایرانی‌شناسی باید ملاک باشد. اسلام‌شناسی باید ملاک باشد یا مثلاً کتاب‌های دانشگاهی یا فرهنگ عمومی به طور کلی ما وظیفه‌مان باید حفظ و نگهداری، توسعه و ترویج معارف ایرانی - اسلامی باشد و لاغیر. جز این وظیفه‌ای نداریم. وزارت ارشاد هم فکر نمی‌کنم که جز این وظیفه‌ای داشته باشد.

**کیانفر:** ما در مورد وظایف وزارت ارشاد نمی‌توانیم صحبت کنیم. چون ما چیزی از آنها محسوب نمی‌شویم. ما به عنوان خبرنگار یک نشریه خدمت شما آمده‌ایم.

**اساطیر:** کلاً می‌گویم که باید در بخش فرهنگی اینطور باشد. دقیقاً باید هر سال ۵-۱۰ ناشر را انتخاب کنند و کارنامه آنها را از جهت خدمات فرهنگی‌شان بسنجند. مثلاً یک ناشر ممکن است یک عنوان کتاب دربیورد و ۱۰۰۰ نسخه از آن را چاپ کند و به قدری خاص باشد که سالی ۵۰۰ نسخه‌اش هم فروش نرود، ولی یک ناشر ۲۰ عنوان دربیورد که به بازار نزدیک‌تر باشد، به هر ترتیب، مثلاً یا بحث روز است یا سیاست یا رمان. دوره فروش اینها هم ۲ سال است. اگر این نگرش پیش نیاید و بگویند که او ۱۰ تا کتاب چاپ کرده، ۱۰ امتیاز می‌گیرد. دیگری درمقابل یک عنوان، خوب، این یکی یعنی این نته‌مرده هم می‌بیند که آمده خدمت فرهنگی کرده، سود که نبرده، زبان هم کرده، ۱۰ سال هم کتاب روی دستش مانده، خوب، این هم آرام آرام به چاپ حل المسائل می‌پردازد و این می‌شود همان خسران فرهنگی. ممکن است یک سال ۳ ناشر کاندید شوند، یک ناشر ۳۰۰ عنوان چاپ کرده، یک ناشر ۱ عنوان. ولی این ناشر دومی، یک عنوان کتابش، یک حرکت فرهنگی بوده است. باید به خاطر آن محتوا جایزه داد. وقتی می‌گوییم کتاب، مخصوصاً به محتوا کار داریم.

**کیانفر:** کاملاً قایل قبول است. من به عنوان خواننده کتاب و کسی که نمایشگاه را دیده است و با بسیاری از نقطه‌نظرات موافقم.

**ممنون و سپاسگزار و تشکر. خسته نباشید.**